

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

مرده ده آن بندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۴۰ ۱۳ تا ۲۶ آبان ۱۳۹۲

روزنامه نگاری

● پرسشها:

ظرف ماههای پس از نمایش انتخابات ریاست جمهوری، شاهد آن بوده ایم که برخی روزنامه نگاران در ایران، وظیفه حرفه ای خود یعنی نقد و پرسشگری از حاکمان را رها کرده و ستایشگر قدرت شده اند، این اتفاق دراماتیک، نشانه ای از چالش بزرگی است که پیش روی آزادی خواهان حقیقی قرار دارد و پرسشی مهم را در برابر آنها قرار میدهد:

شهروندان آزادی خواهی که سالها مبارزه می کنند و در نهایت، ممکن است با تشکیل دولت لائیک و حقوقمدار، نماینده هایی را از میان خود به سمت هایی چون ریاست جمهوری و غیره بفرستند، باید چه رابطه ای با این نمایندگان که طبعاً تا زمانی که دموکراسی غیر مستقیم برقرار است، در «قدرت» قرار دارند برقرار کنند؟ با توجه به این که شهروندان احتمالاً نسبت به منتخبین خود دارای عواطفی هستند و از طرفی هم منتخب هاشان با انتقادهای مخالفین مواجه می شوند، چه راهی وجود دارد که این شهروندان آزادی خواه به توجیه گران زور تبدیل نشوند و در عین حال، این رفتار غیر منطقی را نیز نداشته باشند که بلافاصله پس از انتخاب افرادی برای مدیریت کشور، تبدیل به مخالفین آنها و مدیریت شان گردند بی آنکه از آنها عهد شکنی ای دیده باشند؟

* پاسخ پرسش اول در باره روزنامه نگار و روش کار او:

۱ - روزنامه نگاری چگونه کاری است؟ پاسخ این است: ۱/۱. کار یک وسیله ارتباط جمعی، حتی وقتی ارگان یک سازمان سیاسی و مرام آن است، برقرار کردن جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها است. در کار، روزنامه نگار می باید بی طرف باشد.

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۸۹)



جمال صفری

تخته قاپو کردن ایلات و عشایر توسط رضا خان

محمدقلی مجد در «رضاشاه و بریتانیا» بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا در رابطه با سیاست رضا شاه در قبال عشایر آورده است: غالباً ادعا می شود که بزرگترین موفقیت رضا خان تشکیل یک ارتش «ملی» و متحد ساختن ایران با استفاده از آن بود. هارت در گزارشی که در سال ۱۹۳۰ ارسال کرده است، نظرات رایج در باره دستاوردهای ارتش را اینگونه توصیف می کند:

از نظر بسیاری از ناظران ذیصلاح اصلی ترین موفقیت رژیم کنونی تشکیل یک ارتش نسبتاً سازمان یافته و منظم به استعداد ۴۰ هزار نیرو، استفاده مؤثر از آن در برقراری نظم و فرونشاندن هرج و مرج داخلی بوده است. بدون چنین ارتشی، عشایر ایران هرگز مطیع [دولت مرکزی] نمی شدند. مطیع ساختن عشایر - مقدمه ای ضروری جهت اجرای سیاست کنونی دولت بود؛ یعنی ساختن مدرسه برای عشایر که تقریباً صد در صدشان بی سواد بودند. و اسکان برخی از آنها در زمین های زراعی موجود در قسمت های مسکونی فلات ایران. شاید راست باشد که رضا شاه این ارتش را به وجود آورد. ولی مسلماً با حمایت همین ارتش بود که به پادشاهی رسید و با سیاست های تیمور تاش، وزیر دربار توانیش، است که از ارتش در حکم تنها وسیله کنترل کشور، و برداشتن اولین گام های مدرن سازی، استفاده است. گاه انتقاد می کنند که بخش اعظمی از بودجه مملکت - بیشتر از نیمی از آن را - به ارتش اختصاص می دهد. ۱.

هارت در توصیف دلایلی که انگلیسی ها برای توجیه سیاست هایشان در ایران و حمایت از رضا شاه می آوردند.

در صفحه ۱۰

◀ رویاروییها در دو جبهه داخلی و خارجی وقتی سیاست داخلی تابع سیاست

خارجی است: ص ۳

◀ دو کارشکن عمده و متحد: اسرائیل و محافظه کاران جدید و طرفداران اسرائیل

در کنگره امریکا: ص ۵

◀ کارشکن سوم و متحد دو کارشکن اول و دوم: سعودیها: ص ۷

◀ ژاله وفا: مقاصد اصلی سیاست چند لایه دولتهای احمدی نژاد و روحانی

در حذف یارانه ها (۱): ص ۹

◀ وقتی رژیم ولایت مطلقه فقیه انتقام کور را رویه می کند: ص ۱۶

انقلاب اسلامی: در فصل اول، به تفصیل و از زبان اطلاعها و موضعگیریها، رویاروییها در درون رژیم و سنگ اندازان و مانع تراشان در ایران و انیران، شناسائی می شوند. به یمن این شناسائی خواهیم فهمید چرا سیاست داخلی تابع سیاست خارجی است و چرا دو مسئله اتمی و رابطه با امریکا، در همان حال که با یکدیگر ربط دارند و بسا نتوان یکی را بدون دیگری حل کرد، دستگاه خامنه ای و سپاه و ارگانهای تبلیغاتی، در همان حال که دو مسئله را از یکدیگر جدا می کنند و به دشمنی با امریکا، بیش از پیش تظاهر می کنند، از هم اکنون سخن از «گفتگوهای شکست خورده» برسر اتم می زنند.

و در فصل دوم، مانع تراشان و خرابکاران در گفتگوها درباره برنامه اتمی ایران را در امریکا و در اسرائیل و روشی را که در پیش گرفته اند شناسائی می کنیم.

در فصل سومف به تفصیل نقش دولت سعودیها و اختلافش را با حکومت اوپاما و موقعیتی را که این رژیم در منطقه پیدا کرده که ناگزیرش کرده است با حکومت نتان یاهو متحد شود را در برتو شناخت قرار می دهیم.

و در فصل چهارم، نوشته ژاله وفا درباره یارانه های نقدی را از نظر خوانندگان می گذرانیم. درحقیقت، قانون آزاد کردن قیمتها و دادن یارانه ها، خود به مشکلی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بدل شده و البته نماد ضد فرهنگ وابستگی انسان به قدرت بیگانه از ملت، در زندگی روزانه است.

و در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را در ایران، از نظر خوانندگان می گذرانیم. رژیمی که جنایت را روش کرده است، همچنان زندانی ها را به تلافی عمل کسانی که دستش به آنها نمی رسد، اعدام می کند. جنایتی که نمی توان نسبت به آن لاقید ماند.

در صفحه ۳

علی شفیعی

روانشناسی اعتماد بنفس (۲)

در نوشته پیشین با مراجعه بکارهای خانم آسترید شوتز، استاد و پژوهشگر روانشناسی اعتماد بنفس، پندارها، کردارها، گفتارها و احساساتی که صاحبان اعتماد بنفس دارند را آوردیم. در نوشته کنونی باز هم بکمک تحقیقات خانم شوتز، علائم و نشانه های عدم اعتماد در انسانها را نشان اهل خود می دهیم.

پندارها، کردارها، گفتارها و احساساتی که محصول عدم اعتماد بنفس در انسانها هستند:

انسانی که ضعف اعتماد بنفس دارد، نسبت به تواناییهای خویش در شک و تردید دائمی بسر میبرد. این امر باعث میشود که او یا اصلاً بکارها و مسئولیتهای سخت و دشوار و طبیعتاً بزرگ دست نزند، و یا آن کارها و مسئولیتهای را مدام به عقب اندازد.

در صفحه ۱۴

علی صدارت

ابهام در لائیسیته و نیاز به شفاف گری در این و در سایر مفاهیم مردمسالاری: اعلامیه جهانی لائیسیته و به مناسبت یکصد و هشتمین سالگرد قانون لائیسیته.

ماه دسامبر، در محفوظات تاریخی مربوط به لائیسیته اهمیت خاصی دارد و به مناسبت و به پیشواز آن، بحثی را در یکصد و هشتمین سالگرد آن قانون می گشایم. در دسامبر ۱۹۰۵ آقای ژول فری قانون لائیسیته را به مجلس فرانسه برد. روندی که در آن روزگاران منجر به این قانون گذاری شد، از جمله جدل مابین یوزتیسیتها و کلیسا بود که با اعلام آقای فری در مجلس که: "...تکلیف دین را مدرسه معین می کند..." بنا بر این بود که علم و تجدد و دانش، به برهه دین باوری و دین داری، پایان خواهد داد. "انقلاب مسیحی" روندی کندتر داشت و چند قرنی به طول انجامید تا مسیحیت قرون وسطی به طور عام، و مذهب کاتولیک به طور خاص،

در صفحه ۱۳



روزنامه نگاری

نقد کردن، این است روش کار روزنامه‌نگار در خور این عنوان. در انجام این وظیفه که عمل او، عمل به حق او است، بمثابة روزنامه‌نگار، یک رشته کارها هستند که نباید کرد و یک چند کارها هستند که باید کرد:

۱/۴. کارهایی که بایدش کرد، عبارتند از:

● روزنامه‌نگاری در شمار اول با ارزش ترین حرفه‌ها و داوطلب این حرفه کسی است که می‌پذیرد سنگین ترین مسئولیتها را برعهده بگیرد. پس، بر او است که جز حق را هدف شناسد و جز حقیقت نگوید و وجود خطر را توجیه‌گر سانسور حقیقت نکند. بر او است که بداند نظر و یا اطلاعی که به عرض مردم می‌رساند، بدون تردید همان اندازه و گرنه بیشتر ارزش و اهمیت دارد که نسخه یک پزشک برای بیمار،

● بیرون کشیدن حقیقت از دروغ و گشودن راز و سر، خاصه وقتی به حقوق یک ملت و حقوق انسان راجع است،

● خشونت زدائی هم در معنای برانگیختن به خشونت و هم در معنای فرو خواناندن خشونت،

● اظهار حق پیشروی زورمداران،

● مبارزه با سانسورها، هم وقتی صاحبان اندیشه قربانی آنها می‌شوند و هم زمانی که اندیشه و اطلاع و واقعیت موضوع آنها می‌گردند. بر روزنامه‌نگار است که سانسورهای رایج را نیک بشناسد و روشهای بی‌اثر کردن آنها را همواره بکار برد،

● راهنمای خویش را استقلال و آزادی هر انسان و جامعه ملی و نیز حقوق انسان و حقوق ملی کند و مراقبت کند که برده قدرت نشود و حقوق ملی را با «منافع ملی» که در حقیقت جز منافع اقلیت قدرتمندار نیستند، جانشین نکند،

● روشی تجربی را در پیش بگیرد. بدین توضیح که به دستور، خبر و گزارش تهیه نکند و بداند برداشت او از حقیقت نسبی است، پس آنچه را آماده انتشار می‌کند و انتشار می‌دهد باید قابل نقد و تصحیح باشد،

● هم ابهام زدائی کند از موضوع کار خویش و هم از گزارش مبهم پرهیز کند،

● همواره بداند که اطلاع یافتن و اطلاع دادن حقی از حقوق انسان است. پس آشکار کردن اسرار قدرتمندارها بر جمهور مردم رعایت حق اطلاع یافتن و اطلاع دادن است. بخصوص وقتی قدرتمندارها قدرت خارجی را محور سیاست داخلی و خارجی کشور می‌گردانند،

● هشدار و انداز نسبت به ایجاد ستون پایه‌های قدرت پیش از ایجاد را رویه کند و آگاه کردن مردم را از چگونگی بکار رفتن ستون پایه‌ها بعد از ایجاد، کار روزمره خویش بگرداند،

● نسبت به جنایتهای سیاسی و فسادکاریهای قدرتمندارها لا قید و ناماند و آگاه کردن جمهور مردم را از آنها، حق، بنابراین، وظیفه خود شناسد.

● از آنجا که ترور اخلاقی زیانبارترین ترورها است، افشای مداوم این ترورها را حق، بنابراین، وظیفه خود شناسد.

● بنابر این که رواج ناپسامانی‌ها و آسیب‌های اجتماعی، گویای تخریب نیروهای محرکه و عامل انحطاط جامعه هستند، آگاه کردن جامعه از آنها و همگان را به درمان آنها فراخواندن را نیز حق و وظیفه خود شناسد.

● خرافه‌ها و غیر عقلانی‌ها را در شمار آسیبهای بس ویرانگر بدانند و نقد آنها را حق و وظیفه خویش بشمارد.

۲/۴. کارهایی که نبایدش کرد عبارتند از:

● علاوه بر پرهیز از سانسورها، بخصوص سانسور صاحب اندیشه و اندیشه و نیز اطلاع‌ها، از زشتکاریهای زیر نیز بایدش اجتناب کرد:

● انتشار غیر از تبلیغ است. بر روزنامه‌نگار است که هر نظر و اطلاعی را انتشار دهد و ممیز آنها نگردد، اما بر او است که از تبلیغ قول زور و اطلاع دروغ اجتناب کند.

● قدرت بمثابة رابطه مسلط - زیر سلطه ستم و ویرانگر است. از به خدمت آن درآمدن و نه تبلیغ آن، می‌باید اجتناب کند.

● «پروپاگاندا» بمعنای «جو سازی» و تحریک احساسات عمومی و تشدید تعصبها و شرکت در تولید «فکر جمعی جبار» به قصد برانگیختن مردم بکاری و یا منصرف کردنشان از کاری و یا، موافق کردن آنها با کاری (نمونه حمله آمریکا و انگلیس و ... به عراق و افغانستان)، را جنایت بداند و از آن اجتناب کند.

● از ایجاد حساسیت نسبت به صاحب اندیشه و اندیشه، چه رسد به تخریب این دو، اجتناب کند.

● همواره حق صاحب اندیشه و هر کس دیگر و هر اندیشه را در دادن پاسخ، رعایت کند و هر زمان امکان پاسخگوئی وجود ندارد، از تبلیغ یک جانبه نقد خودداری کند.

● از تجاوز به حقوق و کرامت هر انسانی و نیز حقوق ملی، اجتناب کند.

● در ترور اخلاقی که سخن ویرانگر است اجتناب کند.

● به این عذر که اطلاع و یا نظری را که گزارش می‌کند باید در خور فهم و یا پسند مردم باشد پس در آمیختن راست با دروغ و علم با

ناسره با سره و رسیدن به سیاستی است که باید در پیش گرفت. ۳/۱. کار سوم روزنامه نگار پرسش به قصد اظهار یک اندیشه در تمامت خود و یا یافتن یک اطلاع، بی‌کاست و افزود، و شناسائی امر واقع، چنان‌که واقع شده است. در این مقام، بر او است که تا ممکن است، بی‌طرف بماند. این کار، بسی مشکل است. زیرا بایستی پرسشهایی را بیاندیشد و با مخاطب خود در میان بگذارد که هم به او امکان می‌دهند اندیشه خود را اظهار کند و هم به خواننده و یا شنونده‌ها امکان می‌دهد اندیشه را نیک دریابند.

۲ - آیا روزنامه نگار می‌باید، از راه جدل، یک اندیشه را حلاجی کند؟ هرگاه جدل همان روشی باشد که به صاحب اندیشه امکان بدهد اندیشه خود را ارائه دهد، کلمه همان معنی را پیدا می‌کند که در زبان آزادی دارد. اما، در زبان قدرت، جدل معنای دیگر جسته است: بکار بردن روشهای تخریبی به قصد از پا درآوردن مخاطب. در جهان امروز، روزنامه‌نگاران بسیاری شغل خود را جدل به قصد تخریب کرده‌اند. در ایران، این رویه غلط بسیار رایج‌تر است. تنها نگاه پرسش و پاسخ نیست که جدل بمعنای تخریب را روش می‌کنند، بلکه قدح و مدح را روش عمومی خود می‌کنند. نادرستی این روش درجا برخواننده و یا شنونده معلوم می‌شود، هرگاه،

۱/۲. بداند قدح کننده و یا مدح کننده، نه اندیشه یا عمل قدح شونده و یا مدح شونده که خود او را قدح و یا مدح می‌کند. برای مثال، مداحان خامنه‌ای نه فکر و عمل او که خود او را مدح می‌کنند.

۲/۲. در مواردی هم که فکر و یا عمل کسی را قدح و یا مدح می‌کنند، بقصد سانسور نقد، این کار را می‌کنند. برای مثال، مدح حمایت آقای خمینی از گروه‌گنجیری که او «نقلاب دوم» خواند و مدح «انقلاب دوم» چنان سانسوری را برقرار کرد که کسی را یاری نقد گروه‌گنجیری نماند. این سانسور، هم نقش اول را در ادامه گروه‌گنجیری بازی کرد و هم سازش پنهانی بر سر گروه‌گانها (اکتبر سورپرایز) را میسر گرداند. مدح نظر او در باره جنگ نیز، عامل سانسور نقد جنگ گشت و سبب شد جنگ بمدت ۸ سال ادامه یابد و در شکست به پایان رسد.

هم اکنون، مدح سری شدن گفتگوها پیرامون برنامه اتمی ایران، از جمله، به قصد جلوگیری از نقد آن، به عمل می‌آید. بدین سان، همان سانسوری برقرار می‌ماند که سبب شده‌است ایرانیان هیچ از «برنامه اتمی ایران» ندانند.

۳ - آیا روزنامه‌نگار نمی‌تواند صاحب اندیشه باشد و اگر صاحب اندیشه بود، حق ندارد با مخاطب خود، مباحثه کند؟ چرا اما حق ندارد.

۱/۳. فکر خود را جانشین فکر مخاطب و یا کسی کند که قرارش بر ارائه اندیشه او است. به رواج‌ترین روش، در جهان امروز، این است که روزنامه‌نگاران و غیر آنها، فکر دیگری را با فکر خود جانشین می‌کنند. این کار را زیر عنوان «برداشت من این است» و من فکر او را این طور می‌فهمم و یا قصد او این بود ... انجام می‌دهند. در ایران دوران خمینی و اینک که دوران خامنه‌ای است، سخنان این دو، بطور مداوم، با فکرهای صاحبان فکرهای مختلف جانشین شده‌اند و می‌شوند. همین روزها، «مرگ بر آمریکا»، بمثابة «نظر امام»، وسیله تخریب یکدیگر است. اولی، برابر نظر خود، می‌گوید «امام موافق بود» شعار «مرگ بر آمریکا» دیگر داده نشود و دومی، در مقام تخریب اولی و برابر نظر خود، بر این است که امام گفته‌است شعار «مرگ بر آمریکا» همچنان باید سر داده شود. روشن است که هر دو طرف، نقد نظر امام را ممنوع می‌دانند. وگرنه، نظر نقد می‌شد همان سان که مردم ایران کرده‌اند و، برابر سنجش افکار، ۸۰ تا ۹۰ درصدشان موافق عادی کردن رابطه با آمریکا و بخشی از ۱۰ تا ۲۰ درصد مخالف نیز موافق سرزدادن شعار «مرگ بر آمریکا» هستند. هرگاه بنا بر نقد نظر می‌شد، ترجمان زورمداری بودن شعار «مرگ بر»، بر همگان آشکار می‌گشت.

۲/۳. روزنامه‌نگار فرصت در اختیار صاحب اندیشه طرف گفتگو را، از آن خود نکند و آن را در ارائه اندیشه خود بکار نبرد. این روش نیز بسیار به رواج است. پرسشگر، مرتب سخن صاحب نظر را قطع می‌کند تا فکر خود را اظهار کند و بسا این کار را با تخطئه نظر صاحب نظر همراه می‌کند.

۳/۳. روزنامه نگار مباحثه را به فرصت تخریب فکر پرسش شونده و به کرسی نشاندن فکر خود بدل نکند.

۴/۳. فکر و یا افکار ناقص فکر خود را گرفتار «سانسور سکوت» نگرداند. باز از رایج ترین روشها، سکوت نگاه داشتن اندیشه و بسا اندیشه‌ها است. وسائل ارتباط جمعی، مباحث نظری ترتیب می‌دهند اغلب به قصد برقرار نگاه داشتن «سانسور سکوت» در باره اندیشه و یا اندیشه‌هایی که باید سانسور شوند.

۵/۳. دو طرف از راه نقد و نقد متقابل دو اندیشه، به اندیشه‌ای راه برند در بردارنده بخش صحیح هر دو اندیشه و فاقد بخش غلط دو اندیشه و جانشین شدنش با صحیح.

از بد اقبالی این روش را روزنامه‌نگاران و کسانی که برای خود فکری قائل هستند، بکار نمی‌برند.

۴ - دروغ را، به یمن تناقض زدائی، راست گرداندن و حقیقت را گفتن و نوشتن، این است حرفه روزنامه‌نگاری. شجاعت اظهار حقیقت در برابر هر جبار و قدرتمنداری و قول و فعل او را موضوع

برای مثال، رویه‌ای را که حکومت روحانی در پیش گرفته‌است، نخست همان که هست، بی‌کاست و افزود، به اطلاع جمهور مردم برساند. سپس، نقدها را، باز بی‌کاست و افزود و بدون سانسور، به سمع مردم برساند. کار سخت پراهمیت روزنامه نگار برقرار کردن رابطه مستقیم مردم با واقعیت است. مردم نباید از دید روزنامه نگار در واقعیت بنگرند. بلکه می‌باید واقعیت، همان که هست، در معرض دید آنها قرار بگیرد. هرگاه روزنامه نگار واقعیت را سانسور نکند و یا با دخالت دادن طرز فکر خود، آن را جز آن که هست نکند، کاری بس تعیین کننده را به انجام رسانده‌است.

اما در جهان ما، خاصه در کشور استبداد زده ما، روزنامه نگار، واقعیت را آن سان که هست به اطلاع جمهور مردم نمی‌رساند، آن را، چنان می‌گرداند که دلخواه قدرت است و این غیر واقعیت را به جای واقعیت، به خورد مردم می‌دهد. ستایشگری، در مقایسه با این خطای بزرگ، هنوز کاری کوچک است.

از این رو، کسی که بخواهد واقعیت را آن سان که هست شناسائی کند، دو کار باید بکند: اول، نقد واقعیت دست‌کاری شده برای یافتن واقعیت و دوم، نقد واقعیت‌های دست‌کاری شده دیگری است که شناخت واقعیت موضوع شناسائی، در گرو، شناسائی آن واقعیتها است. برای مثال، انتخابات ریاست جمهوری ۲۴ خرداد، یک امر واقع است. رژیمی که هیچ انتخابات بدون تقلبی را انجام نداده‌است، مدعی است افزون بر ۳۸ میلیون از ایرانیان در دادن رأی شرکت کرده‌اند. این واقعیت چند نوع دیده شده‌است:

● آنها که جانبدار شرکت در انتخابات و انتخاب شدن آقای روحانی بوده‌اند، در صحت رقم شرکت کنندگان تردید را جایز نمی‌دانند. نه تنها رژیم را راستگو می‌شمارند، بلکه به هر کس که در درستی رقم تردید کند، یورش زبانی و قلمی می‌برند.

● آنها که مخالف شرکت در انتخابات بوده‌اند و بنای کار خود را بر نادانی و حقوق ناشناسی مردم قرار داده‌اند، ولو رژیم را دروغگو می‌دانند، ولی بدون این که تردید به خود راه دهند، رقم ادعائی رژیم را، درباره رأی دهندگان، صحیح و دلیل نادانی و ... مردم می‌گردانند.

● جبار و دستیاران او که انتخابات را انجام داده‌اند نیز شرکت چنین اکثریت بزرگی از مردم را دلیل حمایت مردم از رژیم قلمداد می‌کنند.

در هر سه مورد، واقعیت همان که هست نیست، واقعیت در ذهنیت این سه گروه پرورانده و چنان گشته‌است که دلخواه هر یک از این سه دسته را برآورد.

حال اگر بخواهیم واقعیت را همان سان که روی داده‌است شناسائی کنیم، ناگزیر می‌باید آمار رژیم را نقد کنیم و این نقد را با نقد واقعیتها دیگر همراه کنیم تا واقعیت را آن سان که روی داده است، شناسائی کنیم. و این دو کار تا بخواهی مشکل هستند. زیرا کسانی که اطلاع‌ها را می‌جویند و انتقال می‌دهند، ذهنیت‌های خود را دارند. از این رو، نقد هر اطلاعی برای شناسائی واقعیت، اهمیت تعیین کننده دارد. با وجود این، هرگاه امرهای واقع با یکدیگر در رابطه قرار گیرند، هم نقد می‌شوند و هم زبان می‌کشایند و حقیقت را می‌گویند.

پس از آن که شناسائی واقعیت (انتخابات مهندسی شده) انجام شد، در مقام انتشار، وسائل ارتباط جمعی متعلق به سه دسته بالا، آن را سانسور کردند. واقعیت شناسائی شده در اختیار همگان قرار گرفت اما «روزنامه نگاران» و «ناظران» و «تحلیل‌گران» آن را بطور کامل سانسور کردند. حداقل وظیفه شناسائی اقتضا می‌کرد که بگویند و بنویسند مطالعه‌ای نیز انجام گرفته‌است و، بنابراین، میزان مشارکت و توزیع آرای مآخوذه، چنین بوده است. دو دسته از تخریب کنندگان نیز، شناسائی واقعیت را نادیده گرفتند و بنا بر بر صحت آمار رژیم گذاشتند: آنها که به آقای روحانی خوشبین شده‌اند و می‌گویند باید به او فرصت داد. حتی سخن حق را نیز نگفت زیرا ممکن است سبب تضعیف او و حکومتش شود و آنها که بنا را بر مقصر جونی گذاشته‌اند و مردم را مقصر می‌شناسند.

بدین قرار، هم واقعیت را همان که هست یافتن مشکل است و هم انتشار آن. نتیجه این است که مردم اطلاعاتی لازم برای انجام کاری که باید و یا نباید کرد، پیدا نمی‌کنند. جریان آزاد اطلاعات نیز برقرار نیست تا از رهگذر نقد اطلاعات به یکدیگر، مردم، تا حد ممکن، اطلاعاتی بی‌کاست و افزود، را در دسترس بیابند.

روزنامه‌نگار در خور این عنوان کسی است که هر امر واقعی را به محک ویژگی‌هایی نقد کند که هر امر واقع دارد و مراقب باشد که ساخته‌های ذهنی و نیز ساخته‌های حاصل افزود و کاست‌ها جانشین واقعیت موضوع شناسائی نشوند.

۲/۱. کار دوم و بسیار مهم روزنامه‌نگار، هنوز برقرار کردن جریان آزاد و نقد است. این یار، برقرار کردن جریان آزاد اندیشه‌ها و در معرض نقد قرار دادن آنها است. چون اندیشه‌ها راهنمای اتخاذ تدبیرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هستند، جریان آزاد آنها و نقدشان، اهمیت تعیین کننده‌ای در حال و آینده هر جامعه و بسا جامعه جهانی دارد. از بد اقبالی، در درون کشور، به عذر برقرار بودن سانسورها، اندیشه‌ها سانسور هستند. سیاستهای متحد نیز، در بیرون از مرزها، سانسور در شکل «مناظره» انجام می‌گیرد. عقلهای توجیه‌گر، برای مثال، به توجیه سیاست اتمی رژیم، بایکدیگر، مناظره می‌کنند. به ندرت، هدف از «مناظره» نقد یک سیاست به معنای جدا کردن سره از ناسره و جانشین کردن



رویاروییها در دو جبهه داخلی و خارجی وقتی سیاست داخلی تابع سیاست خارجی است:

انقلاب اسلامی: رویاروییها در رژیم، هم در قلمرو داخلی و هم در قلمرو خارجی روز به روز شدیدتر می‌شوند. در قلمرو داخلی، هاشمی رفسنجانی و «سران فتنه» در معرض بیشترین حمله‌های تبلیغاتی هستند. در قلمرو خارجی، خامنه‌ای و دستگاه تبلیغاتی او می‌کوشند عادی کردن رابطه با آمریکا را امری غیر ممکن بگردانند:

در قلمرو داخلی: قاعده حکومت اقلیت کوچک بر اقلیت بزرگ و تقابلها:

* رأی به سعید جلیلی حاکی از «وجود یک جوهره در جامعه»:

● در شماره پیش قول طائب را در باره ۱۰ درصد جامعه آوردیم که به قول او، تکیه گاه رژیم ولایت فقیه است. این بار، علم الهدی، امام جمعه مشهد، آرای سعید جلیلی را رای به نظام می‌داند:

● در ۳۱ مهر، علم الهدی، در جمع کادرهای بسیج گفته‌است:

«جلیلی کاندیدایی بود که تقریباً ۹۰ درصد از آرای خود را به دلیل گفتمان انقلابی به دست آورد؛ اما دیگر کاندیدای دور یازدهم در مسئله مدیریتی و اداره کشور آرا را به خود اختصاص دادند.

مقام معظم رهبری به جلیلی پس از چهار میلیون رأی که کسب کرد گفتند: «این چهار میلیون نشانگر وجود یک جوهره در این جامعه است.»

اکثر افرادی که به جلیلی رأی دادند دانشجویان طلبه‌ها و اکثر جوان و پراوژی بودند. این چهار میلیون جوهره انقلاب هستند و ما باید آنها را مستحکم تا دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری حفظ کنیم. این چهار میلیون همان افرادی هستند که اگر الان جنگ میان ایران و آمریکا شکل بگیرد در میدان جنگ خط مقدم و عقبه آن خدمت خواهند کرد.

جریانی که روی کار آمده جریان ما نیست، درست است که اصلاح طلبان اکنون امور را تا حدودی در دست گرفته اند؛ اما وظیفه ما غصه خوردن و به گردن گرفتن نیست با وجود گذشت سه ماه از استقرار دولت جدید اما تورم هنوز سرچایش است و تکان نخورده و مرغ نیز به کیلویی ۷۰۰۰ تومان رسیده اگر دولت اصولگرا الان بر سر کار بود آنها چگونه رفتار می‌کردند ما نیز باید از دولت دلیل این ناتوانی را مطالبه کنیم.»

اما آنها که می‌توانند رأی بدهند ۵۵ میلیون تن هستند. و ۹۰ درصد ۴ میلیون نفر، ۳٫۶ میلیون نفر می‌شود که ۶٫۵ درصد می‌شود. این اقلیت کوچک که خامنه‌ای آن را «نشانگر وجود یک جوهره در

جامعه» می‌داند چگونه می‌خواهد بر جامعه ۷۵ میلیون نفری حکومت کند؟ پاسخ علم الهدی که لاجرم پاسخ خامنه‌ای به این پرسش است، این است:

● ۵۷ هزار دانشجوی بسیجی در دانشگاه های استان خراسان رضوی حضور دارند. ما اگر بتوانیم ۵۰۰۰ بسیجی فعال از میان این بسیجیان استخراج کنیم موفق خواهیم بود. اما باید بدانید این تعداد دانشجوی بسیجی باید از آن نوع بسیجیانی باشند که حاضر می‌شوند پرونده به روی مین.

اینکه در انتخابات فکر کنید اصولگرایان شکست خورده اند را من اصلاً قبول ندارم در حال حاضر سه ماه است که دولت یازدهم مستقر شده و تمام تلاش خود را در حساس ترین نقطه کشور یعنی خراسان رضوی جهت تشکیل شورایی برای خود انجام داده اند، اما موفق نشده. این یعنی ما اصولگرایان هنوز قدرت داریم.

تا به همین امروز دولت یازدهم شش نفر را در مشهد مقدس جهت تصدی پست استانداری تا مرز حکم دادن جلو برده‌است اما نتوانسته از این میان شخصی را بر این مسند بنماید. مشخص است که اصولگرایان هنوز شکست نخورده است.

پاسخ او بدون ابهام است: تکیه بر اقلیت مسلحی که حاضر به همه کار است. این اقلیت (بسیجی) که حاضر است روی مین برود و ۶٫۵ درصد که حاضر به جنگ هستند) را باید به حال آماده باش نگاه داشت و در همان حال، نگذاشت حکومت موفق شود. نمونه تعیین استاندار خراسان و تعیین وزیران و نیز شکست در سیاست خارجی که علم الهدی، می‌گوید نباید بگذاریم به پای اصول گراها نوشته شود. در پاسخ او، هاشمی رفسنجانی که از قرار «عابد و مسلمان» شده‌است، می‌گوید: زور راه حل نیست:

● در ۳۰ مهر ۹۲، در پیام به هم‌میان سپوزیوم روابط عمومی، گفته‌است: «حتی مهمترین وجه رسالت پیامبران نیز، فراخوانی مردم به بحث، استدلال، اقامه برهان، ارائه اطلاعات علمی و فرهنگی و بالاخره دعوت به گفتگو به جای شیوه‌های ناشی از زور می‌باشد که رسم جاهلیت و نظام‌های استبدادی است. بدین سیاق است که پرشش خدای بکتا و ابلاغ پیام حق، از خلال روش استدلال و گفتگو حاصل می‌شود. بنا به اظهار قرآن، وظیفه پیامبر (ص) حتی در برابر مردمی که اطاعت او را نمی‌پذیرند، جز تذکر دادن و ابلاغ حق نبوده و نیست (انما انت مدکر). به عبارتی، ابلاغ فرمان‌های خدا و بیان حقایق و افزایش آگاهی مردم روش اصلی پیامبر (ص) بوده است، چرا که انسان، هر چقدر هم از لحاظ ذهنی، مستعد، مبتکر و خلاق باشد، وقتی در یک بن بست خبری زندگی نماید، دایره اطلاعاتش به اندازه همان محدودده خواهد بود.

اگر این شخص در بهار ۱۳۶۰، به همین روش عمل می‌کرد و عامل کودتا به دنبال سازش پنهانی نمی‌شد، ایران و منطقه و سا جهان دیگر بود. اما اگر او امروز زور را نفی می‌کند، جز بدین خاطر نیست که زور در دست اقلیت ۶ درصدی است و از جمله برسد خود او بکار می‌رود:

* تشدید حمله‌ها از همه سو به هاشمی رفسنجانی و حمله به همکاران روحانی:

موضعگیریها و حمله‌ها و دفاع‌ها در درون رژیم وضعیتی را به شرح زیر پدید آورده است: حمله کننده‌های دستیاران خامنه‌ای و وسائل ارتباط جمعی در اختیار او — مورد حمله هاشمی رفسنجانی و «سران فتنه» و هدف: حذف این دو. روحانی و حکومت او نیز مورد حمله هستند اما برای این که حذف دو گروه

مانع تراشان؟

انجام بگیرد و در سیاست خارجی، همان انجام بگیرد که با ادامه سلطه خامنه‌ای و اقلیتی که «جوهره» است، سازگار باشد:

● تازه‌ترین حمله‌ها به هاشمی رفسنجانی:

● حمله شدید علی لاریجانی، «رئیس» مجلس. او هاشمی رفسنجانی را بخاطر نقل قول از خمینی در باره حذف شعار «مرگ بر آمریکا»، عامل تقویت موضع امریکا و تضعیف موضع ایران در گفتگوها بر سر پرونده اتمی دانست.

● پیش از او، جعفری، «فرمانده کل» سپاه به هاشمی رفسنجانی تاخته‌است.

● در کرمانشاه، چاق‌داران هاشمی رفسنجانی را ناگزیر کردند سخنرانی خود را نیمه تمام رها کند.

● هاشمی رفسنجانی از سوی اصلاح طلبی که اقتصاد دان است نیز، مورد سرزنش است. در ۱ آبان ۹۲، دکتر حسین زانغفر گفته‌است:

«ناسامانی‌های امروز محصول سیاست‌های اقتصادی دهه ۷۰ است»، اظهار داشت: این سیاست‌ها کاملاً ناموفق بود و بسیاری از ناسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی امروز، محصول آن دوره است. از اقدامات و سیاست‌های دولت اسلامی دیده می‌شود که موجب تشدید تگرانی‌ها در باره اجرای دوباره سیاست‌های تعدیل اقتصادی در دهه ۷۰ می‌شود.»

بدیهی است که گوینده حقیقت را گفته‌است. و اثرات همان سیاست در وضعیت کنونی اقتصاد ایران، بسی ویرانگر تر است:

● یک رشته فعل و انفعالات گویای موقعیت روحانی و حکومت او در قبال، خامنه‌ای و دستیاران او هستند. فعال‌ها از خامنه‌ای و دستیاران او و انفعال‌ها از روحانی و همکاران او هستند:

● مخالفت خامنه‌ای — که علی مطهری آن را فاش کرد و علی لاریجانی به دروغ تکذیب کرد — سبب شد که روحانی توفیقی را، بعنوان وزیر علوم به مجلس مافیها معرفی کند.

● حمله کیهان به روحانی در باره گفتن این سخن که خزانه دولت خالی است و ۱۸۰ هزار میلیارد تومان قرض دارد. و نیز حمله نبی حبیبی، دبیر کل مؤتلفه او که مدعی است ایران ۱۰۰ میلیارد دلار بلاهه ۵۰ میلیارد دلار موجودی صندوق توسعه ملی پول دارد و خزانه پر از طلا است. دفاع حکومت روحانی: آیا خزانه دیگری غیر از خزانه دولت وجود دارد که نبی حبیبی از آن اطلاع دارد؟ در واقع، «بنا بر گزارشهای رسمی دولت بیش از ۳۰۰ هزار میلیارد تومان بدهی دارد و حتی اگر ۱۰۰۰ میلیارد دلار موجودی هم داشته باشد باز هم نه تنها خزانه‌اش خالی است بلکه منفی نیز هست.» (سایت انتخاب ۳۰ مهر ۹۲ گمان برده است کشف کرده است عاقل از این که بارها در این باره انقلاب اسلامی هشدار داده است).

همین سایت (۵ آبان ۹۲) سخنان بهمنی، رئیس پیشین بانک مرکزی را بی‌جسته و به این نتیجه رسیده است که این ۱۰۰ میلیارد دلار متعلق به دولت نیست، پشتوانه اسکناس است که با وجود آن، باز چنین بی‌ارزش شده است.

● حمله به همکاران نزدیک روحانی و نیز آن دسته از «وزیران» که از اصول گرایان نیستند. دفاع حکومت: درباره این وزیران و همکاران از اوواک و دستگاه قضائی استعلام شده است. بنا بر نظر اوواک و قوه قضائیه، پرونده اینان پاک است. از جمله، در ۱ آبان، در باره صالحی امیری که بعنوان وزیر جوانان و ورزش به مجلس پیشنهاد شده است، در رجا نیوز آمده است: «عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی با تأیید این خبر گفت: وزیر پیشنهادی ورزش و جوانان یکی از متهمان تحت تعقیب مقاسد اقتصادی در موضوع پرونده بیمه ایران است که نسبت به عملکرد سیاسی وی نیز ابهاماتی مطرح است.

جواد کریمی قدوسی عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس با اشاره به ابهامات آمد. به نظر بنده اگر برهه‌های زمانی را

مطرح شده در خصوص عملکرد صالحی امیری وزیر پیشنهادی ورزش و جوانان به مهر گفت: طبق بررسی‌ها و اطلاعاتی که به دست آورده‌ایم این فرد یکی از متهمان تحت تعقیب مقاسد اقتصادی در موضوع پرونده بیمه ایران است.»

وی همچنین با اشاره به عملکرد صالحی امیری در فتنه و ارتباطات وی با فرزندان هاشمی گفت: به نظر نمی‌رسد که آقای روحانی و معاونین وی از پرونده‌های این افراد بی‌اطلاع باشند و این که چرا چنین وزیرانی به مجلس معرفی می‌شوند جای سوال است.

● اصغر زارعی، پاسدار «نماینده» مجلس که در باندی است که رسائی — ضد هاشمی رفسنجانی — در آن است، در اعتراض به روحانی بخاطر گفتن صندوق دولت خالی است و ۱۸۰ هزار میلیارد تومان بدهی دارد، پرسیده‌است: چرا چنین مطلبی هم‌زمان با مذاکرات با ۵+۱ مطرح می‌شود؟ واقعبینان این است که هیچ حسابی از دریافت‌های دولت نزد خزانه خالی نیست، بلکه این ادعا تلاشی برای وخیم نشان دادن اوضاع اقتصادی است تا در صورت ناتوانی در حل مسائل، حاکم شرایط را قبلاً بیان کرده باشیم و یا اگر در مذاکرات ناچار به عبور از خطوط قرمز شدید، زمینه اجتماعی را ایجاد کرده باشیم

● کیهان و دیگر ارگانه‌های تبلیغاتی خامنه‌ای (از جمله علم الهدی) نه تنها تبلیغ می‌کنند که ارتباط گرفتن با امریکا و گفتگوها به خامنه‌ای ربط ندارند، بلکه برای شکست خوردن آن در تلاش هستند. این ارگانه‌ها از هم اکنون «مذاکرات شکست خورده» را تبلیغ می‌کنند. در برابر، سختگوی وزارت خارجه می‌گوید تحت نظر «رهبر» گفتگو می‌شود. و ظریف اطمینان می‌دهد «منافع ملی» قربانی نمی‌شود. به تکام بررسی رویارویی‌ها در آنچه به سیاست خارجی مربوط می‌شود، به این فعل و انفعالات باز می‌گردیم.

* حمله‌ها به «سران فتنه» و این‌که اگر رها شوند، مجری طرح فتنه جدید امریکا می‌شوند:

● «سران فتنه» از جمله، خاتمی و موسوی و کروبی همچنان تحت حمله هستند:

● لاریجانی، در مصاحبه با لوموند، گفته بود که مقصر ممنوع الخروج شدن خاتمی احمدی نژاد است. در ۱ آبان ۹۲، احمدی نژاد، قول او را تکذیب کرد و گفت: اگر هم اختیار داشتم چنین کاری را نمی‌کردم. این امر به قوه قضائیه مربوط است. طرفه این که از آقای «داستان» کل، می‌گوید: خاتمی از سران فتنه است.

بنابراین، ممنوع الخروج شدنش کار قوه قضائیه و اوواک تحت امر خامنه‌ای است. ● در ۳۱ مهر ۹۲، همسر کروبی به روحانی نامه نوشت و از او خواست به آنچه در دوران «مبارزات انتخاباتی» گفته‌است، در باره کروبی عمل کند. او خاطر نشان کرده‌است که شوهرش، هرگاه آزاد شود، زبان خویش را در دهان حبس نخواهد کرد. روحانی پاسخی به نامه او نداده است.

● در ۳۱ و ۱ آبان ۹۲، دو خبر انتشار یافته‌اند: یکی در باره بدی وضعیت مزاجی کروبی و دیگری معاینه شدن موسوی در یک کلینیک.

● در ۱۰ مهر ۹۲، بوتن نیوز تحریمها را یکجا به پای «سران فتنه» نوشت: «چرا آمریکا موفق شد این تحریم‌ها را اعمال کند؟ پاسخ در اجماع کشورهای صنعتی بلوک غرب و نفتی منطقه است. یعنی بدون موافقت ژاپن، کره جنوبی، اروپا و شیوخ خلیج، این تحریم امکان پذیر نبود. اما چرا این اجماع بوجود آمد؟ به نظر بنده اگر برهه‌های زمانی را

بررسی کنیم این اتفاق یک از پیامدهای انتخابات ۸۸ بود. بعد از آن انتخابات نظام ایران از داخل تحت فشار قرار گرفته بود و مقبولیت بین المللی آن خدشه دار شده بود. در نتیجه آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند که بهترین وقت برای فشار آوردن و امتیاز گرفتن است. شیوخ خلیج هم به عنوان متخاصم و همراه ظاهر شدند. البته اوج هنرمندی تیموتی گارتر، وزیر دارایی قبلی آمریکا، بود که توانست دنیا را علیه ما متحد کند. این کد اشتباه است که این تحریم‌ها را تنها گردن دولت قبل بیندازیم. در چهار سال اول دولت آقای احمدی نژاد هم چنین رویکردی وجود داشت ولی نتیجه فعالیت‌های غرب صدور سه قطعنامه در شورای امنیت سازمان ملل بود که اگر متن آنها را بخوانید، چندان تحریم‌های اثرگذاری نبودند.»

● ارگانه‌های تبلیغاتی خامنه‌ای از تدارک فتنه بزرگی توسط امریکا خبر می‌دهند و این «خبر» را دلیل سخت گرفتن بر «سران فتنه» قرار می‌دهند. چراغ سبز را خامنه‌ای در پیام به زائران مکه (۲۸ مهر ۹۲) داد:

«دولت‌های استکباری و پیشاپیش آنان آمریکا، به کمک ابزارهای رسانه‌ای فراگیر و پیشرفته، چهره‌ی واقعی خود را می‌پوشانند و با دعوی طرفداری از حقوق بشر و دموکراسی، رفتاری خدعه آمیز در برابر افکار عمومی ملت‌ها در پیش می‌گیرند. آنان در حالی دم از حقوق ملت‌ها می‌زنند که ملت‌های مسلمان، هر روز بیشتر از گذشته، آتش فتنه‌های آنان را با جسم و جان خود لمس می‌کنند.»

بدین قرار، بنا بر قول خامنه‌ای، نه تنها در گذشته و نه یک فتنه، نه تنها در ایران که، در همه جا، امریکا و دیگر دولت‌های استکباری، آتش فتنه روشن می‌کنند. اما بطور مشخص، کدام فتنه را در ایران دارند تدارک می‌بینند؟ در پاسخ به این پرسش،

● از فروردین سال ۹۲ تا انتخابات ریاست جمهوری، برای توجیه نظامی کردن شهروان و مهندسی کردن انتخابات، ارگانه‌های تبلیغاتی خامنه‌ای، بطور مستمر، در باره «فتنه جدید» امریکا می‌نویسند و می‌گویند. فتنه جدید تشدید تحریمها بدین قصد که شورشیان مردم سر باز کنند و «انقلاب مخملی» ممکن گردد است. تا «انتخابات»، این تبلیغ همه روزه بود. از انتخابات بدین سو، شکل عوض کرده است. همچنان امریکا و اسرائیل در کار ندارک فتنه جدید هستند الا اینکه این بار، توسط کسانی چون هاشمی رفسنجانی و دستیاران او و نیز سران فتنه، به توسل به قول خمینی درباره بازایستادن از سر دادن شعار «مرگ بر آمریکا» و بالا بردن میزان فشار از پایین، جام زهر سازش با امریکا را به «رهبر سازش ناپدر» پوشانند.

● در ۲ آبان ۹۲، ماموران رژیم رفتاری با دختران میر حسین موسوی و زهرا رهنورد می‌کنند که در شناخت اندازه نمی‌شناسد. به روایت نرگس، دختر میر حسین موسوی و زهرا رهنورد: «پس از آنکه به مناسبت عید غدیر همراه با خواهرم اجازه دیدار دو ساعته با پدر و مادرمان را پیدا کردیم و به ملاقات آنها رفتیم، مورد حمله نیروهای امنیتی قرار گرفتیم.

روز چهارشنبه اول آبان ماموران امنیتی با ما تماس گرفتند و گفتند «نهار روز عید را می‌توانید با پدر و مادرتان باشید.» این ملاقات با حضور دو مامور زن انجام شد.

پس از پایان ساعت ملاقات به خواسته یکی از این دو مامور، «به خانه امن اطلاعات که کنار منزل پدر و مادرم در پاسور است رفتیم که اطمینان حاصل آید چیزی از خانه پدر و مادرم برداشته باشیم و غیر قانونی به خارج از زندان اختر منتقل نکرده باشیم که با درخواست کثیف و غیر متعارفی از این زندانبان روبرو شدیم. اول باور کردنی نبود اما باز با بی‌شرمی درخواست را تکرار کرد و حتی



از ما خواست لباس زیر خود را در بیاوریم.»

مادرم شاهد صحنه درگیری ماموران با فرزندان بود و پدرم نیز صدای این برخورد را می شنید. در پی ممانعت ما از در آوردن لباس ایشان به ما حمله ور شد و سیلی محکمی به گوش من و زهرا خواهرم زد. در تلاش بنده برای گرفتن دست ایشان برای جلوگیری از حمله‌های بیشتر با رفتار غیر انسانی او روبرو شدم که با وحشی‌گری تمام میج دست من را گاز گرفت، وی پیاپی به ما حمله می‌کرد و وقتی آقای فروغی رئیس زندانبان‌ها را صدا کردیم ایشان البته عذرخواهی کرد اما هیچ پاسخی بابت این رفتار غیر اخلاقی خود نداشتند.»

ما به عبرت برای آنها که نمی‌خواهند واقعیت را همان‌سان که هست ببینند. واقعیت این است که مهندسی انتخابات را خامنه‌ای سازمان داده و یکی از هدفهای حذف هاشمی رفسنجانی و گروه او و دیگری حذف میر حسین موسوی و کروبی و همفکرانشان است.

تاج زاده را در اول آبان، برای درمان به بیمارستان می‌برند و بدون اتمام درمان، به زندان باز می‌گردانند. چون اصلاح طلبان و هاشمی رفسنجانی و دستیارانش و روحانی و گروهش نمی‌توانند به ارگانهای تبلیغاتی خامنه‌ای حمله متقابل کنند، احمدی نژاد را آماج حمله‌های روزمره خویش کرده اند. بدین ترتیب، مثالی تشکیل شده است که، در آن، رأس اول که خامنه‌ای و دستیاران او هستند به رأس دوم که «سران فتنه» و هاشمی رفسنجانی و همکاران روحانی هستند حمله می‌کند و این رأس به رأس سوم که احمدی نژاد و یار نزدیک او، رحیم مثنائی، حمله می‌کند. دانستی است که این رأس نیز این‌جا و آن‌جا، می‌گوید: وقتی صلاحیت رحیم مثنائی رد شد، دانستیم که قرار است روحانی رئیس جمهوری برگردد.

* افتضاح جدید از افتضاحهای خمینی که بر ملاء می‌شود:

این افتضاح که «طوفان» پیا کرده است، خاطره‌ای است که نعیمه اشراقی، نوه دختری خمینی نقل کرده‌است: یک روز، در حضور خمینی، لطیفه‌ای را نقل می‌کنند که مردم برای او ساخته‌اند: امام فرمود: خوب است زنان پاسدارانی که در جبهه کشته می‌شوند را دیگر پاسدارها به عقد خود در آورند. و باز امام فرمود: کاش من یک پاسدار بودم. خمینی از شنیدن این «لطیفه» به خنده افتاده است! طوفان اعتراض نعیمه اشراقی را ناگزیر کرد بگوید این «لطیفه» را دیگران در فیس بوک او درج کرده‌اند. اما اهل فن، دقیق کرده‌اند که هیچ کس جز خود او این «لطیفه» را در فیس بوک قرار نداده است. در این باره گفتنی‌ها عبارتند از:

۱- ماجرا بدین خاطر که تناقض در آن نیست، راست است. دروغ خواندن آن از سوی کسانی که گمان می‌کنند استوره خمینی هنوز نشکسته است، دروغ آشکاری است. چرا که لطیفه وجود داشته است. می‌ماند نقل شدن آن برای خمینی. منسوبان نزدیک به او نیز این لطیفه را شنیده بوده‌اند. بدین خاطر که نعیمه اشراقی هم از آن اطلاع داشته‌است. و

۲- او در این مقام نبوده است که از پدر بزرگ خود بدگویی کند بلکه بر آن بوده است که شوخ طبعی او را تبلیغ کند. مشکل کار این‌جا است که نوع ترویج او همانند نوع ترویج پدر بزرگ است: ۳- او متوجه نبوده و هنوز نیز نیست که وقتی کسی گفت تا من زنده‌ام جنگ ادامه دارد و جنگ را نعمت خواند و گذاشت شعار «جنگ تا رفع فتنه» را سر بدهند و نسلی را در جنگی ۸ ساله قربانی کرد، به لطیفه در باره شهیدان جنگ و همسران او نمی‌خندد. به لطیفه‌ای که زن

را تا وسیله هوس بازی او می‌کند، نمی‌خندد. اگر خندید، یعنی در آنچه به باور و ایمان ایرانیان مربوط می‌شود، به آنها دروغ گفته است. نوه چون پدر بزرگ به سخره گرفتن و تحقیر پاسداران و همسران آنها را امری عادی می‌داند. با این‌که زن است، هنوز، زن را در خور تحقیر می‌داند.

رویاروییها در جبهه خارجی برای تحصیل و تحکیم موقعیت در جبهه داخلی:

* برانگیختن حمایت مردم برای عقب نشاندن «اصولگراها» و دست یافتن به توافق برسر اتم:

روحانی خواهان انجام سنجش افکار شد. ولایتی با این کار مخالفت کرد. دکتر یزدی نیز در مصاحبه (هفته نامه آسمان، آبان ۹۲)، همه پرسى را خطا می‌داند و سنجش افکار را نیز در حکم همه پرسى می‌داند. استدلال او این است:

«اصولا اینکه ما بیاییم و در مورد برقراری روابط یا بهبود روابط با آمریکا همه پرسى کنیم؛ روش درستی نیست. چرا که به احتمال زیاد در این همه پرسى مردم رأی مثبت خواهند داد. در این صورت، دولت ایران قدرت مانور خود را در دیپلماسی از دست خواهد داد. چرا که مردم رأی داده‌اند و دولت باید وضعیت را اصلاح کند. طبعاً دولت آمریکا هم از نتایج این رفتارندوم مطلع می‌شود. در آمریکا نهادها کاملاً شکل گرفته‌اند.

سیاست‌ها کاملاً مشخص است و رئیس‌جمهور آمریکا قدرت مانور دارد. در آنجا، همه پرسى صرفاً به رئیس‌جمهور کمک می‌کند؛ ولی برای رئیس‌جمهور تعیین تکلیف نمی‌کند. اما شرایط در ایران فرق دارد. ما بعد از ۳۰ سال می‌خواهیم سیاست جدیدی را اتخاذ کنیم. در اینجا نظرسنجی یا همه پرسى معنا دار است. البته نظرسنجی وجه ضعیف‌تری است از همه پرسى. اما به هر حال، این روش درستی در عرصه دیپلماسی نیست که نظر مردم را بخواهیم و بر اساس آن عمل کنیم. معمولاً در تعریف دیپلماسی (سیاست خارجی) گفته می‌شود که ادامه سیاست داخلی است. باید مشخص شود که دولت ایران برای توسعه ملی چه برنامه‌هایی دارد؟ «سیاست خارجی» معنا ندارد. ایجاد روابط دیپلماتیک با یک کشور دیگر به صرف داشتن رابطه، معنا ندارد. رابطه دیپلماتیک بین هر دو کشور بر اساس منافع و مصالح و امنیت ملی تعریف می‌شود. ما ابتدا باید تعریف درست، جامع و واقع‌بینانه‌ای از این سه مقوله داشته باشیم؛ بعد بگویم که برای رسیدن به این مقولات لازم است رابطه خود را با آمریکا حسنه کنیم.»

این قسمت از استدلال دکتر یزدی که سیاست خارجی می‌باید دنباله سیاست داخلی باشد، صحیح است. اما این استدلال که همه پرسى و یا سنجش افکار به آمریکا قدرت مانور می‌دهد و از ایران این‌توان را می‌گیرد، هر گاه رژیم یک‌پارچه بود و از مردم نمایندگی می‌کرد، باز استدلال بجائی می‌توانست باشد. اما وقتی از گروگانگیری بدین سو، سیاست داخلی دنباله سیاست خارجی است و رژیم استبدادی تک پایه از راه ستیز و سازش با قدرتهای خارجی، بر سر پا است، چنین استدلالی با واقعیت خوانائی ندارد. حکومت روحانی می‌خواهد با

مانع تراشان؟

استفاده از مردم، در سیاست خارجی موفقیت بدست آورد و از آن در سیاست داخلی، بخصوص در تعادل قوا در درون رژیم سود جوید. به این موضوع، بهنگام پرداختن به ارزیابی همکاری‌ها از سفرش به نیویورک، باز می‌گردیم.

سنجش افکار بعمل آمد و بنابر نتایج اولیه آن، ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم، خواهان تغییر در نوع روابط ایران آمریکا هستند و ۱۰ تا ۲۰ درصد از مخاطبان این نظر سنجی مخالف تغییر در رابطه ایران و آمریکا هستند، در عین حال در صد قابل توجهی از همین گروه ۱۰-۲۰ درصد مخالف بهبود روابط، موافقت خود را با حذف شعار مرگ بر آمریکا از نماز جمعه و مجامع عمومی اعلام کرده‌اند.

در آمریکا نیز در باره بهبود رابطه با ایران نظر سنجی شده است. بنابر آن نظر سنجی، ۷۹ درصد موافق بهبود رابطه هستند و ۲۱ درصد مخالف. بنا بر نظر کارشناسان این نظر سنجی، به اوباما امکان می‌دهد فشارهای اسرائیل و لابی‌ش را بی‌اثر تر کند.

* ارزیابی مشاوران روحانی از نتایج سفر او به نیویورک و سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و گفتگوی او با اوباما و ظریف با کوری: محور کردن سیاست خارجی در سیاست داخلی:

* دست آوردهای سفر: حاضران معتقدند اصلی‌ترین دست آوردهای این سفر در محورهای زیر قابل بررسی است.

اندیشه غیر قابل همکاری بودن ایران شکسته شده و تحرک از سوی غربی‌ها برای مشارکت در اقتصاد ایران آغاز شده است. تحریم زیر کانه یک‌ماه و نیم پیش کنگره علیه ایران به منظور محدود کردن باراک اوباما در رابطه با ایران، در دستور کار کنگره قرار گرفت. - تلاش برای جارجوبندی رئیس‌جمهور ایران در قالبی که نشان دهد چیزی در ایران تغییر کرده است شکست خورد. - مقابله با پروژه ایران‌هراسی تقویت شده و زمینه‌سازی برای توسعه تعاملات با آمریکا صورت گرفته است. - دکتر روحانی توانایی اجرای نمایش را از نانیاهو گرفته و شاید اولین بار است که فرصتی فراهم شده تا از انزوای بین‌المللی اسرائیل استفاده شود. • چالش‌ها و انتقادات: اصلی‌ترین نقدها بر کلیت فعالیت دیپلماتیک صورت گرفته، قبل، در حین و بعد از سفر به این شرح است:

تکرار خواست برداشتن تحریم‌ها که سبب می‌شود ایران در موضع ضعف به هنگام مذاکره قرار گیرد. - شرط گذاشتن‌های آقای دکتر روحانی برای مذاکره با اوباما، منجر به عدم ملاقات شده و این خلاف منطق مذاکره است، زیرا آن چه باید پس از مذاکره به آن دست می‌یافتیم به عنوان پیش شرط مذاکره طرح شده است. - این احتمال وجود دارد که توجه زیاد به دست آوردهای سفر، غفلت از تفاوت سیاست‌های اعلامی و اعمالی آمریکا در قبال ایران صورت گیرد. - مجمع عمومی کلاس درس نیست و متن تدوین شده برای قرائت در مجمع عموم، مثل متون درسی در پی تدریس به حاضران بوده است. - بالا بردن انتظارات مردم از مذاکرات و شرطی شدن اقتصاد به تحریم‌ها و مذاکرات خطرناک است. در این صورت، تحریم‌ها شاه کلید حل مشکلات تصور شده و در صورت شکست

مذاکرات، تهدیدهای جدی‌تری روبه‌روی نظام قرار می‌گیرد. - اگر مذاکرات موفق نباشد ممکن است ده سال یا یک نسل مذاکره را به تعویق بیندازد. - منتقدان معتقدند واگذار کردن پرونده هسته‌ای به وزارت امور خارجه، ممکن است باعث تقلیل گرایبی در سیاست خارجی و فراموش شدن بقیه عرصه‌ها غیر از مسأله هسته‌ای و مذاکره با آمریکا شود. در ضمن، وزارت خارجه چالش اجماع‌سازی در عرصه مسأله هسته‌ای را حس تکرده و قابلیت ساخت چنین اجماعی را نیز ندارد. - با پیشرفت به سوی بهبود روابط با آمریکا، با چالش ترس دیگر کشورها از بهبود رابطه و اتحاد آن‌ها علیه بهبود وضعیت مواجه هستیم. • راه‌حل‌ها: مسأله اساسی در این بحث آن است که نسبت بین دیپلماسی و سیاست داخلی چیست. اصلی‌ترین ایده آن است که بدون هم‌صدایی و وحدت رویه در سیاست داخلی، حل مسائل سیاست خارجی ناممکن است. در تمام اظهارنظرها درباره دیپلماسی انجام گرفته، بحث موازنه قوای سیاسی در داخل نادیده گرفته می‌شود. از این منظر، مهم‌ترین انتقاد به رویکرد آقای روحانی آن است که ایشان در حوزه سیاست داخلی ضعف دارد و پشتیبان ندارد. نگاه ایشان آن است که مسأله سیاست داخلی را با سیاست خارجی حل کند. این کار غیرممکن است. تیم سیاست خارجی نمی‌تواند لجستیک سیاست داخلی را فراهم کند.

هر تصمیمی که در داخل بازتابش این باشد که یک گروه پیروز شده و یک گروه شکست خورده، نتیجه‌اش عدم انسجام و وحدت در داخل است. بر این اساس، احتمال شکاف در حاکمیت بر سر مذاکرات وجود دارد. از آن‌جا که غربی‌ها و خارجی‌ها نگاه می‌کنند ببینند در داخل چه صدایی شنیده می‌شود، نرسیدن به این شکاف و حفظ وحدت بسیار مهم است. در متن منتشره، راه‌حلهای دیگر نیز پیشنهاد شده‌اند که تابع موفقیت در عمل به این راه‌حل هستند.

وسائل ارتباط جمعی در اختیار خامنه‌ای و اصول‌گراها دست به حمله متقابل زده‌اند. آنها عصبانی نیز هستند زیرا استفاده از قدرت خارجی در سیاست داخلی، حربه‌ای است که آنها از گروگانگیری بدین سو بکار می‌برند. و نمی‌توانند بپذیرند همان حربه برضدشان بکار رود:

* نقل قول از خامنه‌ای که بنوبه خود نقل قولی از خمینی آمیخته به دروغ و قصد از آن، متهم کردن رقیب به ترسان بودن از آمریکا است:

به گزارش خبرگزاری تسنیم (۱ آبان ۹۲)، خامنه‌ای خاطره‌ای از خمینی در باره گروگان‌های آمریکایی را این‌سان نقل کرده‌است: «من و آقای هاشمی و یک نفر دیگر که نمی‌خواهم اسم بیاورم، بالاخره این جاسوسان را چه کار کنیم؟ بمانند، با تگه‌شان نداریم؟ به خصوص که در دولت موقت هم جنجال عجیبی بود که ما اینها را چه کار کنیم!

وقتی که خدمت امام رسیدیم و دوستان وضعیت را شرح دادند و گفتند مثلاً رادیوها این‌طور می‌گویند، آمریکا این‌طور می‌گوید، مسئولان دولتی این‌طور می‌گویند، ایشان تأملی کردند و سپس با طرح یک سؤال واقعی پرسیدند: «از آمریکا می‌توسید؟» گفتیم: نه! گفتند: پس، نگاه‌شان دارید!

بله، آدم احساس می‌کرد که این مرد خودش از این شکوه ظاهری و مادی و این اقتدار و امپراتوری مجیز به همه چیز، حقیقتاً ترسی ندارد. نترسیدن او و به چیزی تگرفتن اقتدار مادی دشمن، ناشی از اقتدار شخصی و هوشمندانه او بود.»

نفر سومی که او نمی‌خواهد اسمش را ببرد، بنی صدر است. شورای انقلاب، گروگانگیری را کارپذیر گرداندن ایران و ابتکاری را که انقلاب از آمریکا ستانده بود، به آمریکا بازگرداند و ایران و انقلاب مردم ایران را به ضربه آمریکا و اروپا سپردن و ایران را در انزوای قراردادن و با همه‌گونه خطر روبرو کردن، ارزیابی کرد و هیات نزد خمینی رفت تا او به اشتباه بودن انقلاب دوم خواندن گروگانگیری و ضرورت پایان دادن بدان متقاعد کند. دانستی است که دو روز بعد از گروگانگیری موافقت کرده بود که گروگانها در کمتر از یک هفته رها شوند. در آغاز، او گفت: شما از آمریکا

می‌توسید. بنی صدر به او پاسخ داد: خیر شما از آمریکا می‌توسید. مگر نمی‌گویند امریکائی‌ها می‌خواهند نگذارند این دولت پا بگیرد؟ پس شما می‌توسید. و این ترس است که از راه موافقت با گروگانگیری، بروز می‌دهید. صحیح نبود که شما گروگانگیری اعضای یک سفارت را که عمل جویانه‌ای است انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول بخواهید. بعدها، خمینی گفت: بعد از به تصویب رساندن قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهوری، گروگانها را رها می‌کنیم. آن زمان، دانسته نبود که گروگانگیری طرح برخی از سران حزب جمهوریخواه آمریکا، را کفتر و کسینجر، است. اما دانسته بود که خمینی ترسان از موقعیت خود، می‌خواهد از وجود گروگانها در تثبیت این موقعیت، استفاده کند. وقتی معامله پنهانی اکبر سورپرایز انجام شد، معلوم شد، گروگانگیری دو ایسم را با یکدیگر در رابطه قرار می‌دهد: خمینیسیم و ریگانیسیم. در حقیقت، چهار ایسم را با یکدیگر در رابطه قرار داد: ریگانیسیم و تاجر ایسم و بگنیسیم (نخست وزیر وقت اسرائیل که در اکبر سورپرایز و شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، نقش تعیین کننده بازی کرد). حاصل این پیوند، از جمله جنگ ۸ ساله ایران و عراق و کودتای خرداد ۶۰ و کشتار نیروی محرکه نسلی بود که در انقلاب شرکت بود و نفله شدن یک نسل ایرانی و خسارتی که ۱۰۰۰ میلیارد دلار برآورد شد.

و البته انتشار این «خاطره» تنها کاری نیست که اصول‌گراها انجام داده‌اند:

* جعل از قول ونندی شرمین معاون وزارت خارجه آمریکا و کارزار تبلیغاتی با عنوان «ایران بگوید با حضور این شخص در جمع نمایندگان ۵ کشور دیگر، مذاکره نمی‌کند»:

* ونندی شرمین، معاون وزارت خارجه آمریکا و رئیس هیأت نمایندگی آمریکا در گفتگوهای کشورهای ۱+۵ با ایران، در کمیسیون خارجی مجلس سنا آمریکا، در پاسخ سناتورهای که چرا به روحانی اعتماد می‌کنید گفته است: «من به کسانی که دور یک میز، برای مذاکره می‌نشینم، اعتماد نمی‌کنم. ما می‌دانیم فریبکاری DNA مذاکره است.» روزنامه کیهان و دیگر ارگانهای تبلیغاتی خامنه‌ای سخن او را این‌طور ترجمه کرده‌اند: «فرب و نیرنگ قسمتی از دی ان ای (DNA) ایرانیان است.»

* ونندی شرمین، معاون وزارت خارجه آمریکا و رئیس هیأت نمایندگی آمریکا در گفتگوهای کشورهای ۱+۵ با ایران، در کمیسیون خارجی مجلس سنا آمریکا، در پاسخ سناتورهای که چرا به روحانی اعتماد می‌کنید گفته است: «من به کسانی که دور یک میز، برای مذاکره می‌نشینم، اعتماد نمی‌کنم. ما می‌دانیم فریبکاری DNA مذاکره است.» روزنامه کیهان و دیگر ارگانهای تبلیغاتی خامنه‌ای سخن او را این‌طور ترجمه کرده‌اند: «فرب و نیرنگ قسمتی از دی ان ای (DNA) ایرانیان است.»

* ونندی شرمین، معاون وزارت خارجه آمریکا و رئیس هیأت نمایندگی آمریکا در گفتگوهای کشورهای ۱+۵ با ایران، در کمیسیون خارجی مجلس سنا آمریکا، در پاسخ سناتورهای که چرا به روحانی اعتماد می‌کنید گفته است: «من به کسانی که دور یک میز، برای مذاکره می‌نشینم، اعتماد نمی‌کنم. ما می‌دانیم فریبکاری DNA مذاکره است.» روزنامه کیهان و دیگر ارگانهای تبلیغاتی خامنه‌ای سخن او را این‌طور ترجمه کرده‌اند: «فرب و نیرنگ قسمتی از دی ان ای (DNA) ایرانیان است.»

به دنبال این نشریه، در مجلس نیز، اصول‌گراها قشقرق به راه انداخته‌اند که آمریکا به ملت ایران توهین کرده است. در صفحه ۵



حال آنکه هر گاه علاقه‌ای به عدم مجهز شدن ایران به سلاح هسته‌ای باشد، کنگره باید علاقمند پایان یافتن بحرانی طولانی باشد که روابط امریکا با ایران گرفتار آن است. هر گاه بنا باشد پرزیدنت اوباما موفق به انجام توافقی بر سر برنامه اتمی ایران بگردد، نیازمند همکاری کنگره است و رفتار مخرب کنگره مانع از توفیق او می‌گردد.

● حکومت اوباما نیازمند همکاری کنگره است برای لغو مجازات‌ها در صورت موافقت ایران با توافق است. رئیس جمهوری می‌تواند با استفاده از اختیارات خود، بخشی از مجازات‌ها را لغو کند. این عمل برای پیش‌بردن گفتگوها کافی است. اما برای این‌که ایران امتیاز در ازای لغو تحریم بدهد و نیز برای انجام توافق نهائی کافی نیست. چرا که بخشی از مجازات‌ها را کنگره تصویب کرده‌است و لغو آنها نیز با کنگره‌است.

اگر کنگره نخواهد همکاری کند، ایرانی‌ها بر آن می‌شوند که حکومت اوباما توانا به انجام توافق نیست. زیرا کنگره می‌تواند در کار رئیس جمهوری مانعی ایجاد کند که او قادر به برداشتن آن نباشد. چه رسد به این‌که کنگره بر آن شود مجازات‌های جدید نیز وضع کند.

حتی پیش از رسیدن به توافق، عمل کنگره می‌تواند چشم انداز توافق را خراب کند. دست کم می‌تواند رسیدن به توافق را بسیار مشکل کند. وضع مجازات‌های جدید و تجویز توسل به نیروی نظامی آن نوع عملیاتی هستند که کنگره با دست زدن به آنها، سیلی نواختن بر بناگوش حکومت جدید ایران است که یک پیشنهاد سازنده را بر روی میز گفتگوها فرار داده‌است. این عمل تقویت سوءظن قابل فهم ایرانیان است به امریکا و متقاعد شدن به اینست که این قدرت نه توافقی بر سر اتم که تغییر رژیم در ایران را می‌خواهد. بنابراین، در دادن امتیاز هیچ سودی نیست.

● متأسفانه، طرحها برای تشدید مجازات‌ها پیش از این به کنگره داده شده‌اند. جلوگیری از طی مراحل بعدی، نیازمند تقاضای کنگره با حکومت و متقاعد کردن تهیه کنندگان طرح است. تهیه کنندگان کسانی چون ترنت فرانک که، در طرح خود، بطور ضمنی اجازه ورود به جنگ با ایران را نیز گنجانده‌اند، در شمار کسانی هستند که بر ضد طرحی رأی دادند که می‌خواست بودجه تصویب و بحران قرصه خاتمه یابد.

● شجاعت و استقامتی که اوباما در برابر کنگره از خود نشان داد ستون فقرات اعتماد به حکومت گشت. با وجود این، ایرانیان حق دارند از خود پرسند آیا او به اندازه لازم شجاعت دارد پای توافق با ایران بر سر برنامه صلح آمیز اتمی ایران بايست يا خیر؟ چرا که رئیس جمهوری از حمایت تمامی نمایندگان عضو حزب دموکرات، برای زور آزمایی بر سر قبولاندن توافق با ایران برخوردار نیست.

نه تنها جمهوری خواه‌ها بلکه شمار مهمی از دموکرات‌ها، تحت مهر کسانی قرار گرفته‌اند که مصمم هستند جلو توافق با ایران را بگیرند. افزون بر این، حتی آنها که ایران و حل مسئله فی‌مابین را مهم می‌دانند، قبول دارند که بر سر یک تگانه داشتن دولت از چنان اهمیتی برخوردار است که رئیس جمهوری نمی‌تواند بخاطر توافق با ایران، آن را از آنچه هست مشکل تر بسازد. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که به مسئله اتمی ایران، تقدم اول را ببخشد.

● علاوه بر این، رئیس جمهوری می‌باید وقت آن را داشته باشد که به سیاست خارجی پردازد، ابتکار عمل را در این قلمرو، از آن خود کند و کنگره را از اقدامهای بیهوده‌ای باز دارد که بقصد تخریب ابتکار او انجام می‌گیرند. تا این هنگام، رفتار کنگره سبب شد که رئیس جمهوری نتواند در اجتماع سران آسیای شرقی، برای حل و فصل مسائلی که واشنگتن با آنها روبرو است، شرکت کند. کری، وزیر خارجه به جای او در این اجتماع شرکت کرد. اما شرکت در این اجتماع و تصدی کارهایی که رئیس جمهوری خود تصدی می‌کند، وقتی

برای وزیر خارجه باقی نمی‌گذارد تا که او به مسائل دیگری پردازد که در قلمرو مسئولیت او هستند. چنانکه گفتگوهای اسرائیل و فلسطین به دست فراموشی سپرده شده‌اند و بسا کوری فرصت لازم برای پرداختن به مسئله اتمی ایران و گفتگوها با ایران را نیز نداشته باشد.

● مسئولان ارشد حکومت آن کارمایه و آن ساعات در روز برای پرداختن به مسائل که ما انتظار داریم حل و فصل کنند، ندارند. با وجود این، اوباما و کری باید وقت و دقت لازم برای پرداختن به این مسائل، بخصوص مسئله ایران را پیدا کنند. نه تنها برای به پیش بردن گفتگوها بلکه برای برداشتن موافقتی که در خود واشنگتن پیش پای آنها گذاشته می‌شوند.

● انقلاب اسلامی: اما مجله فارین پالیسی بر این است که اوباما، بدون مراجعه به کنگره، می‌تواند مجازات‌ها را لغو کند. بنابراین آنها که مجازات‌ها را لسته بندی کرده‌اند، تنها یک سوم مجازات‌ها را کنگره تصویب کرده‌است:

اوباما هر زمان خواهد می‌تواند مجازات‌های وضع شده بر ضد ایران را لغو کند:

نوشته در ۲۲ اکتبر، در مجله فورین پالیسی انتشار یافته‌است:

● در طول ۳ سال اخیر، کنگره یک رشته تحریک‌های جدی بر ضد ایران وضع کرده‌است. هدف از وضع این تحریمها فلج کردن اقتصاد ایران و ناگزیر کردن ایران به دست شستن از بلند پروازیهای اتمی خود بوده‌است. در طول هفته‌های اخیر، شماری از نمایندگان مجلس و سناتورها، بی‌آنکه از گفتگوها واشنگتن با تهران سخنی بگویند، مرتب خواستار برجا ماندن تحریمها می‌شوند. در قیل و قالی که به باشده‌است، این امر که بایک گردش قلم اوباما می‌تواند مجازات‌ها را لغو کند، از ذهن‌ها پنهان مانده‌است.

● مجازات‌های کنونی سرمایه گذارهای خارجی، در اقتصاد ایران، بخصوص در بخش انرژی را بسیار محدود کرده‌است. بانکها حاضر نمی‌شوند با بانک مرکزی ایران معامله کنند و در نتیجه، بهای نفتی که بفروش می‌رسد را ایران نمی‌تواند آزادانه مورد استفاده قرار دهد. تحریمها سبب شده‌اند که ۵۰ میلیارد دلار از درآمد نفتی ایران، در بانکهای دنیا، منجمد گشته‌است. در ماه ژوئیه، مجلس نمایندگان امریکا، با رأی موافق ۴۰۰ نماینده و رأی مخالف ۲۰ نماینده، مجازات‌های جدیدی را وضع کرد که بر ایران، فروش نفت به کشورهای خارجی را بسیار مشکل می‌کند. قرار است، تا پایان ماه جاری، طرح مسایلی به سنا ارائه شود. این مجازات‌ها اثری ویرانگر بر اقتصاد ایران داشته‌اند و ارزش پول این کشور را بدانحد پائین آورده‌اند که تاریخی گشته‌است.

● کنگره می‌تواند هر مجازاتی را که می‌خواهد وضع کند. اما کاخ سفید میدان مانور بس وسیعی، در آنچه به اجرای آنها مربوط می‌شود، دارد. کنگره بر ضد بانک مرکزی ایران مجازات وضع کرده‌است اما به او اجازه داده‌است در صورتی که امنیت ملی امریکا اقتضاء کند، آن را موقتاً خفیف کند و یا لغو کند. مجازات‌هایی که در باره کشورهای وضع شده‌اند که نفت ایران را می‌خرند، به وزارت خارجه امریکا اجازه می‌دهد

مانع تراشان؟

کشورهائی را از مجازات معاف کند که از خرید نفت خود از ایران می‌کاهند. متحدان عمده امریکا، همچون ژاپن و ده عضو اتحادیه اروپا، از مجازات‌ها معاف شده‌اند.

● یک مقام ارشد حکومت می‌گوید: مجازات‌ها به رئیس جمهوری میدان مانور حد اکثری را می‌دهند. به این ترتیب: کنگره تا جایی که ممکن بوده‌است استفاده از اختیار در لغو مجازات‌ها را بر رئیس جمهوری مشکل کرده‌است. برای مثال، برای لغو مجازات‌های وضع شده علیه بانک مرکزی، حکومت باید کتباً تصدیق کند که اعمال کامل مجازات‌ها به منافع و امنیت ملی امریکا زیان می‌رساند. کاخ سفید هر چهارماه یک بار، باید این تصدیق نامه را تسلیم کنگره کند. تا این هنگام، کاخ سفید از این اختیار استفاده نکرده‌است.

● ماه گذشته، وزارت خارجه امریکا، ژاپن را، بمدت ۶ ماه، از مجازات بخاطر خرید نفت از ایران، معاف کرد. دلیلش این بود که ژاپن از میزان خرید خود از ایران، در مقایسه با سال گذشته، ۳۸ درصد کاسته‌است. این سومین بار است که ژاپن از مجازات معاف می‌شود. وزارت خارجه آماده‌است کشورهای هند و چین و کره جنوبی را نیز از مجازات معاف کند.

● ایک کاخ سفید مصمم شده‌است با وضع مجازات‌های جدید مبارزه کند زیرا معتقد است که مجازات‌ها بیش از اندازه شده‌اند. نخست فشار وارد می‌کند بر ضد بانک مرکزی ایران مجازات وضع نشود زیرا ثبات بانکی دنیا را به خطر می‌اندازد. در حال حاضر، حکومت اوباما توجه خود را معطوف به چگونه پاسخ دادن به خواست تهران در باره دیپلماسی مستقیم بعد از چند دهه است. هفته پیش، وندي شرمین، سرپرست تیم مذاکره کنند با ایران بر سر اتم، از کنگره خواست، اینکه که گفتگوها با ایران در جریان هستند، مجازات‌های جدید بر ضد ایران وضع نکند. طرح مجازات‌هایی که در دستور سنا است حاوی تحریم کامل خرید نفت ایران و صنعت پتروشیمی ایران و محصولات آن است. بنا بر قول یک مقام مسئول، اینکه که ایران وارد گفتگوهای جدید شده‌است، کاخ سفید، در پی اتخاذ تدابیری است که اعتماد خود را به ایران ابراز کند. از جمله، می‌خواهد با آزاد کردن بخشی از پول ایران، به این کشور امکان دهد قطعات بدکی برای هواپیماهای بازرگانی خود بخرد.

● کاخ سفید می‌گوید هنوز تصمیمی درباره چگونگی اقدامی که باید کرد، نگرفته‌است. روز یکشنبه، ژاکوب لو، وزیر خزانه‌داری به آن بی‌سی گفت: «ما باید دلیل محسوسی را مشاهده کنیم. تا وقتی ایران چنین دلیلی را ارائه نکرده‌است، اقدامی برای تخفیف مجازات‌ها بعمل نخواهیم آورد».

● با وجود این، صحبت در باره تخفیف مجازات‌ها واکنش بس خشم آکین برخی از نمایندگان، از هر دو حزب، را برانگیخته‌است. روز جمعه، بعد از ظهر، سناتورها کلی آیوت و لیندسی گراهام و مارک کیرک نامه‌ای به اوباما نوشتند که در آن آمده‌است: «امریکا نباید مجازات‌ها را لغو کند، نباید دارائی‌های ایران را از توقیف خارج کند مگر این‌که تهران غنی سازی اورانیوم به حال تعلیق در آورد».

● بسیاری از دموکرات‌ها که نسبت به دولت ایران رویه خصمانه دارند، قاطعانه با انضای مجازات‌های ایران مخالفند و می‌گویند این مجازات‌ها برای آن وضع شده‌اند که لغو شوند. برای آن وضع

شده‌اند که تا وصول به نتیجه، برجا بمانند. در هفته گذشته، سناتور استو ایسرائل می‌گوید: هر گاه رئیس جمهوری خواهد مجازات‌های موجود لغو شوند، مشکل است که دو مجلس با آن موافقت کنند.

● با وجود این، رئیس جمهوری نیازمند تقاضا از کنگره، برای لغو و یا تغییر مجازات‌ها نیست. دست کم در حال حاضر اختیار تعیین آینده مجازات‌ها با او است و نه با کنگره.

نتان یاهو و وزیر اطلاعات او در تلاشند تا که مانع از کاهش مجازات‌ها شوند:

* وزیر اطلاعات اسرائیل در تقلا است برای این‌که تحریم سبک نیز نگردند:

● در ۲۲ اکتبر ۲۰۱۳، گزارش شده‌است که یووال استیتر، وزیر اطلاعات اسرائیل در مصاحبه‌ای در همان تاریخ، گفته‌است: حکومت اوباما اشتباه بزرگی می‌کند اگر مجازات‌های ایران را خفیف گرداند و یا ده‌ها میلیارد دلار دارائی‌های منجمد شده‌اش را آزاد کند. اسرائیل از احتمال سبک شدن مجازات‌ها سخت نگران است. استیتر همکار سیاسی بسیار نزدیک نتان یاهو است گفته‌است: مجازات‌هایی که غرب بر ضد ایران وضع کرده‌است تنها دلیل وادار کردن روحانی رئیس جمهوری ایران به گفتگوی مستقیم با حکومت اوباما، هستند. با وجود سقوط آزاد اقتصاد ایران، مجازات‌ها باید برجا بمانند و بسا سخت تر نیز بگردند تا که ایران بپذیرد برنامه تولید بمب اتمی خود را یکسره رها کند.

● اگر ایران به پای میز مذاکره آمده است تنها بخاطر فشاری است که بر او وارد می‌شود. برآستی اینکه در حال سقوط است. از این رو مصمم به مذاکره، بر سر میز گفتگو نشسته‌است. جای تردید نیست که مجازات‌ها اقتصاد ایران را ویران کرده‌اند. مجازات‌ها سرمایه گذارهای خارجی را، بخصوص در بخش نفت، کاهش داده‌است، بانک مرکزی ایران تحریم است و ۵۰ میلیارد دلار پول ایران منجمد است. بر آورد دستگاه اطلاعاتی اسرائیل می‌گوید ظرف ۱۸ ماه، مجازات‌ها ۱۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد ایران زیان رسانده‌است و این اقتصاد را در رکود عمیق فرو برده‌است.

● هفته‌ای پس از انجام مصاحبه، استیتر به واشنگتن رفت تا مقامات واشنگتن را متقاعد کند مجازات‌ها را کاهش ندهند. زمانی او به واشنگتن رفت که تلاش طولانی غرب برای متقاعد کردن ایران به رها کردن بلند پروازی اتمی خویش، به این جا رسیده‌است که مقامهای امریکا که با مقامهای ایرانی در ژنو گفتگو کرده‌اند، می‌گویند هیات نمایندگی ایران مصممند قدم‌هایی را بردارند. از جمله حاضرند در بهای تأسیسات اتمی خود را به روی مفتشان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بکشاند و هیچ‌گاه اورانیوم تا آن اندازه که بکار تولید بمب اتمی می‌آید، غنی نکنند. تا همین چند ماه پیش، چنین پیشنهادهایی را ایران روی میز گفتگو نمی‌گذاشت.

● مقامهای امریکائی می‌گویند هر گاه ایران این پیشنهادها را قطعی کند، امریکا تمام و یا بخشی از ۵۰ میلیارد دلار پول منجمد شده ایران را از انجماد خارج خواهد کرد. منظور از انجماد خارج شدن این پولها است که اسرائیل آن را اعلان

خطر تلقی کرده و به تکاپو افتاده‌است. زیرا پول لازم در اختیار ایران قرار خواهد گرفت و فشارهای اقتصادی که به رژیم ایران وارد می‌شوند، کاهش خواهند جست. استیتر می‌گوید: تا زمانی که ایران برنامه اتمی خود را رها نکرده‌است، نباید هیچ‌گونه تخفیفی در مجازات‌ها قائل شد. فشارها به ایران عظیم هستند. به یمن آنها، غرب می‌تواند به توافقی جدی با ایران برسد. پس نباید به این آسانی، مجازات‌ها را خفیف کند. نباید به اقتصاد ایران اکسیژن برساند وقتی با او مذاکره می‌کند.

● اما، از قرار، حکومت اوباما برداشت دیگری دارد و ترجیح می‌دهد رویه دیگری را اتخاذ کند. وندي شرمین، معاون وزارت امور خارجه و سرپرست تیم امریکائی شرکت کننده در گفتگوهای کشورهای ۱+۵ با ایران، به سناتورها قول داد هر گاه در گفتگوهای در جریان تهران امتیازهای معنی داری ارائه نکند، حکومت اوباما از وضع مجازات‌های سخت تر توسط کنگره حمایت خواهد کرد. فعلاً، تا زمانی که گفتگوها ادامه دارند، بهتر است کنگره از وضع مجازات‌های جدید دست نگاه دارد. این رویه، خلاف رویه‌ایست که اسرائیل اصرار دارد امریکا در پیش بگیرد.

● و هم او، استیتر، در مصاحبه دیگری به تاریخ ۲۳ اکتبر گفته‌است: ایران بطور جدی خواهد مسئله اتمی را حل کند. در این موقعیت، غرب باید از ایران بخواهد برنامه اتمی خود را بطور کامل متوقف کند و تأسیسات اتمی خود را برچیند.

● خوش بینی امریکا نسبت به گفتگوهای جاری عمیقاً اسرائیل و پادشاهی‌های خلیج فارس را ناراحت کرده است. سفر استیتر به واشنگتن برای این بود که نظر حکومت اوباما را تغییر دهد.

● نتان یاهو خود نیز کوشید کوری را متقاعد کند که امریکا می‌باید رویه پیشین را ادامه دهد اما موفق نشد:

* نتان یاهو نتوانست کوری را متقاعد کند به این‌که امریکا نباید رویه پیشین را تغییر دهد:

● در ۲۴ اکتبر، جون کری، وزیر خارجه امریکا، و نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل، در رم دیدار و گفتگو کردند. بنا بر گزارش روتتر، اختلاف میان امریکا و اسرائیل بر سر ایران رفع نشد. قرار بود این دو درباره گفتگوهای صلح میان اسرائیل و فلسطین گفتگو کنند اما آن گفتگو جای خود را به گفتگو در باره برنامه اتمی ایران داد:

● نتان یاهو قاطعانه گفت: «ایران نباید قابلیت و ظرفیت اتمی داشته باشد». او اصرار ورزید که ایران ساتر نفوذهای خود را بکار می‌برد برای ساختن بمب اتمی. کارخانه آب سنگین اراک بکار می‌اندازد فقط برای تولید بمب اتمی. ایران بزرگ ترین تهدید برای منطقه است. او خواست امریکا بايست تا که ایران تمامی تأسیسات اتمی خود را برچیند.

● در برابر، جون کری تمایل خود را به بکار بردن روش دیپلماتیک برای آن‌که ایران برنامه اتمی خود را محدود کند، اظهار کرد. او گفت: ایران، با قبول و اجرا کردن ضوابط بین‌المللی که کشورهای دیگر نیز رعایت می‌کنند، ثابت می‌کند که برنامه تولید بمب اتمی نداشته‌است. او توضیح داد: «در عین مراقبت کامل، در جستجوی یک راه حل دیپلماتیک است».

● بعضی از کارشناسان و دیپلمات‌ها می‌گویند بسیار دیر است برای این‌که از ایران خواسته شود برنامه غنی سازی اورانیوم را کنار بگذارد. زیرا در طول ۷ سال اخیر غنی سازی اورانیوم وسعت تمام گرفته و اینکه ترجمان غرور ملی گشته‌است.



* نتان یاهو در کار بدست آوردن حمایت کنگره برای جلوگیری توافق با ایران:

۱۲۱ کتبر، گزارش شد که شکافهای متعددی میان حکومت اوپاما با حکومت نتان یاهو پدید آمده است. از جمله مهمترین آنها، اختلاف بر سر سیاست امریکا در ایران است. این اختلاف منازعه‌ای بلند مدتی گشته است. با آنکه اسرائیل بطور مستقیم در گفتگوها با ایران شرکت ندارد، نفوذ اسرائیل در کنگره امریکا، به او این امکان را می‌دهد بر سر راه توافق مانع جدید بوجود بیاورد. هم اکنون، حکومت اسرائیل و لابی اسرائیل در واشنگتن، سناتورها را بر ضد توافق با ایران بر می‌انگیزند. سناتور به این عنوان که منافع حیاتی اسرائیل در خطر است، کارشکنی می‌کند.

بدین قرار، در همان حال که گفتگوهای ایران با کشورهای ۱+۵ ادامه می‌یابند، نزاع واقعی بر سر توافق با ایران، در راه‌وهایی کنگره جریان دارد. اوپاما مقامات حکومت را به کنگره می‌فرستاد بدان امید که متقاعدش کنند با وضع مجازاتهای جدید، کارشکنی نکنند و بگذارند گفتگوها به نتیجه بیانجامند.

نخست وزیر اسرائیل، نتان یاهو، به نطقهای روزانه خود درباره محکوم کردن دیپلماسی با ایران، ادامه می‌دهد و تکرار می‌کند که اگر تحریمها نتیجه داده‌اند، پس نه تنها نباید لغوشان کرد، حتی از آنها کاسته بلکه می‌باید بر آنها افزود، حتی ایران را باید تهدید جدی به جنگ نیز کرد تا که برنامه اتمی خود را متوقف کند. او تأکید می‌کند که امریکا نباید به ایران اعتماد کند. از قرار، ضربه زدن به حکومت اصلاح طلب ایران را نیز هدف قرار داده است.

برغم تلاشهای AIPAC لابی اسرائیل در واشنگتن، اوپاما کنگره را از وضع مجازاتهای جدید باز داشت:

۲۳ اکتبر ۲۰۱۳، مجله فورین پالیسی، گزارش کرده است:

● روز چهارشنبه، حکومت اوپاما کنگره را در باره گفتگوها با ایران، بر سر پرونده اتمی این کشور، توجیه کرد. برغم شک عمیق کاخ سفید از نتیجه بخش بودن گفتگو با ایران و برغم تلاش AIPAC، لابی اسرائیل در واشنگتن، این طور می‌نماید که ونیدی شمن، سرپرست تیم مذاکره کننده، موفق شده است نظر کنگره را تغییر دهد.

● گفتگو میان ایران و کشورهای ۱+۵، در روزهای ۱۵ و ۱۶ اکتبر جاری، به حکومت اوپاما این شانس را داده است که یک مشکل مهم را حل کند. یعنی ایران را از تولید بمب اتمی بازدارد بی آنکه قوای نظامی بکاربرد. اما، در کنگره، بسیاری از آن بیم دارند که رئیس جمهوری جدید ایران، حسن روحانی، از گفتگوها بمنزله تاکتیک استفاده کند تا که ایران فرصت بیابد توانایی تولید بمب اتمی را بدست آورد.

برغم این نگرانی، اعضای کنگره تصمیم گرفتند به حکومت شانس به نتیجه رساندن کوششهای دیپلماتیک را بدهند. دوچ راپر شرجر، عضو کمیسیون اطلاعات سناتورها می‌گوید: «آنچه من می‌دانم اینست که مجازاتها عمل کرده‌اند و این مثبت است. اگر عمل نمی‌کردند، ایران این سان آماده‌گی برای حل مسئله نشان نمی‌داد.»

و اریک کاتور، رهبر اکثریت مجلس نمایندگان، با وجود این که او هیچ فرصتی را برای حمله به سیاست حکومت اوپاما در خاورمیانه از دست نمی‌دهد، اینک می‌گوید: «من به توجیه نمایندگان در باب گفتگوها با ایران، توسط حکومت، ارج می‌نهم. من حمایت کامل می‌کنم از کوششها در اعمال فشارها و ایجاد اطمینان

مانع تراشان؟

مرحله پس حساسی رسیده است. عربستان سعودی نمی‌تواند منطقه خاورمیانه چشم اندازی را پیدا کند که، در آن، دشمن سوگند خورده‌اش، ایران، میدان قدرت‌نمایی گسترده‌ای پیدا کند. این امر سبب شده است که ریاض دکتترین سیاست خارجی خود را تغییر دهد. عربستان بمثابه نخستین صادر کننده نفت خام، همواره در جهان نقش عمده‌ای داشته است. اما تنها در این هنگام است که در سیاست خارجی، موضعی مستقل از واشنگتن اتخاذ می‌کند. البته، سعودیها از حدی بیشتر نمی‌توانند بروند. اما این حد کدام است؟

● در ۱۸ اکتبر، عربستان سعودی اعلان کرد که عضویت شورای امنیت را، به مدت دو سال، بعنوان عضو غیر دائم، نمی‌پذیرد. روزی پیش از آن، توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عضویت شورای امنیت برگزیده شده بود. دلیل را رفتار دوگانه شورای امنیت خواند. شورای امنیت به وظیفه خود در تسهیل حل مسئله فلسطین و پیش گیری از انتشار اسلحه کشتار جمعی در خاورمیانه و بازداشتن رژیم سوریه از کشتن شهروندان خود، عمل نکرده است.

این انتقادات اعتراض غیر مستقیم به امریکا است. زیرا واشنگتن بازیگر اصلی این سه صحنه بوده است. بانوجه به نزدیکی دولت سعودی با امریکا، آشکارا بر ضد امریکا موضع می‌گیرد، بنفسه، مهم است. عبدالله گل، رئیس جمهوری ترکیه، با لحنی شدید، از موضع عربستان حمایت کرد. او برای حج به عربستان رفته بود.

* دلایل ریاض برای اتخاذ استراتژی جدید:

● برغم توضیح رسمی ریاض، دلایل واقعی برای پذیرفتن عضویت شورای امنیت، محیط زیست ژئوپلیتیک، بیش از پیش، نامساعد برای دولت سعودی است. این تصمیم بی سابقه، مسلم می‌کند ترس بیمارگونه سعودیها را از تحول سیاست امریکا در منطقه. سه دلیل عمده وجود دارند:

۱- در خانواده سعودی، انتقال قدرت تاریخی، به نسل سوم، بعد از واپسین پسران بانی این سلسله، در حال انجام است.

۲- این انتقال قدرت مهم و حساس در زمانی انجام می‌گیرد که آشوب و آشفتگی در دنیای عرب بسی اوج گرفته است. دولتهای بعد عصر استعمار بر می‌افتند.

۳- سومین و مهمترین دلیل این که دولت سعودی دست بگریبان منازعات داخلی و منازعات منطقه‌ای است حال آن که ایران در کار تحکیم و تقویت دست آوردهای ژئوپلیتیک خویش در طول ۱۲ سال اخیر، به یمن نزدیک شدن محتمل با امریکائی است که در طول ۷۰ سال حامی دولت سعودی بوده است.

این وضعیت پیچیده تهدید چشم نپوشیدنی برای سعودیها و ابزارهایی (چون حمایت کامل امریکا) است که در رفع خطرها بکارشان می‌برد. با وجود این، مدت زمانی است که سعودیها خود را برای رویارویی با این تغییر آماده می‌کنند. پیش از بهار عرب، حکومت بوش به دولت سعودیها فشار آورد تا که اصلاحات سیاسی بعمل آورند. ایران در حوزه نفوذ ایران قرار گرفت. این یکی، عربستان را ناگزیر کرد دست به عملیات نظامی گسترده در بیرون مرزهای خود بزند. به اتفاق کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، به بحرین، نیرو گسیل کرد تا نیروهای مخالفی، عمده شیعه، را سرکوب کند که ثبات بحرین و سلطنت سنی آن را، از ۲۰۱۱ بدین سو، تهدید می‌کند.

انقلاب اسلامی: استراتفور قشون کشی دولت سعودی به یمن و بمباران مناطق شیعه نشین این کشور را از قلم انداخته است.

امریکا با دولت سعودی موافق است که باید از سلطنت آل خلیفه بر بحرین، حمایت کرد و کاری در حمایت از جنبش بحرینی‌ها نکرد. با وجود این، سعودیها به امریکا اعتماد نداشتند و از آن بیم داشتند که واشنگتن، زیر فشار لابی‌های طرفدار حقوق بشر و تحت تأثیر تبلیغات گسترده در اعتراض به سرکوب تظاهر کنندگان شیعه، حمایت از دولت بحرین را رها کند. بخصوص که تجربه عراق و جنبشها در دنیای عرب بخاطر دموکراسی، که ارزشی عزیز نزد واشنگتن است، موقعیت را مساعد ترک حمایت از شیخ بحرین کرده‌اند.

● وقتی موج عصبانی که در دنیای عرب برخاسته بود، به سوریه رسید و به یک عصبان مسلحانه بدل شد، سعودیها فرصتی تاریخی را در دسترس خود یافتند برای این که به نفوذ ایران در دنیای عرب پایان بدهند. دولت سعودی خوشحال بود که در مورد سوریه، امریکا با مقاصدش موافق است و امیدوار شد که کوششهای بین‌المللی سبب سقوط رژیم اسد می‌شود. حکومت اوپاما می‌خواست رژیم طرفدار ایران سوریه جای خود را دولتی مستقل از ایران بسپرد اما نه به قیمت خودمختار شدن جهادگرایان چند ملیتی. حادثه‌ای که بکار رفتن سلاح شیمیایی در ۲۱ اوت سال جاری بود، یکبار دیگر سعودیها را امیدوار کرد که امریکا دست به حمله نظامی می‌زند و متحد ایران را از دمشق می‌رانند. اما دوران خوشبینی و امیدواری بس کوتاه شد وقتی امریکا با روسیه توافقی را بعمل آورد.

* ضرورت برانگیختن نوعی اعتراض خشم آلود:

● همکاری بنا بر این و آن موقع امریکا با ایران، از ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بدین سو، همواره سعودیها را عصبانی می‌کردند. اما آنها اطمینان خاطر می‌یافتند چون می‌دیدند که اغلب معامله‌های تاکتیکی هستند. اینک که روابط امریکا - ایران موضوع تغییری استراتژیک است، ریاض نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و به اظهارات درباره خطرهایی بسنده کند که نزدیکی واشنگتن با تهران بار می‌آورد. سعودیها نمی‌توانند به اظهار عدم رضایت شدید خود بسنده کنند. نیاز دارند نوعی اعتراض خشم آلود را برانگیزند.

تصمیم به پذیرفتن عضویت شورای امنیت و متمم کردن این شورا که از برقرار کردن صلح ناتوان است، مرحله اول استراتژی جدید سعودیها را تشکیل می‌دهد. ریاض همچنین می‌گوید که می‌خواهد سیاست خارجی‌ای مستقل از امریکا را در پیش بگیرد.

برای مثال، در ۱۷ اکتبر، در المونیتو، نایف عبید، استراتژ در سیاست خارجی و مشاور ملک عبدالله، اظهار کرد که پادشاهی عربستان در حال دور شدن از وابستگی به غرب، در مورد امنیت منطقه است و در حال ساماندهی جدید دنیای عرب است. عبید که عضو خانواده سعودی و موضع خصمانه‌ای نسبت به ایران دارد، گفت: اگر چه حکومت اوپاما باب گفتگوها را با حکومت روحانی گشوده است، اما ریاض نمی‌تواند به ایران اعتماد کند. چرا که دو کشور در مسائل عمده منطقه، بخصوص مسئله سوریه، مواضع متضاد باینکه دیگر دارند.

* حدودی که دولت سعودی نمی‌تواند از آنها پا فراتر بگذارد:

تحلیل بالا به این جا می‌رسد: محدوده‌ای که سعودیها نمی‌توانند از آن بیرون روند کدام است؟ برغم چند سخنرانی تند لحن، احتمال اندکی وجود دارد که عربستان به مخالفت با سیاست امریکا برخیزد. اعتراض کردها و جز خواندنیهای سعودیها، به احتمال بسیار، برای جلب توجه امریکا و مستدل کردن مواضع خود در سطح ملی و منطقه‌ای است.

● سعودیها دو وسیله دارند برای حراست خود از ایران اعتبار باز یافته:

۱- ثروت مالی که از صادرات نفت بدست آورده است. و

۲- ضدیت با شیعه که آنها را فرقه‌ای می‌خواند که در دنیای عرب، روی به معارضة آورده‌اند.

این دو وسیله به ریاض امکان می‌دهند واقعیتهای روی زمین را در سوریه و دیگر مناطق داغ منطقه، چنان که می‌خواهد جلوه دهد. اما این دو وسیله بکار دیگر مسائلی که ریاض با آنها روبرو است، نمی‌آیند. برای مثال، با این دو وسیله نمی‌تواند مانع از آن شود که موج «بهار عرب» عربستان را فراگیرد. برای مهار اثرات بهار عرب، سعودیها و متحدانشان در خلیج فارس، از کودتای نظامیان در مصر حمایت می‌کنند. او دارای امکان مالی برای تأمین مالی کامل مصر نیستند. این امکان را برای تأمین مالی دولتهای کشورهای دیگر عرب نیز ندارند.

افزون بر این، ریاض، بخاطر به روز کردن و نگاه داشتن بخش نفت خویش، شیشه عمر دولت سعودی است، به امریکا و غرب نیاز دارد. از لحاظ تسلیحات ارتش خود نیز سخت به غرب وابسته است. بخصوص از زمانی که ایران دارای قوی‌ترین ارتش منطقه شده است. در نتیجه، باید انتظار داشت که دولت سعودی به مقابله با امریکا در آنچه به منافعتش در منطقه مربوط می‌شود، برنخیزد. به سخن دیگر، اگر امریکا مناسبات خود با ایران را بهبود ببخشد، سعودیها انتخابی جز پذیرفتن این امر و زندگی کردن با آن را ندارند.

دست آخر، تحرکات عربستان می‌تواند محاسبات امریکا برای منطقه را دچار اختلال کنند. سیاست خارجی جدید عربستان می‌تواند برای امریکا، در مورد برخی از مسائل منطقه‌ای، پیچیدگی‌هایی را بوجود بیاورد. ریاض نزد شورشیان سوریه به اندازه کافی نفوذ دارد که بتواند مانع از حل و فصل سیاسی مشکل سوریه بگردد. و نیز، ریاض بر ارتش مصر نفوذ دارد و مصر پر جمعیت‌ترین کشور عرب است. ریاض مهار قابل ملاحظه‌ای بر گفتگوهای فی‌مابین فلسطینی‌ها و فلسطینی‌ها با اسرائیل دارد. با وجود این، این طور بنظر می‌رسد که امریکا دست یافتن به تقاضم استراتژیک با ایران، به قیمت پذیرفتن خطر تیره شدن رابطه با متحد دیرباز خود، می‌خواهد.

انقلاب اسلامی: یکجند از اطلاعاتی که تحلیل استراتفور بر آنها مبتنی است، کاملاً صحیح نیستند. از جمله، ایران صاحب قوی‌ترین ارتش منطقه نیست. این اطلاع غلط بکار توجیه خریدهای اسلحه، به قیمتی که ارقام نجومش نجومی است، می‌آید. و باز، در مصر و لیبی و عراق و در سوریه و بحرین و حتی افغانستان، این پول و اسلحه عربستان و قطر و ... هستند که جنبش‌های همگانی مردم این کشورها را با شورشیهای مسلحانه بس ویرانگر، جانشین کرده‌اند. و اینهمه، باهدف جلوگیری از رسیدن موجهای جنبش به کشورهای نفت خیز عرب که فاسدنترین و سرکوب‌گرتترین رژیمها را دارند.



سعودیها عصبانی و هراسان هستند از بمباران نشدن سوریه و حمایت نشدن از آنها در جنگ با شیعه:

نوشته از پل پیلار است و در ۲۱ اکتبر انتشار یافته است: سعودیها از این عصبانی و هراسان هستند که پرزیدنت اوباما سوریه را بمباران نکرد و به جهاد آنها با شیعه‌ها نپیوست. از دید آنها این امر که آمریکا بر حمایت سعودیها از جهادگرایان سنی چشم می‌پوشد، کافی نیست. این است که عضویت در شورای امنیت را نپذیرفتند.

سعودیها عصبانی شدند و روزی پس از این که عربستان به عضویت شورای امنیت انتخاب شد، اعلام کردند عضویت در این شورا را نمی‌پذیرند. این امر، بسیاری از دولتهای عضو سازمان ملل متحد را بد آمد. کم نبودند کشورهایی که کوشیدند تا مگر عضو غیر دائمی شورای امنیت شوند. بی‌قدر کردن شورای امنیت آنها را نیز خوش نیامد.

وزیران خارجه، پیشاروی این وضعیت بی‌سابقه، به تکاپو درآمدند. این امر را می‌توان مقایسه کرد با تحریم جلسات شورای امنیت توسط اتحاد شوروی سابق، در ۱۹۵۰. آنها از این رویه اظهار تأسف کردند. از جمله به این دلیل که در غیبت آنها، شورای امنیت رأی به مداخله نظامی در کره داد. اتحاد شوروی عضو دائم شورای امنیت بود و اگر حضور داشت می‌توانست تصمیم شورای امنیت را وeto کند. اینک معلوم نیست که آیا مجمع عمومی سازمان ملل متحد جانشین عربستان را انتخاب خواهد کرد و یا صندلی خالی می‌ماند.

بسا سعودیها نیز چون سران شوروی سابق، از کرده خود پشیمان شوند. از قرار، تصمیم گیرندگان می‌پندارند با این عمل توجه‌ها را به مسائل مورد نظر آنها جلب خواهد کرد. اما بسیاری از سعودیهای هوشمند متوجهند کاستی‌های آشکار در این تصمیم وجود دارند.

نارضائی بین‌المللی از دولت سعودی بیش از آن قوی می‌شود که سعودیها می‌پندارند و این نارضائی نمی‌گذارد دولتها به مسائل مورد توجه آنها، بپردازد. بخصوص که مسائلی که خاطر ریاض را به خود مشغول کرده‌اند، به این مسائل ندارد جهان توجهی به این مسائل ندارد نیست که حل نمی‌شوند. از این رو است که عواملی بوجدشان آورده‌اند که صرف توجه از میانشان بر نمی‌دارد. کاملاً روشن نیز نیست مقامی که بیشتر مورد نظر سعودیها است کدام است. از قرار، این مقام شورای امنیت است. اما بنابر برخی تفسیرها، سعودیها خواسته‌اند مخالفت خود را با سیاست آمریکا اظهار کنند.

هرگاه بخواهیم بگونه‌ای عقلانی در تصمیم سعودیها بنگریم و نظری معتبر بیابیم، مشاهده می‌کنیم که مسئله در احساس حرمان و هیجان خشم آلود شاه، خلاصه نمی‌شود. اتخاذ و اجرای مجموعه‌ای از تصمیمهای غلط است که شاه و دیگر مقامهای عربستان را گرفتار این حالت کرده است. بسا تصمیم بهتری را گرفته است و وارد ماجراهایی نشده است که سعودیها خود را بدانها و در آنها گرفتار کرده‌اند. این

امر که عصبانیتی نیز بروز نداده است، کاری بجا است. هانری ترومن، رئیس جمهوری اسبق آمریکا بسیار نامه‌های خشم آلود می‌نوشت اما هیچ‌یک را ارسال نمی‌کرد.

یک توضیح نیز این است که سعودیها محاسبه کرده و به شک افتاده‌اند که نکند عضویت در شورای امنیت و رأی دادن به این و آن قطعنامه، ناگزیرشان کند بازتر و دقیق‌تر بگویند چه در سر دارند و ترجیح‌هایشان کدامها هستند. عضویت در شورای امنیت و شرکت در بحثها و رأی‌دادنها کاری غیر از در راه‌روها زد و بند کردن و از پشت این و آن تحریک را کردن و این و آن گروه را مجهز کردن و وارد عمل کردن است. با این حال، آنها خود بوده‌اند که خواستار عضویت در شورای امنیت شده بودند. لذا، این توضیح قانع کننده نیست.

رفتار صحیح اینست که آمریکا و کشورهای دیگر تصویب نکردن تصمیم خشم آلود دولت سعودی است. یکی از انگیزه‌های عربستان با منافع آمریکا خوانائی دارد و انگیزه‌های دیگر نه.

شورای امنیت، موضعش در این یا آن مورد هر چه باشد، وجود و کارکردش مفید است. روی برگرداندن از آن، بخصوص بشیوه‌ای دولت سعودیها، در مقام اعتراض آئین کاری این شورا که از دیرباز مقرر است، کمک نکردن به این شورا در بهتر عمل کردن است. تشویق کردن غیبت از گفتگو و درگیر شدن با مسائلی که جهان با آنها روبرو است، کاری پسندیده نیست.

* آمریکا در کار فرونشاندن خشم سعودیها از سیاست آمریکا در ایران و سوریه است:

در ۲۳ اکتبر ۲۰۱۳، این گزارش توسط جزون دینز انتشار یافته است: بعد از کوشش شکست خورده در برانگیختن نظر موافق مردم آمریکا با جنگ بر ضد سوریه، کار وزیر خارجه آمریکا، جون کری، این شده است که این و آن دولت را، بخاطر وارد شدن آمریکا به دیپلماسی بین‌المللی (توافق با روسها بر سر سوریه و گفتگو با ایران)، توجیه کند. بطور خاص،

توجیه اسرائیل و سعی در قانع کردنش به صحیح بودن گفتگو با ایران و دیدار با سعود الفیصل، وزیر خارجه عربستان برای فرونشاندن خشم عربستان از گفتگو با ایران و وارد جنگ نشدن با سوریه.

دولت سعودی حمایت مالی و تسلیحاتی عظیمی از شورشیان سوریه می‌کند و عدم مداخله نظامی آمریکا در سوریه، یعنی این که شورشیان مسلح تحت الحمایه سعودیها سرنوشتی جز ناکامی نخواهند یافت. کری از میان بردن اسلحه شیمیائی سوریه را کاری بزرگ می‌داند و اما سعودیها نسبت به آن بی‌تفاوت هستند. ترجیح آنها این بود که غرب، سوریه را تصرف کند و بر اینست که هرگاه چنین می‌کرد، اسلحه شیمیائی سوریه و رژیم اسد، باهم، از میان برده می‌شدند.

کری کوشیده است سعود الفیصل را قانع کند که با هدف دولت سعودی، در سوریه، یعنی از میان برداشتن رژیم اسد، موافق است. و نیز، می‌خواهد ایران به اجرای برنامه اتمی خود پایان بدهد. آمریکا خواستار پایان یافتن جنگ داخلی در سوریه و استقرار دولتی باثبات در مصر است. اما آنچه سعودیها می‌خواهند تغییر رژیم در

مانع تراشان؟

ایران و سوریه است و هر کار غیر از این دوکار، عملی خلاف هدف آنها است. از این رو، سعودیها به دور شدن از آمریکا ادامه می‌دهند.

ذیبی لویی: در آنچه به ایران مربوط می‌شود، اسرائیل و عربستان سعودی متحدند و یک زبان دارند:

این گزارش را در ۲۴ اکتبر، رویتر از بیت المقدس مخابره کرده است:

ذیبی لویی، رئیس هیأت گفتگو با فلسطینی‌ها، می‌گوید: عربستان سعودی و اسرائیل در مخالفت با ایران، متحد هستند. اما تا وقتی مسئله فلسطین حل نشده است، نمی‌توانند همکاری کنند. وقتی شما می‌شنوید سعودیها در باره کاری که باید کرد تا که ایران نتواند بمب اتمی بسازد، من این صدا را آشنا می‌یابم. من فکر می‌کنم همان سخن سعودیها به عربی را به عبری نیز می‌توانید بشنوید. بدین سان، همدانسانی عربستان و اسرائیل که به ندرت بر زبان یک مقام رسمی جاری می‌شود، بر زبان این مقام رسمی اسرائیل جاری شده است. این دو دولت زمانی دراز دشمن یکدیگر بوده‌اند و بایکدیگر روابط دیپلماتیک ندارند.

لویی ادامه می‌دهد: هم اسرائیل و هم عربستان سعودی، مسلمان سنی رقیب ایران شیعه، از آن می‌ترسند که ایران بمب اتمی بسازد و تعادل قوا در منطقه را برهم بزند.

عربستان سعودی بطور روز افزون از ضعف آمریکا در مقابله با جنگ داخلی سوریه و ورودش به گفتگو با ایران، احساس حرمان و خشم می‌کند. در این احساس، اسرائیل با دولت سعودی، شریک است. ۳ سال پیش از این، گزارشهای محرمانه‌ای که ویکلیکس انتشار داد، حاکی بودند از این که ملک عبدالله، پادشاه عربستان، مرتب به آمریکا فشار وارد می‌کرده است که به ایران حمله کند و تأسیسات اتمیش را از میان بردارد. اسرائیل نیز خواستار انجام عملیات نظامی بود و می‌گفت آماده است که خود به تنهایی به تأسیسات اتمی ایران حمله کند.

نخست وزیر اسرائیل، نتان یاهو، در هفته پیش، خطاب به مجلس این کشور گفت: همکاری منافع اسرائیل و عرب، امری است که گفتگوهای ما با فلسطینی، بعد از دهه‌ها گفتگو، به نتیجه بیانجامند.

لویی به زروزالم پست گفته است: دولتهای عرب می‌خواستند نخست گفتگوهای صلح اسرائیل با فلسطین پیشرفت کند تا که آنها تغییر سیاست خود نسبت به اسرائیل را مورد بررسی قرار دهند. و حالا، برای جلوگیری از مجوز شدن ایران به سلاح هسته‌ای، ما باید با آلهائی همکاری کنیم که می‌دانند ایران برای آنها نیز تهدید است. اما بدبختانه، باوجود نزاع با فلسطین، برای آنها محل و یا بسیار مشکل است با اسرائیل هم‌صدا و هم‌عمل شوند.

هفته پیش، عربستان سعودی شکست

جامعه بین‌المللی را در برخورد با کردن فلسطینیان از یک دولت اعلام کرد و آن را دلیلی از دلایلش برای نپذیرفتن عضویت شورای امنیت قرارداد. لویی می‌گوید: حالادیکر روشن است که منافع دولت اسرائیل و میان‌روها یا عمل‌گرهای منطقه، یکی هستند. بنابراین، ما از سوئی نیاز داریم همچنان به ایران فشار بیاوریم و از سوی دیگر، روند صلح با فلسطینی‌ها را به پیش ببریم. هر دو موضوع، دست کار اجتماع نتان یاهو با جون کری در رم هستند.

* مسائل بنیادی:

گفتگوهای اسرائیل و فلسطین که، بعد از سه سال تعلیق، در ماه ژوئیه از سر گرفته شدند، علائمی از پیشرفت، بروز دادند. لویی می‌گوید: من نمی‌توانم به شما (روزنامه نگاران) بگویم در سالن گفتگوها، چه می‌کنیم. اما فکر محوری ما این است که به نزاع پایان ببخشیم. برای تحقق بخشیدن به این هدف، ما می‌باید به همه حل و فصل مسائل بنیادی بپردازیم. از آن جمله‌اند مرزهای دولت فلسطین و تمهیدات امنیتی که باید سنجید و آینده شهرکهای یهودی نشین و بیت المقدس و سرنوشت پناهندگان فلسطینی.

لویی می‌گوید دو طرف توافق کرده‌اند که هیچ مسئله‌ای حل نمی‌شود مگر این که همه مسئله‌ها باهم و یکجا حل شوند. بنابراین، پیشنهاد انجام نیمه توافق که بسیاری از رهبران اسرائیل پیشنهاد می‌کردند، کنار گذاشته شده است.

در شهر رام‌الله، بک مسئول فلسطینی، گفتگوها را بسیار مشکل توصیف کرد. راه درازی در پیش است اما از دستوره‌های رئیس (محمود عباس) پیروی می‌کنیم. او بسیار علاقه‌مند است که به صلح دست یابیم.

آیا عربستان در تدارک جنگ با ایران است؟:

مقاله را تیموتی آلکساندر گازمن در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۳ انتشار داده است: وزارت دفاع آمریکا در نظر دارد معادل ۱۰٫۸ میلیارد دلار اسلحه به متحد نزدیک خود در خاورمیانه، بعد از اسرائیل، یعنی عربستان سعودی و امارات متحده عربی، بفروشد. بنا بر گزارش خبرگزاری فرانسه، آمریکا به این دو رژیم دیکتاتوری، بمبهای بتون شکن که به عمق زمین نفوذ می‌کنند و آن‌گاه منفجر می‌شوند و موشکها، به بهای ۱۰٫۸ میلیارد دلار می‌فروشد.

گزارش می‌گوید این فروش دنباله فروشهای اسلحه است که پیش از این، انجام گرفته‌اند. اسلحه‌ای که، بنا بر آن فروشها، در اختیار این کشورهای قرار گرفته‌اند، هواپیماها و موشکها بوده‌اند. هدف ایران است بمثابه رقیب و دشمنی است که در کار تولید بمب اتمی است. مقصود از فروش این بمبها، غیر از مجوز کردن این دو کشور بر ضد ایران و متحدانش در منطقه نیست. در یک طرف اسرائیل قرارداد که مجوز به بمب اتمی است و در طرف دیگر کشورهای عرب واقع در ساحل خلیج فارس مجوز به نیروی هوائی بسیار قوی و سامانه موشکی و بمبهای بتون شکن، سانروبی آبی است که ایران را تهدید می‌کند.

گفتگوها میان ایران و کشورهای ۱+۵ از قرار مثبت بوده‌اند. اما فروش اسلحه به عربستان و امارات متحده عربی، بمعنای آن است که هرگاه گفتگوها به نتیجه نرسند، نوبت به جنگ می‌رسد. فروش اسلحه به دو کشور که دشمن ایران هستند و در سوریه و نقاط دیگر خاورمیانه گلاویز هستند، یعنی این که حمله نظامی به ایران، توسط آمریکا و یا باتفاق اسرائیل، نیز تدارک دیده می‌شود. عربستان سعودی و امارات متحده به ایران حمله خواهند کرد هرگاه آمریکا به آنها چراغ سبز نشان بدهد. هر دو پادشاهی‌ها آلت فعل غرب هستند.

گزارش می‌گوید موشکها و بمبها وقتی قرارداد فروش اسلحه به تصویب برسد، تحویل این دو کشور داده می‌شوند. نوع اسلحه‌ای که فروخته می‌شود نیاز به تصویب شدن دارد. مقامهای رسمی می‌گویند: وزارت دفاع در این هفته کنگره را از قرارداد فروش اسلحه آگاه کرده است. بنا بر آن، ۱۰۰۰ بمب بتون شکن نوع GBU-39 به دولت سعودی و ۵۰۰ بمب به امارات متحده فروخته می‌شوند. قرارداد فروش شامل فروش موشکهای cruise می‌شود که از فاصله بسیار دور می‌توانند هدف خود را بزنند. هواپیماهای اف-۱۵ و اف-۱۶ به این موشکها مجهز می‌شوند. و این هواپیماها به عربستان و امارات متحده فروخته شده‌اند.

گزارش خبرگزاری فرانسه می‌گوید اسرائیل نیز در سال ۲۰۱۰ از همین بمبها خریداری کرده است. آن زمان نیز گفته شده قصد از خرید این بمبها، حمله به تأسیسات اتمی ایران است.

جالب است خاطر نشان کنیم که اعلان فروش این اسلحه، جور است با اظهارات اخیر نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل، در کنگست (مجلس اسرائیل) و بمناسبت چهلین سال روز جنگ کیبور. او سال‌روز را فرصتی شمرده است برای توجیه ضرورت جنگ پیش گیرانه با ایران. تایمز اسرائیل سخنان نتان یاهو این‌سان نقل کرده است:

«درس اولی که ما باید بگیریم، این است که هیچ تهدیدی را کم بها ندیده‌یم. دشمن را هرگز کوچک نشماریم. هیچ گاه خطر را از نظر دور نکنیم. ما نمی‌توانیم به خود اطمینان بدهیم که دشمن همان کار را خواهد کرد که ما می‌خواهیم. دشمن می‌تواند ما را غافلگیر کند. اسرائیل دیگر هیچگاه به خواب غفلت از دشمن نمی‌رود. درس دوم این است که ما نمی‌توانیم گزیننه جنگ بیسگریانه را یکسره کنار بگذاریم. این جنگ در هر وضعیت لازم نیست. بلکه باید وضعیت و موقعیتی که چنین جنگی را ایجاد می‌کند، به دقت و بطور جدی، بررسی کنیم. وضعیتی نیز هست که، در آن، به جنگ پیشگیرانه، می‌باید در پی ارزیابی بهای بین‌المللی و خون‌هائی که باید پرداخت و داد، اقدام شود. می‌باید پی‌آمدهای نزدیک و دور چنین جنگی را هم مطالعه کنیم.»

تنها فروش اسلحه به این دو کشور نیست، بلکه تعلیم دادن ارتشهای این دو کشور و برخوردار کردنشان از لجیستیک نیز هست.

فروش این اسلحه ربط دارد به سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا، از راه بهبود امنیت کشورهای دوست آمریکا به تریبی که نیرومند و با ثبات بگردند. وزارت دفاع آمریکا می‌گوید: تحت ایران قرارداد، عربستان اسلحه‌ای به ارزش ۶٫۸ میلیارد دلار دریافت می‌کند. البته هزینه تأمین لجیستیک و دادن تعلیم و تدریب نظامی نیز در این رقم ملحوظ است.

همان‌طور که گزارش حاکی است، این اسلحه بکار دست زدن به جنگ



پیشگیرانه می‌آید. به سخن دیگر، آمریکا و متحدانش در منطقه در تدارک جنگ هستند.

● عربستان و امارات متحده صدها موشک هوا به زمین و هوا به هوا می‌خرند. این موشک‌های پیشرفته نیروی هوایی این دو کشور امکان می‌دهد رادارهای ایران را از کار بیاندازند و شکاربیهای ایران را هدف قرار دهند. و نیز، عربستان می‌خواهد ۶۵۰ موشک SLAM-ERS 973 بخرد. این موشکها را شرکت بوئینگ می‌سازد. امارات متحده عربی، اسلحه‌ای به ارزش ۴ میلیارد دلار می‌خرد که غیر از بمبهای بتون شکن، شامل ۳۳۰ موشک SLAM-ERS و ۱۲۰۰ موشک JSOW هستند.

● واشنگتن با این اسلحه، با تصویب کنگره، حرکت به پیش می‌کند. باتوجه به این که هم جمهوری خواهان و هم دموکراتها دست در دست صاحبان شرکت‌های اسلحه سازی و لابی اسرائیل، AIPAC، دارند و واشنگتن با اسرائیل، هر گاه فرصت دست دهد، می‌خواهند بر ضد ایران دست به جنگ پیش گیرانه بزنند. هر گاه، نیروی مسلح سوریه را ناتوان سازند و بشار است ناگزیر از ترک مقام خود شود، فرصت حمله به ایران بدست می‌آید. الا این کها در حال حاضر، وضعیت سوریه مبهم است. باوجود کمک روسیه به رژیم اسد، جنگ می‌تواند دیرپا بد. مگر این که توافق میان طرفها، امکان صلح را فراهم کند. از آن طرف، وضعیت مالی دولت آمریکا بد است و بدون پول نمی‌شود دست به جنگ تازه‌ای زد. مگر این که اقتصاد آمریکا سکنه کند. در این صورت، جنگ تنها گزینه واشنگتن خواهد شد.

انقلاب اسلامی: اقتصاد کشور در دست مافیاهای نظامی - مالی است که مجموعه‌ای از روابط شخصی قدرت پدید آورده‌اند و توانسته‌اند ظرف ۸ سال، ۶۰۰ میلیارد دلار ثروت از کشور خارج کنند. فقر گسترده حاصل این غارت بی‌حساب و بی‌رحمانه است. مافیاهای در مقام مسکن خوراندن به مردم ایران، قانون یارانه را تصویب و اجرا کردند. اما این قانون، خود مشکلی مشکل سازگشته‌است:

ژاله وفا

مقاصد اصلی سیاست چند لایه دولتهای احمدی نژاد و روحانی در حذف یارانه‌ها (۱)

دولت احمدی نژاد بدنبال تبعیت از دستور صندوق بین المللی پول و اتخاذ سیاست تعدیل اقتصادی نیازمند حذف یارانه‌ها و افزایش قیمت حاملهای انرژی شد. از اینرو با چاشنی بی کفایتی و سوء مدیریت و خاصه‌های اقتصادی رانت خواری و انحصارگری و وابستگی به تک محصول نفت و... طرحی بنام "هدفمندی" یارانه‌ها را به مجلس نظام ارائه داد و مجلس نظام نیز بدون اینکه زیر ساختهای لازم برای اجرای صحیح قطع یارانه‌ها در اقتصاد موجود

مانع تراشان؟

آنچنان مردم را از در آمد سرشار کند که اصلا به یارانه ۴۵ هزار تومانی نیازی نداشته باشد" و هنوز قبل از سرشار کردن مردم از درآمد!! دو ماه از بر سر کار آمدن دولتش نگذشته با عذر کسر بودجه دولت جهت حصول سریع درآمد و چنگ انداختن به دم دستی ترین درآمدها برای دولت(که شرحش را در شماره آینده این نوشتار میآورم) طرح حذف ۲۲ میلیون نفر از فهرست دریافت کنندگان یارانه نقدی را به اجرا گذاشت. و مجلس نظام نیز آنرا تصویب کرد. هر چند چون از ابتدا هدف حذف یارانه بگیرها بود و همانگونه که اشاره شد این هدف عمومی نظام ولایت فقیه بوده است و مجلس نظام نیز دست دولت احمدی نژاد و دولتهای بعدی را در این راه در "قانون" هدفمندی یارانه‌ها در بند الف ماده ۷ با قید: "یارانه در قالب پرداخت نقدی و غیر نقدی با لحاظ میزان درآمد خانوار نسبت به کلیه خانوارهای کشور... تعیین گردد." باز گذاشته است. همان هدفی که تگازنده تاکید کرد از ابتدا لازمه اجرای سیاست تعدیل ساختاری در تبعیت از دستور صندوق بین المللی پول بوده است.

اما این سیاست چند لایه به این ترتیب اجرا و هدفهای ذیل را تقییب می کند: دولت احمدی نژاد در مرحله اول تحت عنوان عملی کردن شعار انتخابات "آوردن پول نفت بر سفرهای مردم" که در واقع "انتخابات" را نیز بدل به یک "مزایده بزرگ" کرد، مامور القای یک تصویر ساده در اذهان مردم، خصوصا اقشار محروم و تهی دست بود مبنی بر اینکه:

۱- گویی با قطع یارانه‌های حاملهای انرژی و کالاهای اساسی افزایش قیمت آنها تنها یک جابجایی ساده اتفاق می افتد و اکنون یارانه‌های بظاهر مخفی قبلی در قالب ارزانی قیمت حاملهای انرژی و کالاهای اساسی را دولت بصورت نقدی و محسوس بر سر سفره هر ایرانی آورده و بطور "عادلانه" تقسیم می کند! البته نظام ولایت فقیه و دولت بخوبی واقف بودند که دولت از طریق فروش حاملهای انرژی در سال اول درآمد لازم و کافی را برای پرداخت نقدی به همه اقشار جامعه بدست نخواهد آورد، لذا سعی هم کرد به اقشار دهکهای در آمدی بالاتر جامعه توصیه کند زحمت دولت را کم کرده و داوطلبانه از دریافت یارانه انصراف دهند که البته این توصیه چندان ثمربخش نبود.

بگذریم که ۴ میلیون نفر از ابتدا با صرف نظر کردن از دریافت یارانه آنها اغلب در قالب مخالفت با سیاست گدا پروری و تربیت اعانه گیری از دولت اجتناب ورزیدند.

۲- با اتخاذ این سیاست، مردم را خصوصا اقشار کم درآمد و تهی دست را دچار بیماری توهم پولی کند. یعنی با تکذیب مرتب و مکرر نقش مخرب پرداخت نقدی یارانه‌ها در ایجاد تورم دهشتناک و اثری که در ریاضی و بلعیدن درآمد های مردم و آن طبقات کم درآمد دارد، این توهم را بیآفرینند که با واریز نمودن برگ کاهی برابر با ماهانه ۴۵ هزار تومان! به حساب مردم، آنها قادر به خشتی نمودن و مقاومت در برابر سونامی تورم محتوم خواهند بود و تازه با پس انداز این مبلغ در ظرف چند سال قادر نیز خواهند بود صاحب مسکن نیز بشوند! بگذریم که کمک به اقشار کم درآمد و دستگیری از مستمندان راههای مولد و سازنده متعددی دارد که با پیش

پول و عواقب تورم زا و نقدیگی افزای پرداخت نقدی یارانه فاصله زیاد دارد و در نوشتار آینده نگارنده بدان خواهد پرداخت.

۳- نظام در حین اجرای این طرح هدفی سیاسی را نیز دنبال می کرد، همانا انتقال یارانه‌ها به تدریج از آن بخش از جامعه که از نقطه نظر سیاسی خود را مستقل از دولت می داند و چشمش به دست دولت نیست و حفظ استقلال مالی از دولت زمینه ساز استقلال رای آنها نیز شده است، به دو دسته در جامعه: یکی نیروهای موجب خور و مزدور که دولت در سرکوبها نیازمند اتقیاد و اطاعت و سرسپردگی آنهاست از قبیل "ساندیس" خورهای نظام ولایت فقیه همچون چماقداران و نیروی بسیج و سپاه و... و دیگر بخش از تهی دستان جامعه که آنچنان دچار ضعف بنیه اقتصادی هستند تا با اعطای یارانه نقدی همواره نیازمند کمک دولت باقی بمانند و از لحاظ سیاسی نیز خود را وامدار دولت بدانند و در حفظ حیات آن بکوشند.

ناگفته پیداست که باتوزیع نقدی یارانه‌ها در واقع این دولت است که به بخش زیادی از مردم مالیات می دهد و با اینکار تکیه خود را بر مسند قدرت تضمین می نماید و در اصل روند استقرار دموکراسی را به تعویق می اندازد. چرا که با این کار مانع و رادعی برای شکل گیری روند معکوس یعنی نیازمندی دولت به اخذ مالیات از مردم را که پایه و اساس رابطه دولت با ملت در هر دموکراسی است بوجود می آورد. و اصولا بعلت قطع ارتباط مردم یارانه بگیر با منبع این درآمد(یعنی منابع نفتی که مالکیتش و اختیار استخراجش بدست دولت است در زندگی روزمره خود)، گویی یارانه‌ها ژرئتی باد آورده است که دولت به مردم "مرحمت" می نماید آنها بدون بدل توجه به نقش مخرب پرداخت نقدی آن در اقتصاد ایران.

ناگفته نماند که مافیای مالی - نظامی هر چند بر اثر بهره بردن از رانت در واقع "نیازمند" یارانه نیست، چرا که در اصل بیشترین میزان یارانه را از قبل رانت به جیب می زنند ولی از دید نگارنده جزو آن بخش از جامعه محسوب نمی شوند که از لحاظ سیاسی خود را مستقل از دولت بشمار می آورند و استقلال رای خود را حفظ می نمایند. بلکه مافیای مالی - نظامی که در نظام ولایت فقیه از قبل رانت فربه گردیده است بیش از هر قشری حرص و آز مفت خوری دارد.

به ضرس قاطع در میان آن بخش از ۴ میلیون نفری که داوطلبانه از گرفتن یارانه اجتناب کرده اند (چه از میان اقشار مرفه باشند و چه طبقات متوسط و حتی تهی دست) که در آمد (نشانی از مافیای مالی نظامی و مزدوران نظام ولایت فقیه و آقا زاده‌ها نمی توان یافت.

جالب توجه اینکه اکنون معلوم شده است که تعداد یارانه بگیران از جمعیت ایران هم فراتر رفته و در حال حاضر بیش از ۷۶ هزار و ۹۲۳ نفر بیش از جمعیت ایران، یارانه دریافت می کنند! چرا که طبق سرشماری عمومی نفوس و مسکن، جمعیت ایران در سال ۹۰ حدود ۷۵ میلیون ۱۰۰ هزار نفر بوده است و طبق گفته شمس الدین حسینی "وزیر" اقتصاد و دارایی دولت احمدی نژاد، در سال ۱۳۹۰ ماهانه ۳ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان بابت یارانه ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومانی پرداخت می شده است یعنی در واقع در سال ۱۳۹۰ به ۷۴ میلیون و ۷۰۰ هزار

نفر یارانه داده می شده است. با استناد به این آمار ارائه شده از طرف "وزیر" در سال ۱۳۹۰ تنها ۴۰۰ هزار نفر یارانه دریافت نمی کرده اند. اما خود این "وزیر" در مهر ماه سال ۱۳۹۰ (تابناک) اعلام کرده بود: "در مجموع هم اکنون در حدود ۴ میلیون نفر هستند که یا صلاح ندیدند و یا خود را مستغنی از دریافت یارانه دیده اند که برای دریافت یارانه نقدی ثبت نام نکردند". یعنی در اصل با یک حساب ساده معلوم می گردد که با وجود انصراف ۴ میلیون نفر از دریافت یارانه و با توجه به جمعیت ۷۵ میلیون نفری ایران در سال ۱۳۹۰ در واقع در سال ۹۰ تنها ۷۱ میلیون نفر یارانه دریافت می کردند. اما دولت دهم به ۷۴ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر یارانه داده است. یعنی دولت احمدی نژاد به بیش از ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر بیشتر از جمعیت ثبت نام کرده یارانه بگیرها یارانه داده است!! حال خوانندگان گرامی خود در نظر بگیرند که در این نظام جز حرصان رانتخوار و مافیا و ماموران نظام ولایت فقیه، آیا سایر اقشار جامعه می توانند مکرر و مضاعف برای دریافت یارانه نقدی ثبت نام کرده باشند؟! و آیا این قبیل رانت خواری علنی و پنهان ربط مستقیمی با این خبر نمی یابد که پرده از رانت هنگفت تری بر می دارد؟

محمد رضا خباز، عضو هیات تطبیق مصوبات دولت با قانون(در ۶ مهر ۹۲) اعلام کرد: طی ۸ سال گذشته حدود ۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه ایرانیان از کشور خارج شده است "آیا معنای سخن خباز این نیست که در ۸ سال دولت احمدی نژاد نزدیک به تمام درآمد نفت، عاید مافیاهای نظامی - مالی شده و آنها این پول هنگفت را از کشور خارج کرده‌اند؟ و در واقع تمامی درآمد نفت کشور یارانه ای بوده به مافیای مالی - نظامی؟ و آیا بر مردم ایران روشن نمی کند که وضعیت امروز اقتصاد کشور، نه نتیجه تحریمها که حاصل غارت ثروت ملی ایرانیان است. چرا که تحریمها در واقع فرصتی طلایی بوجود آورده اند برای اینکه مافیاهای میزان رانت خود را افزایش دهند؟

و اما دولت احمدی نژاد و مجلس نظام مزیتها و محاسنی چند برای اجرای هدفمندی یارانه‌ها بر می شمردند.

- ۱- افزایش قدرت بخش خصوصی بعلت کنار رفتن دولت از تولید این اقلام
- ۲- کاهش قاچاق کالاهای یارانه ای که بعلت تفاوت قیمتی بوجود می آید
- ۳- تغییر الگوو بینه ساز مصرف انرژی
- ۴- افزایش کیفیت کالاهای خارج شده از سبد حمایتی
- ۵- واقعی کردن روند شکل گیری تکنولوژی مبنی بر قیمت های واقعی و نه مصنوعی عوامل تولید که سبب استفاده از تکنولوژی های جدید و به روز خواهد شد از اینرو
- ۶- افزایش بهره وری بنگاه های تولیدی

در شماره آینده نگارنده به بررسی این امر می پردازم که آیا مزیتهای فوق الذکر را در دولت احمدی نژاد قبل و در حین سه ساله که از اجرای "قانون" هدفمندی یارانه‌ها می گذرد زمینه سازی کرده است تا بخود جامعه عمل ببوشانند و یا حد اقل دولت روحانی برنامه ای برای بستر سازی و زمینه سازی تحقق آن مزیتها و محاسن دارد؟

انقلاب اسلامی: و اینک خبرها پیرامون تجاوزه‌ها به حقوق انسان در ایران:



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

«سپهر پور فاطمی» مبارزه رژیم با سران عشاری» اینگونه شرح داده است: یکی از مشکلات رضا شاه و اطرافیان این بود که با کمال تأسف نتوانسته موقعیت جغرافیایی و تاریخ ایران را در نظر گرفته و از روی آن نقشه و برنامه‌ی صحیح پیاده بکنند.

تشکیلات جغرافیایی و تاریخی ایران در طول قرونهای متمادی عبارت از این بوده است که چندین ملت و گروه از رود سیحون و جیحون تا مدیترانه یک کشور دارای یک آرمان تحت لوای عدالت و مدارا و مروت بوجود آورده و عادات و مذاهب و معتقدات هر قوم و گروه را محترم بشمارند و این رویه تا آمدن اسکندر به ایران و بعدها در زمان ساسانیان معمول و متداول بود. غوغا و هجوم عربها خواست این قاعده را برهم زند و ایران را مانند کشورهای مصر و شمال آفریقا و شام و فلسطین تبدیل به جامعه عربی بسازد، ولی تمدن و فرهنگ و آداب ایرانی که بر عربها غلبه داشت تا اندازه ای عرب را در ایران ادغام کرد و ایرانیان زبان مخصوص و مذهب متفاوت بوجود آورده و کلبه آداب و سنن خود را حفظ کرد و رادمردانی مانند رودکی و دقیقی و فردوسی و سعدی و حافظ با آثار خود فرهنگ را زنده کرده و زبان و تاریخ ایران را احیا کردند و باز مردم و گروههای مختلف از ساحل سیحون و جیحون و از قلب هندوستان تا دجله و فرات بسنن ملی خود افتخار می کردند و سلاطین ترک نژاد نسب خود را به کیشاد و کیخسرو رسانیده و خلفای عرب در زیر شمشیر و لوای ابومسلم و حسین ابن طاهر ذوالیمین و آل بویه و حسن و حسین اداره برآمده حکومت می کردند. سلطان محمود افتخار داشت که فردوسی داستان ستم و تور و فریدون و رستم و ایرج و افراسیاب و ضحاک را بسراید...

این آرمان ایرانی بودن و فرهنگی که زائیده برادری و برابری بشر و انسانیت و آدم دوستی و وطنخواهی بود و عید نوروز و عید مهرگان و شاهنامه و افکار عرفانی مولوی و سعدی و حافظ و صدها شاعر و گوینده ایرانی ششپایان آن بود ایران را یکپارچه نگاهداشته و کمک کرد که در برابر سیل سه هجوم مختلف مغولها مقاومت کرده و وزیران فاضل و دانشمندان ایرانی توانستند مغولانی نظیر شاهرخ و هلاکو و تیمور و الوغ یک را رام و تا اندازه ای به تمدن و شهرنشینی و حکومت آشنا سازند. این آرمان عقیده و فرهنگ ایرانی و مذهب شیعه باعث شد که سلاطین صفویه در مقابل تهاجم بایرداری کرده و دشمنان ایران، سلاطین آل عثمان به زبان فارسی افتخار کرده و آن را در کشور خود بفرار سازند و حتی سلاطین مغول هندوستان زبان فارسی را زبان رسمی کشور قرار داده با استفاده از نوبخ ایرانی آثار جاودانی چون تاج محل در کشور خود بوجود بیاورند...

بنابراین فکری که در ایران (که یک قسمت مهم مردمش صحرا نشین ولی دارای بهترین احساسات ایرانی دوستی و وطن پرستی هستند ولی گروهی فارسی را با لهجه ترکی آذری صحبت می کنند و ترکمن ها طرز زندگی ایشان را به تهرانی ها فرق دارد یا کردها مانند مردم اصفهان و شیراز زندگانی نمی کنند) باید یک سیستم زندگانی تحت امر حکومت مرکزی تهران بوجود آورد و هیچ توجه به خاصیت اقلیمی و جغرافیایی و زندگانی مردم نکرد فکر غلطی بود.

اتحاد کشور با دستورات بکنواخت و زندگانی یک جور بوجود نمی آید. اتحاد کشور اول در پرتو آرمان و امید و آرزوهایی که بر روی آزادی و مساوات در مقابل قانون و احترام حقوق و حدود افراد و جوامع و آزادی عقیده و احترام به مذهب و سنن گروههای مختلف ایجاد می گردد. سپس در پرتو معارف و کمک به زراعت و تجارت و ایجاد مؤسساتی که یار شاطرنه بار خاطر مردم باشند تقویت می شود. صحرا نشین که دو هزار سال گوسپندان خود را در تابستان در دامنه کوههای بلند و در زمستان در زمینهای نزدیک خلیج فارس چراند و تمام عمر در زیر آسمان شفاف و ستاره درخشان و ماه تابان خوابیده و از تماشای آن آثار طبیعی لذت روحی و جسمی برده اند با امر تهران، ده با شهرنشینی نخواهد شد. کلاه و لباس او را هم نمی توان عوض کرد زیرا اوبه آزادی و استقلال فردی خود بیشتر از هر چیزی اهمیت می دهد و حاضر نیست که خود و خانواده اش را اسیر مأمور نظامی و امنیه و مایه کرده و در یک محوطه پنجاه متری در زیر سقف عمارتهای بی اساس تابستان و زمستان خود را بگذرانند و چشم و ریه خود را بر باد داده و سپس در شهرها به کدانی با عملگی زندگانی بگذارند.

رژیم پهلوی با تصمیمی بی مطالعه و جاهلانه به اسکان ایلات یکی از بزرگترین خطاهای ارتکب شده و پس از خرج میلیونها تومان و از میان بردن هزاران سرباز و تفنگداران ایل امروز پس از شصت سال در زندگانی ایلات هیچ فرقی دیده نمی شود، جز آنکه قسمتی از حشم آنها از میان رفته و کشور امروز مجبور است گوشت و پیرو کره و شیر خشک از کشورهای دیگر وارد بکند. در صورتیکه پنجاه سال پیش نه فقط مصرف کشور تأمین می شد بلکه مقدار زیادی بناوخی خلیج فارس و عربستان و عراق و روسیه صادر می شد.

تقریباً یک سوم جمعیت ایران در آن موقع صحرا نشین و این افراد همیشه بهترین حافظ و مدافع کشور در مقابل بیگانگان بودند. در قسمت کمک به اقتصاد کشور سالانه میلیونها تومان از فروش حشم و گوشت و ماست و پنیر و کره و روغن و پشم و قالی و گلیم و جاجیم عاید می شد. جغرافیای ایلاتی در ایران شامل کلبه کشور میشود: از شمال تا جنوب از شرق تا مغرب. آذربایجان کردستان، کرمانشاهان، مازندران، خراسان، لرستان، بختیاری، فارس، بلوچستان و کرمان در فلاتهای مرتفع، در کوهستانها، دره ها، در حاشیه کویر، در کنار بحر خزر و خلیج فارس همه جا با افراد ایلات مختلف ایران روبرو می شویم. از زمان سیروس تا به امروز تاریخ ایران با زندگانی ایلات سروکار داشته است. بویراحمدیها در ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح در تنگه مرادی جلو قشون اسکندر را گرفتند. در سال ۱۳۱۰ هم سر لشکر حبیب الله خان شیبانی در همان تنگه گرفتار سواران بویراحمدی شده و اگر کمک صولت الدوله و ناصر خان نرسیده بود کلیه پنج هزار نفر سربازان در آن تنگه نابود می شدند.

در صفحه ۱۱

برای رفع شکایت آنها خواهد نمود.» محیط لاریجانی، نماینده خوار و ورامین، ابراز داشت انتقال لرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت: «خواب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع زحمت اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی ها هم باید تحمل بکنند.»

لایحه در صحن علنی مجلس به رای گذاشته شد با رأی ۸۵ نفر از کل ۹۸ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رای مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می یابد:

از چند ماه پیش که جابجایی لرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی در باره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. بر آورد تعداد افراد عشاری نیز بر اساس گفته مسافرائی صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده اند که پای پیاده در جاده ی مشهد پراکنده اند. برخی ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر بر آورد کرده اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی داند که منظور از عمران استان لرستان چیست؟ ولی گمان می رود که اکثر زمین هایی را که قبلاً در دست عشاری لربوده به رعایای ایرانی غیر کوچ نشینی خواهند داد که تجربه روستا نشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده ام که دولت در انتقال این عشاری بین آنها ی که تمایل بیشتری به راهزنی داشته و آنها ی که بیشتر مایل به یکجا نشینی بوده اند، تفاوت قائل شده است. البته نمی دانم دولت ایران چگونه توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لرها، هیچ لری نمی تواند آینده ای بدون راهزنی برای خودش متصور باشد. ۴

«کوچ و اسکان اجباری لرها»

هارت در گزارش بعدی خود ترجمه ی قسمتی از یک روزنامه را می آورد که هنوز هم خواندنش پشت آدم را از سیاست های بی رحمانه رضا خان در قبال عشاری می لرزاند.

خبرنگار ویژه کجایت جابجایی طایفه کردان جلالی به شمال شرقی آذربایجان و تلاش فاجعه آمیز و نافرمان آنها را برای رهایی از وضعیت اسف بار شان شرح می دهد:

سال گذشته ژنرال ظفر الدوله [حسن مقدم]، فرمانده سابق لشکر آذربایجان بخشی از طایفه سرناس کردان جلای را که به شجاعت معروفند خلع سلاح کرد، و آنها را در منطقه اهر ساکن ساخت. به دلایلی که هنوز روشن نیست و هیچ توضیحی در مورد آن وجود ندارد، تعدادی از خانوارهای این طایفه (در حدود ۲۰۰ نفر) با گاو و گوسفندان خود از آنجا فرار کردند و تا نیمه شب از کوههای ایواغلی در ۲۸ کیلو متری خوی گذشتند. در آنجا به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه به طرف مارخانه رفت، یکی به طرف چله خانه در حدود شش کیلو متری خوی، و یکی هم به طرف روستاهای آل قویروق و روند روانه شد. فرمانده نظامی خوی، سروان حسین خان مقدم، با شنیدن این خبر، بی درنگ با ۲۰۰ سرباز به سوی مارخانه شتافت، که در محدوده ماکو فرار داشت، و واحدهایی را هم به چله خانه و ایواغلی فرستاد. پیش از رسیدن قوای دولتی، ساکنین مارخانه راه را بر فراریان بسته بودند و جنگ سختی بین آنها در گرفته بود. پس از رسیدن قوای دولتی، درگیری شدت یافت، و از کردها چندین کشته و مجروح بجای ماند، و از جمله ۳۰ زن و بچه به اسارت درآمدند، و بقیه موفق به فرار شدند. در همین حین، یک سر جوخه و یک سرباز که برای انجام مأموریت کاملاً متفاوتی به روستای حیدرآباد رفته بودند در راه با آن نه مرد و یک زن کرد مواجه شدند که ناخاف به آنها حمله کردند. سر جوخه پشت یک تخته سنگ پناه گرفت و به مدت دوساعت با مهاجمان جنگید، و هفت نفر از مردان وان زن کرد را به هلاکت رساند، و دو کودک دیگر را به فرار گذاشتند. گروه سوم که راه آل قویروق و روند را پیش گرفته بودند، به روستای روند حمله کردند و دام واحشام مردم را به غارت بردند. ساکنان روستای روند از روستای همسایه کمک خواستند. در میان کسانی که از روستای مجاور به کمک آمده بودند جوان ۳۰ ساله ای به نام ابراهیم آقا طاهری بود گروهی از روستاییان را برای تعقیب راهزنان رهبری کرد. ولی وقتی به آنها رسیدند، روستاییان که به رگبار گلوله عادت نداشتند، وحشت زده پراکنده شدند، و رهبر جوانشان را زیر آتش گلوله ها تنها گذاشتند. او جانانه با کردها جنگید، و چهار نفر از آنها را به هلاکت رساند، ولی نهایتاً ناجوانمردانه از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در همین حین، نیروهای کمکی ارتش سر رسیدند. چند نفر از فراریان کشته و چند نفر دیگر اسیر شدند...

زنان و کودکان اسیر را با اسکورت نظامی به همانجایی برگرداندند که برای اقامت دائم انتقال یافته بودند. مردانشان را نیز به دست دادگاههای نظامی خواهند سپرد. شجاعت نیروهای نظامی در خور تحسین و تقدیر است. ۵

هارت با ابراز نظر ذیل به گزارش خاتمه می دهد: این حکایت، که مسلماً قسمت هایی از آن اغراق آمیز و نادرست است، و همچنین اشارات دیگری که در مطبوعات ایران به سیاست دولت برای اسکان عشاری شده است، من را بر آن داشت که طی نامه ای رسمی به وزارت خارجه ی ایران در باره تلاش هایی که برای اجرای این سیاست صورت گرفته، سؤال کنم. در پاسخ به من گفته اند که آمار و ارقام دقیق آن را از وزارت داخله می پرسند و در موقع مقتضی به سارت اطلاع می دهند. منبع دیگری برای کسب این آمار و ارقام نمی شناسم. این آمار و ارقام مسلماً در تخمین موفقیت آنچه که غالباً «سیاست شاه در قبال عشاری» نام گرفته است، بسیار جالب توجه و مفید خواهد بود.

در پاسخ به نامه هارت، محمد شایسته، مدیر اداره اروپا و آمریکای وزارت خارجه، نامه ای ارسال کرد که هیچ آمار و ارقامی در باره جابجایی عشاری و خانواده هایشان در آن نیامده بود. ۶ (۱)

از قول نی. ویلکینشن (E. Wilkinson) «باتکدار برجسته خارجی» در تهران و رئیس بانک شاهنشاهی ایران که متعلق به بریتانیا بود، می نویسد: «ارتش خرج مالیات های کشور را به طور منظم جمع کند - که البته اندک و ناچیز است - اما افزایش درآمدهای مالیاتی خیلی بیشتر از هزینه های نگهداری ارتش است.»

از سخنرانی دکتر سموئیل ام. جردن (Samuel M. Jordan) رئیس کالج امریکایی تهران در مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان در سال ۱۹۲۲ که هارت آن را گزارش کرده است می توان شناخت بیشتری از نظرات برخی معاصران رضا شاه در باره سیاست های او در قبال عشاری و متحد ساختن کشور پیدا کرد: «سی سال پیش که به ایران آمدم، نظام ارباب و رعیتی در اوج خود بود. هر ایل و طایفه ای برای خودش رئیس داشت که از دولت مرکزی حساب نمی برد. حالا وارد عصری جدید شده ایم. تحت رهبری توانای اعلیحضرت پهلوی، شاهنشاهی ایران (کف زدن حضار) هم اینک کشور دارای یک دولت مرکزی قدرتمند و موفق است. هم اینک ایران ملتی متحد، دولتی واحد، کشوری واحد، و حاکمی واحد دارد. در نتیجه این اتحاد سیاسی، که با فداکاری شاهنشاه به دست آمده، اختلافات قدیمی از میان رفته است.» ۲

هارت اشاره می کند که همه ناظران خارجی با جردن موافق نبودند. برای مثال، او نظرات پروفیسور ارنتس هرتسفلد (Ernst Hertzfeld) را، که ایران شناسی برجسته بود، ذکر می کند. «عواقبی» که هر سفند به آنها اشاره دارد تا سال ۱۹۲۹ به خوبی آشکار نشد: «این نظام دارد مراجع قدرت مستقر و دیر پای کشور را نابود می کند، بدون آنکه هیچ چیز دیگری جایگزین آنها سازد. همه جای ایران شاهد نابودی سازمان یافته ی سنت ها و احساسات مذهبی است، که نتیجه اش پدید آمدن شکافی است که عواقب آن یک روز آشکار خواهد شد. زیرا، متأسفانه، هر عملی ناکر بر عواقبی دارد.»

«کوچ و اسکان اجباری عشاری لر و عرب»

سیاست رضا شاه در ارتباط با عشاری و متحد ساختن ایران، با وحشیگری و غارت اموال یک چهارم از جمعیت کشور همراه بود. ارتش رضا خان در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ بر عشاری آذربایجان چیره شد، زمین هایشان را مصادره، و مال و اموالشان را غارت کرد. البته سیاست رضا شاه در قبال عشاری فقط به انقیاد آنها و غارت اموالشان ختم نمی شد. دیوید ویلیامسن (David Williamson)، کار دار سفارت آمریکا، در سال ۱۹۲۹، اطلاعاتی در باره کوچ اجباری عشاری از لرستان و سایر مناطق ایران به دست داده است: «دقیقاً معلوم نیست چند نفر مجبور به کوچ شده اند. در مطبوعات آمده است که ۱۱۰ خانوار، یا تقریباً ۶۰۰ نفر، را به روستاهای قزوین کوچ داده اند. ولی از اخبار منابع دیگر چنین بر می آید که تعداد رانده شدگان به مراتب بیشتر از چیزی است که گزارش کرده اند... می گویند که وضعیت رانده شدگان اسفناک است.» ۳ هارت در گزارش مورخ ۱۹۳۱ فوریه خود از هزاران مرد و زن و پیرو جوان و کودک می گوید که مجبورشان کرده بودند صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا نقاط دور افتاده خراسان یا پای پیاده طی کنند، که باد آور کوچ های اجباری دوران استالین در اتحاد شوروی بود.

شب اول فوریه ۱۹۳۱، وقتی تقی زاده، وزیر مالیه، لایحه ای «دو فوریتی» جهت تخصیص ۵۰ هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارایه داد، بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبوره فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران تن از افراد عشاری، البته آمار دقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دور افتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته اند نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تسلیم لایحه مزبور به مجلس اطلاعاتی در باره کوچ اجباری لرها که مدتها در هاله ای از ابهام بود، به دست داد. در بخش توضیحات صورت جلسه مجلس را در این باره بعنوان «سند» می آورم | روزنامه اطلاعات تهران از قول یاسانی، وکیل مجلس، در این ارتباط نوشت: «لرها بی را که جابجا شده اند سربار رعیت ها کرده اند.» او افزود: «طبق گزارش ها، شکایات متعددی در باره کوچ اجباری لرها، پرداخت نشدن جیره شان، هزینه حمل و نقل و هزینه های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیر توضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه های آن کیست. مایلیم بدانم کدام وزارتخانه به این شکایات رسیدگی می کند، و مرجع ذیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمائید مبادی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می گویند این اعتبارات مصوبه آن طور که باید هزینه نمی شود.» روزنامه اطلاعات همچنین از قول یاسانی می افزاید: «مثلاً شتر دارها به تمام مقامات شکایت کرده اند و به آنها جواب تا حال داده نشده. می خواست توضیح بدهند که سر و کار این شتردارها با که است. با وزارت جنگ است یا وزارت مالیه؟» تقی زاده در پاسخ به سئوالات یاسانی گفت: «مخارج تحت نظر مأمورین لشکری و کشوری می شود. یک عده از الوار به خراسان و عده ای به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوز جابجا نشده بودند که حالا شده اند و اشخاص برای تهیه رابورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریزمخارج را می فرستند. در بدو امر یک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکنند اراضی تهیه شده و بذر و تخم و گاو در خراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوار که به زرنند و ساوه و خوار کوچانده شده اند، طبیب فرستاده شده و شیروخورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوشتین داد و بعد هم اعیانی برای آنها خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای رفع مرض آنها اعزام داشته است ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قاپو شوند و هیچ مانوس به خانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند و البته هم خواهند شد و شکایت شتر دارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود و مأمورین محلی هم مراقبت



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

بیشتر از سلاطین ایران از ابلاط بودند و در تمام جنگها از زمان سیروس تا قیام مشروطیت و امروز در جنگ علیه عراق بیشمرگان کرد و عرب و لراز خود دلآوریا نشان داده و بسیاری از آنها جانشان را فدای کشور کردند. پس از انقلاب مشروطیت و فتح تهران بدست بختیاریها، عده ای از جوانان ابلاط مخصوصاً بختیاریها و کردها و قشقائی ها و بلوچها به نمایندگی مجلس انتخاب شده و صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری چند مرتبه نخست وزیر شد و افرادی مانند سردار محتشم و امیر محتشم و امیر مفتخ و سردار ظفر بختیاری به حکومت اصفهان و یزد و کرمان منصوب و رؤسای کردها مانند آصف و سالار سعید و زنگنه به نمایندگی مجلس رسیدند و عده زیادی از جوانان ابلاط مختلف در تهران و مختار بودند. منتها همیشه در موقع جنگ عده ای تفنگدار برای کمک بدولت اعزام می داشتند و سالیانه یکی از خانها که از طرف دولت برای حکومت ایل معین می شد، مالیات ایل را جمع کرده و تحویل مأمورین مالی می داد.

۱- خان و کلاتران - این دسته گذشته از حشم و اغنام دارای دهات و زمین و مستغلات در منطقه ایل و در شهرهای نزدیک مانند تبریز و اصفهان و سمنان و کرمانشاه و شیراز و مشهد و بروجرد و خرم آباد و اهواز بودند. اغلب خان ها و خانزادگان در تهران و شهرها ساکن و در کارهای دولتی و اجتماعی و تجارتهای شرکت داشتند. تا دوره هشتم مجلس عده ای از ترکمن و کردستان و لرستان و بختیاری و قشقائی در مجلس به نمایندگی ایل با شهرهای نزدیک به بیلاق و قشلاق انجام وظیفه می کردند. بعد از دوره هشتم رضا شاه اجازه نمی داد که کسی از میان ابلاط انتخاب شود. ولی پس از سوم شهریور ورق برگشت و در دوره چهاردهم امیر جنگ و احمد قلی صمصام از بختیاری، صدر قاضی و آصف و سمنان از کردستان محمد حسین خان قشقائی از فیروز آباد و ذوالفقاریها از زنجان، محمد آخوند از ترکمن صحرا، ریگی از بلوچستان، ظفر السلطان از بروجرد و لرستان به مجلس راه یافتند. این افراد عموماً تحصیل کرده و وطن پرست و خدمتگزار و مورد احترام همه بودند. علاوه بر مجلس، پس از سوم شهریور مرتضی قلی خان به حکومت بختیاری، جهانشاه پسرش به حکومت کرمانشاه و کرمان، هرما احمدی به حکومت بروجرد، امیر حسینخان پسر سردار ظفر به معاونت نخست وزیر و وزیر مشاور اشتغال داشتند و بالاخره محمد رضا شاه در ازدواج دوم ثریا اسفندیاری دختر یکی از خانهای بختیاری را به همسری انتخاب نمود و بعد او را طلاق داده و با فرح دیبا ازدواج کرد. ناصر خان قشقائی چندین سال ستاور و مشاور دکتر مصدق و برادرانش خسرو خان و محمد حسین خان نماینده مجلس و عناصر فعال خدمتگزار کشور بودند و خسرو خان و دکتر عبدالله پسر ناصر خان جانشان را در راه مبارزه فدا کردند.

۲- کدخدایان و ریش سفیدان ایل - این گروه بعد از خانها مسئول کارهای ایل و هر یک دارای مقداری حشم و کارشان دامپروری و قالی و کليم و جاجیم بافی می باشد و سالیانه مالیاتی به خان می پردازند. بیشتر این گروه همراه ایلخانی ایل و در کارهای مشاور و مجری اوامر هستند.

۳- افراد ایل - این گروه که شامل نود در صد ایل هستند مسئول دامپروری و امنیت و پاسانی دستگاه خانها هستند یا در دهاتشان بکار زراعت و جمع آوری محصول مشغول می باشند یا در خدمت نظام کشور با شرکت نفت یا سایر مؤسسات بکار مشغول هستند. قبل از دوره سلطنت رضا شاه عده ای از افراد شغلشان راهزنی یا غارت دهات بود. بعدها بیشتر وارد قشون در شهرها مشغول کسب و زراعت شدند. امروز هم پاسدار و سرحد دارهای محلی در خوزستان و لرستان و کردستان و فارس و اصفهان بیشتر افراد ایل هستند.

تا قبل از دوره رضا شاه خانهای بختیاری و کرد و قشقائی و سایر ابلاط از طرف دولت به حکومت ایل و شهرها انتخاب می شدند. بختیاری های پس از استقرار مشروطیت تا سال ۱۹۲۲ هر سال در اصفهان در باغ امیر مجاهد بختیاری جرگه ای کرده و حکومت های اصفهان و بختیاری و یزد و ملایر و کرمان و اراک را بین خود تقسیم کرده و سپس از دولت می خواستند که احکام رسمی برای آنان صادر کند.

سایر ابلاط لرها و قشقائی و کرد هم همیشه بوسیله رؤساء و خانهایشان اداره می شدند. از سال ۱۳۰۵ به بعد رضا شاه شروع کرد بتدریج بساط خانها را بپوشاند. ابتدا سرلشکر احمد آقا (سپهدار امیر احمدی) و سر تپ شاه بختی خلع سلاح الوار را شروع کرده و پس از جنگهای متمادی و تسلیم سران الوار و تأمین آنها از طرف احمد آقا با وضع نگیینی کلیه سران و خانهای ایل در حالی که میهمان فرمانده لشکر بودند به قتل رسیدند و این عمل چندین سال جنگ و خونریزی را در لرستان ادامه داد.

سپس به سر وقت خزعل در خوزستان رفت و بطوریکه در گفتار دیگری دیدیم بدستبختیاری انگلیسها خزعل را هم از میان برده و خوزستان تحت حکومت دولت مرکزی قرار گرفت.

در کردستان هم پس از چندین سال دولت توانست نفوذ خانها را از میان ببرد ولی هیچگاه قدرت حکومت مرکزی مانند سایر نقاط کشور متمرکز نشده است. در جنگ عراق لرها و کردها و عربهای خوزستان فداکاری و جانفشانی بی نظیر از خود نشان دادند.

خوابین بختیاری و قشقائی در خوزستان دارای تمول و درآمد زیاد بودند در منطقه ی نفوذ خود دستگاه مجلل و مفضلی برپا کرده و از حیث قدرت و جاه و جلال از سلاطین قاجاریه در تهران دست کمی نداشتند و گاهی این قدرت بقدری زیاد میشد که موجب ترس شاه وقت شده و با حيله و دسيسه رئیس مقتدر ایل را به قتل می رساند یا در تهران تحت نظر نگاه می داشتند. به امر ناصر الدین شاه، ظل السلطان حسینقلی خان رئیس ایل بختیاری و برادرش را در اصفهان به قتل رساندند و مرتضی قلیخان بختیاری نواده حسینقلی خان تا مرگ ناصر الدین شاه در تهران جزو ملتزمین و از آجودانهای شاه بود.

هنگام مشکلات حکومت مرکزی، همیشه ابلاط با اعزام تفنگدار و مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی حکومت مرکزی را یاری می دادند. ابلاط ایران در جنگهای آغا محمد خان و فتحعلی شاه با روسها و در فتح هرات رل بزرگی بازی کردند.

بختیار بها عامل بزرگ خلع محمد علی شاه و دفاع کشور در مقابل سالارالدوله و شعاع السلطنه بودند. قشقائی ها هنگام جنگ بین الملل مدتها در مقابل قشون مهاجم انگلیس مقاومت کرده و نگذاشتند که فارس را اشغال بکنند. ایلخانی بختیاری در تابستان در چقاخور که یک مرتع بسیار وسیع که در یکصد میل اصفهان واقع بود خیمه و خرگاه خود را برپا کرده و بامور ایل و کارهای املاک خود رسیدگی می کردند.

مگر من در چقا خوره ملاقات مرتضی قلیخان ایلخانی وقت رفته و از میهمان نوازی و محبتهای او بهره مند می شدم. خود خان در چادربسیار بزرگی که در وسط صدها خیمه و خرگاه قرار داشت همه روزه جلوس می کرد. در اطراف چادرعده ای صندلی قرار گرفته و در وسط قالی های زیبای بختیاری گسترده و خان در صدر مجلس و میهمانها در اطراف او می نشستند. پهلوی خان روی زمین یک نفر منشی با کاغذ و قلمدان نشسته و او امر خان را ثبت می کرد.

در اطراف چادرخان چادرهای خواب او و منزل قراولان و فرآشان و منشیها، مأمورین مالیه و غیره برپا بود. کمی دورتر سراپرده ی خانواده خان و میهمانان و آشپزخانه و چادر کلفت ها و آشپزها و سایر کارکنان اندرون دیده می شد.

بی بی ماه بیگم زن مرتضی قلیخان دارای آشپزخانه و فراشخانه و منشی و قراول جداگانه بود.

در دستگاه ایلخانی بختیاری سازمانهایی از قبیل قراولان مخصوص، منشی و پیشکار، تفنگداربانی، مأمورین وصول مالیات، میر آخورها، اسلحه داربانی، تحویلدار، محاسبین و مأمورین سرپاگیری وجود داشت.

کلیه این افراد از محل درآمد حکومتی خان بهره مند می شدند. ایلخانی از حشم و دهات، عبورگله و کوفسند هنگام بهار و پاییز مالیات و باج راه می گرفت. کلیه دعاوی حقوقی و جزائی و مجازات و تنبیه گناهکاران در محضر خان به نمایندگانش حل و فصل می شد و پس از صدور حکم معمولاً برنده دعوا صدی پنج "حق الحکومه" می پرداخت.

ایلخانی معمولاً مبلغ کمی از این مالیات را به تهران می فرستاد و مابقی آن خرج دستگاه عریض و طویل او می شد. در دوره رضا شاه، وزارت کشور حقوقی برای ایلخانی و ایل بیگی معین کرده بود. ولی کتاف کی دهد این باده ها به مستی ما. هر که در بختیاری حکومت داشت کما فی السابقی از محل جرائم، مداخل بهره کافی برمی گرفت. خانهای بختیاری و قشقائی و کرد عموماً متمول و دارای دهات و مستغلات زیاد بودند. صمصام السلطنه و مرتضی قلیخان پسرش علاوه بر دهات چهارمحل بختیاری و خوزستان و خمین و کمره، قسمت مهم خیابان اسلامبول و فردوسی را در تهران مالک بودند.

سردار اسعد و امیر مجاهد و سردار فاتح و بی بی مریم و سردار جنگ و سردار اشجع و سایر خانها دارای املاک و اموال زیاد در اصفهان و بختیاری بودند و علاوه بر بختیاری مالک سه در صد سهام شرکت نفت جنوب و از این رو عایدات خوبی سالانه برمی داشتند.

ایلات ایران علاوه بر عادات و رسوم قبیله کلیه سنن و آداب ملی ایران مانند نوروز و جشن مهرگان، چهارشنبه سوری و غیره را بهتر از شهرها بر گزار می کردند. صفات میهمان نوازی، جوانمردی و حمایت از ضعیف که یادگاری از یاران قدیم بود در میان ایلات باکمال دقت و اشتیاق معمول و متداول بود. بسا اتفاق می افتاد که هنگام شب بر در چادر خانواده فقیری توقف می گردید با کمال مهربانی از شما پذیرائی کرده و هنگام جدائی اگر خواستید پولی به آنها بدهید آن را بکنوع توهین تلقی می کردند. در میان ایلات شاهنامه فردوسی مهمترین کتاب بود. کمتر چادر یا خانواده ای را بدون کتاب شاهنامه می بینید. هنگام شب بکنفرنقال در چادرمعمومی برای مستمعینش با لحن و صدای مخصوص اشعار شاهنامه را قرائت می کرد و دیگران با دقت گوش می دادند. در قهوه خانه ها و کلیه مجامع عمومی خواندن شاهنامه جزو وظایف نقالان و درویشان بود.

وقتی در چهار محل بختیاری یا قشقائی هر وقت از میزبان کتاب می خواستید کتاب شاهنامه اولین کتابی بود که به شما می دادند. هنگام جنگ و حمله تفنگداران بختیاری و قشقائی و بویراحمدی به آواز بلند اشعار حماسه شاهنامه را خوانده و رفا را به حمله تشویق می کردند.

«سیاست فشار رضا شاه و غائله ۱۳۰۸»

سیاستهای فشار و حکومتهای نظامی در برخی از شهرها و در میان بعضی از طوایف ایلات موجب شد که در سال ۱۳۰۸ یک مرتبه از قشقائی، بویر احمدی، ممسنی، بختیاری چهار لنک و هفت لنک و لرستان زمینزه ی مخالفت با رژیم رضا شاه شروع شود. تا مستوفی الممالک در رأس کار بود روی ارادت و اعتمادی که رؤسای ایل قشقائی و بختیاری به او داشتند همیشه راه مذاکره و مسالمت و سازش باز بود و ابلاط هم بطرز کج دار و مریز با حکومت کنار می آمدند ولی پس از کناره گیری مستوفی که قدرت بدست تیمور تاش و نظامی ها افتاد، یک مرتبه رشته از کف مأمورین بیرون رفته و در سرتاسر جنوب و مغرب کشور آتش طغیان و شورش بلند شد. در جنوب قشقائی ها و بویر احمدی ها و ممسنی ها شروع به طغیان کرده و با عده ای نزدیک پنج هزار نفر شهر شیراز را محاصره کردند. با آنکه در آن موقع چهار نفر افسر از شاه بختی، زاهدی، محمد حسین میرزای فیروز، ابوالحسن خان زند با عده زیادی سرباز در شیراز بودند کاملاً در محاصره قرار گرفته و راه آذوقه و خوراک مردم سدود گردید و دولت در تهران به هیچوجه وسیله ای برای کمک به شیراز نداشت. این بود که رضا شاه، صولت الدوله و ناصر خان را که هر دو در زندان بودند از زندان بیرون آورده و از آنها تقاضای کمک کرد. پدر و پسر به فارس رفتند و شاه کلیه مأمورین صارم الدوله والی فارس و افسران ارشد را احضار کرد. صارم الدوله چندی در حبس شهربانی بود و با پرداخت مبلغ زیادی از قید آزاد شد. سر تپ محمد حسین فیروز و سر تپ فضل الله خان زاهدی را محاکمه و فیروز

را از قشون خارج و چون بیگناه بود پس از چندی از زندان آزاد شد. ولی زاهدی محکوم به حبس ابد شد.

بطوری که فیروز برای من نقل کرد: چند شب پس از مراجعت از شیراز یک شب پدالان خان پیش خدمت رضا شاه به منزل او که جنب قصر سلطنتی بود آمده و اظهار می دارد اعلیحضرت احضار فرمودند فیروز فوراً لباس نظام بر تن کرده و با عجله به قصر مرمر می آید. شاه در وسط باغ کنار درخت چناری ایستاده و تا فیروز می رسد با مهربانی از او می پرسید. در فارس چه خبر است، انگلیسها چه رلی در این ماجرا دارند؟ فیروز در جواب می گوید که بیشتر مشکلات در نتیجه حکومت نظامی در ممسنی و بر داشتن صولت الدوله از ریاست ایل قشقائی است. علاوه مأمورین نظامی با عادات و سنن قبایل آشنا نیستند و بعضی از آنها هم متعدی هستند و متأسفانه لشکر فارس در اداره ایلات دخالتی نداشته و مأمورین مستقیماً از طرف وزارت جنگ کشور انتخاب می شوند. شاه در جواب می گوید بیعرضگی شما هاست.

سپس موضوع را عوض کرده و می گوید از عمو اوغلی چه خبر داری؟ فیروز ملذت سوال نمی شود می گوید: قربان سر تپ ناصر الدوله مأمور کرمان شده و چاکر خیری ازو ندارم. شاه حرفش را قطع کرده می گوید: مقصودم احمد میرزا است از او چه خبر؟ فیروز یکه خورده و اظهار می دارد: «قربان از زمانی که او از ایران رفت من هیچگونه خبر و ارتباطی با او نداشته و ندارم». شاه او را مرخص کرده و فردا او را توقیف و محاکمه می کند و هنگامی که از زندان بیرون آمد همیشه تحت نظر بود.

سر تپ فضل الله خان زاهدی را از قشون اخراج و به حبس ابد محکوم کردند ولی بعدها مورد عفو واقع شد تا سوم شهریور در تهران نمایندگی اتومبیل "فورد" را داشت و بعد بطوریکه خواهیم دید رل مهمتی در ریاست ایران بازی کرد. در لرستان، الوار، شهرهای بروجرد و خرم آباد را محاصره کرده و سرلشکر احمد آقا که بنام "قصاب لرستان" معروف شده باز مأمور قلع و قمع یاغیان شد. الوار او را هم محاصره کرده و بالاخره دولت شاه بختی را به کمک فرستاده و با انداختن اختلاف بین سران ایل و جلب عده ای از آنها مخصوصاً سردار رشید و تأمین و وعده وعید توانستند شهرهای بروجرد و خرم آباد را از محاصره نجات داده و سپس سرلشکر احمد آقا با سران ایل به قرآن سوگند خورد و آنان را تأمین کامل داد و سردار رشید و همراش را دستگیر بدون محاکمه اعدام کرد. مخیر السلطنه هدایت در خاطرات و خطرات می نویسد: سپید احمدی قرآن را مهر کرده بود تأمین داده بود سران الوارزند او آمده بودند، همه را بدار زدند.

ادمکنی و خوریزی در لرستان بقدری شدید بود که رضا شاه "احمد قصاب" را احضار و دستور داد که بعد از لرستان هیچگونه مقام فرماندهی به او رجوع نشود. چندی بعد او را بدرجه سپهبدی ارتقاء و مأمور "پرویش اسب و دام داری کرد.

سپهد شاه بختی می گفت که احمد آقا تمام دارائی خوانین لرستان را مصادره کرد و رضا شاه به شاه بختی دستور می دهد که صورتی از مآخودی و مصادره و غارت اموال خوانین تهیه کند. پس از آن که شاه بختی صورت را برای دفتر مخصوص می فرستد، احمدی مجبور می شود پول نقد و طلاها و جواهرات مصادره از لرستان را تحویل شاه بدهد. با وصف این در سوم شهریور احمدی یکی از متمولین تهران بود و روز نامه ها تعداد مغازه و خانه و مستغلات او را از روی تعداد کتاتور برقی نزدیک به هزار دستگاه صورت دادند. (۲)

«علل اینکه رضا خان بعد از فاجعه لرستان به امیر احمدی "احمد قصاب" غضب می کند حسین مکی در کتاب خاطرات خود اینگونه آورده است:

در دوره یازدهم دوم تبه سپهد امیر احمدی به سمت وزیر جنگ در کابینه های عبدالحسین هژیر و ساعد مراغه ای به مجلس معرفی شده بود. هنگام طرح برنامه دولت هژیر نسبت به حکومت اختناق و دیکتاتوری، حایری زاده و من مطالب تندى گفته بودیم

پس آنکه مخالف و موافق در چند جلسه صحبت کردند و دولت هژیر بر این اعتماد گرفت و جلسه خانمه یافت در سر سرا با سپهد امیر احمدی مواجه شدم و خواست که چند دقیقه با من به طور خصوصاً آره کند.

در کناری روی میل نشستیم. وی گفت: «شما خیال می کنید من با حکومت دیکتاتوری موافقم و از دوران گذشته دل خوشی دارم؟! من یکی از هم قسمهای رضانشاه در ایجاد کودتای ۱۲۹۹ بودم و در ادواری که فرمانده لشکر غرب و لرستان بودم با فداکاری شب و روز خود را صرف امنیت آن خطه کردم. راه خوزستان را از طریق خرم آباد گشوده و امن و عسایر یاغی را سرکوب کردم و همواره مورد تشویق رضانشاه بودم، تا آنکه برای یارهای در خواستهای اداری تقاضا کردم اجازه دهند یکی دو روز به تهران بیایم و شرفیاب شوم. شاه تلگرافی اجازه داد. به محض ورود به تهران و زدودن گرد راه عازم دربار و فوراً به حضور پذیرفته شدم. تقاضاهایی که در باره ی لرستان و ارتش داشتم بیان کردم.

شاه با کمال مهربانی و عطوفت، هر چه می خواستم موافقت می کرد. پس از آن که تمام مسائل به نظر ایشان رسید. با اظهار رضایت کامل از خدمات من و وعده اعطای نشان مرا مرخص کرد. هنگامی که می خواستم از اطاق دفتر شاه خارج شوم چون رفتار شاه را نسبت به خودم فوق العاده محبت آمیز دیدم عرض کردم قربان اجازه می فرمائید یکی دو روزی در تهران بمانم و به کارهای خانوادگی رسیدگی کنم؟

در بادی امر شاه گفت نه، وجود شما در لرستان ضروری تر است بعداً ممکن است مرخصی به شما داده شود. سپس تأملی کرد و لحظه ای ساکت ماند و بعد گفت: مانعی ندارد، دو روزی در تهران بمانید سپس به لرستان بروید.

روز بعد به ملاقات چند نفر از شخصیتها و امرای ارتش منجمله داور وزیر دارایی رفتم. روز دوم توقیف در تهران که از بازدید بعضی دوستان،

در صفحه ۱۲



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

زردیک غروب به خانه مراجعت کردم که فردا صبح زود به صوب لرستان حرکت کنم اطلاع یافتیم که از دربار چند بار تلفن کرده‌اند که در اولین فرصت شرفیاب شوم، امر فوری است.

بلافاصله راهی دربار شدم و سؤال کردم اعلیحضرت همایونی با من امری داشتند؟ گفتند آری هم اکنون منتظر شماست. به اعلیحضرت خبر دادند و به حضور رفتم.

وقتی وارد دفتر شاه شدم قیافه‌ی شاه به قدری غضبناک و حالت چشمش طوری خشمگین بود که تا آن ساعت چنان خشم و غضبی ندیده بودم. شاه از پشت میز پر خاست و هفت تیر خود را که روی میز گذارده بود برداشت و به طرف من آمد و بلافاصله شروع کرد به فحاشی مادر... زن فلان... و دست‌های هفت تیر را در دست گرفت و با لوله آن محکم به سینه من کوفت و می‌گفت همین جا تو را به درک می‌فرستم، حالا به فکر زمینه‌سازی برای خود افتاده‌ای! تو را همین حالا خواهیم کشت.

من همچنان به حالت احترام دست بالا ایستاده و شهادت خود را گفتم. ناگهان به فکر رسید که تا آن مهربی را پرسم، عرض کردم حال که باید تصدق شوم بدانم علت می چیست و چه گناهی از فدوی سر زده است. شاه گفت تقصیر چیست؟! به فکر زمینه‌سازی افتاده و این طرف آن طرف می‌روی! گفتم از این که تصدق شوم هیچ حرفی ندارم و خود را فدایی اعلیحضرت همایونی و اعلیحضرت را ولی و پدر و همه چیز خود می‌دانم و هر طور اراده فرموده عمل بنمایم ولی فدوی کوچکترین تقصیری ندارم و درباره‌ی باز دیدهایی که کرده بودم شرحی بیان کردم. شاه خشمش فرونشست و هفت تیر را روی میز گذاشت و گفت فردا هم دیگر لازم نیست به محل مأموریت خود بروید، در تهران بمانید تا تکلیف را روشن کنم و مرا مرخص کرد.

در حالی که بر اثر ضربات لوله‌ی هفت تیر به شدت سینه‌ام درد می‌کرد به خانه آمدم. چند روزی مطلقاً از خانه خارج نشدم و همواره مترصد بودم که هم اکنون حکم زندانی شدنم صادر خواهد شد. تا یک هفته در تگرانی بسر بردم تا آن که حکمی از ستاد ارتش بدستم رسید که از این تاریخ به سرپرستی ریاست اصلاح‌نژاد اسب ارتش منصوب می‌شوید. قبلاً این پست بدست سروانی اداره میشد به من داده شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در این سمت باقی بودم.

سپهبد امیراحمدی سپس خطاب به من ادامه داد:

«پس بدانید که اگر حکومت دیکتاتوری برای تمام مردم بد است برای امتثال من بدتر است زیرا در چنین حکومتی می‌توان با گزارش یک نفر معترض خانواده‌ای را نابود کرد و من هیچ‌گاه موافق با دیکتاتوری نیستم و بیشتر از شما از دیکتاتوری وحشت دارم.»

برای مزید اطلاع خوانندگان باید یادآور شوم که وقتی در مجلس دوره‌ی پنجم مدرّس و اقلیت نسبت به اعمال سردار سپه اعتراض کردند و وی به حالت قهر و اعتراض کنار گرفت، همین امیراحمدی که فرمانده لشکر غرب بود به مجلس تکراری مشاوره و مجلس را تهدید کرد که اگر سردار سپه از کار کنار برود تکراری را اشغال خواهیم کرد!

سپهبد امیراحمدی در ۱۲۶۹ در تهران متولد شد، در قراقرخان مراحل ترقی نظامی را طی کرد، در کودتای ۱۲۹۹ متحد رضاخان بود و پس از کودتا به فرماندهی لشکر غرب منصوب شد. در شهریور ۱۳۰۴ رئیس ژاندارمری شد، در ۱۳۰۸ به سپهبدی رسید. به دنبال خشم رضاشاه از تمامی مناصب نظامی‌ش برکنار شد. علت واقعی بی‌مهری رضاشاه این بود که به وی خبر رسیده بود که امیراحمدی در مأموریت‌های جنگی لرستان خزان بی‌شماری به دست آورده بود و برخلاف امیر لشکر عبدالله خان امیرطهماسبی که تمام دارائی و زر و زیور و نقدینه‌ی اقبال‌السلطنه ماکوئی را در طبق اخلاص قرار داده تقدیم سردار سپه نموده بود، او از تقدیم پیشگی آن همه جواهرات و اثاثیه‌ی گران‌قیمت به رضاشاه خودداری نموده و آنرا برای خویش اندوخته بود. امیراحمدی تا زمان سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ در ارتش صاحب شغل نظامی نبود. به هیچ وجه او را در مسائل نظامی مداخله نمی‌دادند. در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه او را دعوت به همکاری کرد و از گذشته اظهار ندامت نمود. وی را فرماندار نظامی تهران نمود و در آذرماه همان سال در ترمیم کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی عهده‌دار وزارت کشور شد. در آن ایام به علت اشغال ایران از طرف قوای عیثیه‌کنشور از لحاظ خوارو بار در مضیقگی شدید قرار داشت. تلاش امیراحمدی برای بهبود وضع نان شهر به جانی نرسید. با سقوط کابینه‌ی فروغی، امیراحمدی کنار رفت. در دیماه ۱۳۲۱ در ترمیم کابینه‌ی قوام‌السلطنه وزیر جنگ گردید و در ماجرای ۱۷ آذرماه همان سال که منجر به آتش زدن خانه‌ی قوام‌السلطنه و غارت کردن دکان‌ها و مغازه‌ها شد، به حکومت نظامی تهران و فرماندهی پادگان مرکز رسید و از ادامه‌ی اغتشاش و هرج و مرج جلوگیری نمود. پس از سقوط قوام‌السلطنه ریاست دولت به عهده‌ی سپهبدی قرار گرفت. در تمام مدت نخست‌وزیری سپهبدی وزیر جنگ بود. در کابینه‌های زودگذر ساعد و بیات، صدر، حکیمی سمتی نداشت، اما در ارتش بازرسی نواحی را داشت. در ۱۳۲۴ بر اثر پافشاری و استقامت شاه وارد کابینه‌ی قوام‌السلطنه شد و در چهار کابینه‌ی او عضویت داشت، ولی به علت ناسازگاری با خواسته‌های قوام‌السلطنه که تحریکات شاه عامل ناسازگارش بود از کابینه اخراج شد و جای خود را به محمود جم داد.

در ۱۳۲۶ در کابینه‌ی حکیم‌الملک وزیر کشور و در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر وزیر جنگ و در کابینه‌ی ساعد همچنان وزیر جنگ بود. در ۱۳۲۸ مجلس سنا تأسیس یافت، بازنشسته شد و مقام سناتور انتصابی گرفت و تا زمان مرگ قریب ۱۶ سال این مقام تشریفاتی را عهده‌دار بود.

در طول حیات خود هشت بار وزیر جنگ، دو مرتبه وزیر کشور، پنج نوبت فرماندار نظامی تهران، دو بار فرمانده کل ژاندارمری و سال‌ها فرمانده لشکر لرستان و آذربایجان بوده است. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و وزیدن نسیم آزادی و حلول دموکراسی نسبی، مورد انتقاد مطبوعات قرار گرفت؛ مخصوصاً روزنامه‌های چپ‌گرا حملات سختی به او نمودند و از قساوت‌های او آدمک‌هایش در لرستان داستان‌ها به رشته تحریر در آوردند و از ثروت و املاک و مستغلات او در تهران افسانه‌ها ساختند. امیراحمدی در مقام دفاع برآمد. چه در مجلس و چه در مطبوعات به پاسخ‌گویی برآمد.

امیراحمدی در ۱۳۴۴ در اثر ابتلاء به سرطان درگذشت. او یکی از متمولین درجه‌ی اول ایران بود و مستغلات زیادی در تهران داشت. در ورامین املاک مزروعی زیادی داشت. مردی بود کم‌سواد، متهور، جسور، بی‌رحم، قلدر، جدی، وظیفه‌شناس و حریص به جمع‌آوری مال و مکنت. می‌گفتند تعداد مستغلات او در تهران از هزار افزون می‌باشد. غالب مستغلات اطراف چهارراه عزیزخان و حسن‌آباد که منزلش در آن حوالی قرار داشت، متعلق به او بود. با مستأجرین خود به خشونت رفتار می‌کرد. شخصاً در مقام تعزیر و تنبیه آنها برمی‌آمد و برای ازدیاد مال الاجاره متوسل به دستگاه‌های انتظامی می‌شد.

دراواخر عمر یکی از نویسندگان را برای نوشتن خاطرات خود دعوت کرد. آن نویسنده مدعی است هزار صفحه از خاطرات وی تدوین نموده و یک نسخه از آن توسط امیراحمدی در زمان حیات به عباس مسعودی مدیر وقت روزنامه‌ی اطلاعات سپرده شده است. به موجب وصیت قرار بود این یادداشت‌ها بعد از مرگ امیراحمدی منتشر شود. پس از فوت امیراحمدی، انتشار یادداشت‌ها در روزنامه‌ی اطلاعات آغاز شد. در اولین قسمت یادداشت‌ها امیراحمدی صراحتاً مدعی شده بود که فقط او بوده که خوزستان را به ایران برگردانده است؛ حتی نادر شاه هم نتوانسته چنین کاری بکند. یادداشت‌های وی این ادعا را بیان می‌کرد که اعاده‌ی امنیت در ایران فقط مدیون خدمات اوست. پس از انتشار این قسمت از خاطرات، سر و صداهایی بلند شد. مخصوصاً خانواده‌ی پهلوی موجب شدند از انتشار بقیه‌ی خاطرات خودداری شود. امیراحمدی در جوانی با دختر سردار عظیم (سرلشکر محمد توفیقی) ازدواج کرد. حاصل و نمره‌ی این وصلت چهار پسر و چهار دختر بود که هیچ‌کدام از لحاظ علمی و سیاسی به جانی نرسیدند. (۳)

نورعلی مرادی قوم‌کشی لرها توسط تیمسار امیراحمدی می‌نویسد: ویلیام او. داگلاس، قاضی مشهور دیوان عالی کشور آمریکا که اندکی پس از قوم‌کشی لرها، به لرستان سفر کرده و قصاب لرستان را نیز حضوراً ملاقات نموده، در سفرنامه‌ی خود، «سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان دوست‌داشتمی»، فجایع و قتل و غارت عمّال رضاخان به لرها لرستان، بختیاری، بویراحمد و ممسنی را به تفصیل شرح داده است.

او از زبان پیرمردی لر که استننا از قتل-عام قصاب امیراحمدی، جان به در برده، چنین می‌نویسد:

«من از او سؤال کردم که درباره‌ی امیراحمدی چه می‌دانند؟ او تگاهی عجیب و پرمعنی به من کرد و سری تکان داد، شرح داستان را با احتیاط تمام آغاز کرد و من خیلی تلاش کردم تا او را به بازگو کردن جزئیات ماجرا ترغیب نمایم و به او قول دادم که آنچه را که او می‌گوید برای کسی فاش نکنم یا لافال اسمی از او به میان نیاورم....»

..... ما صد نفر بودیم که در بیست کلبه کوچک و چادر زندگی می‌کردیم، هزارها رأس بز و گوسفند و هزار رأس گاو و گوساله و قاطر و ددها اسب داشتیم، تعدادی از جوانان ما در قلعه فلک الافلاک محاصره شده بودند. جوانان ما بلا استثنا کشته شدند. خوانین ما را دار زدند. ارتش پیروز شده بود. نبرد دفاعی به پایان رسیده بود حالا دیگر سمانعی در راه جاده‌ای که رضاشاه در نظر داشت بسازد وجود نداشت.»

او داستان خود را چنین ادامه داد:

«چند روز بعد در اردوگاه خود نشسته بودیم که از دور گرد خاک زیادی را مشاهده کردیم عده‌ای از سوار نظام ارتش بودند که چهارنعل به طرف کلبه‌های ما می‌آمدند. سرهنکی هم فرمانده این واحد بود وقتی که به اردوگاه ما رسیدند سرهنک با صدای رسا و بلند فرمانی صادر کرد و با این فرمان سربازها از اسب پیاده شدند. سپس سرهنک فرمان قتل عام ما را صادر کرد و در اجرای این فرمان سربازان ما را هدف قرارداده شروع به تیراندازی کردند. تعدادی از کودکان ما هنوز در گهواره در خواب بودند و تعدادی در گوشه و کنار بازی می‌کردند. سربازان به هر بچه‌ای که می‌رسیدند او را می‌گرفتند و لوله هفت تیر خود را در شقیقه او می‌گذاشتند، ماشه را می‌کشیدند و مغز او را متلاشی می‌کردند. زنها جیغ می‌کشیدند و از چادرها به بیرون می‌دویدند. زن من در گوشه‌ای خزیده بود و از ترس مثل بید می‌لرزید. من جلوی او ایستاده بودم و کاردی هم در دست داشتم که یک مرتبه صدای تیراندازی بلند شد و من نقش زمین شدم و از حال رفتم.»

«وقتی به هوش آمدم، زخم را در کنارم دیدم که خون از بدنش جاری است. جسد او و جسد چند زن و بچه دیگر، روی زمین افتاده بودند. همه اینها در اثر اصابت گلوله‌های سربازان کشته شده بودند. ولی خود من در اثر اصابت گلوله‌ای که در گردنم فرورفته بود، زخمی شده بودم و آنها به خیال این که من مرده‌ام، مرا رها کرده بودند تا اگر حیثاً کشته نشده‌ام با یک مرگ تدریجی و زجرآوری بمریم. من پس از هوش آمدن بلافاصله چشمانم را بستم و در همان وضع بی‌حرکت باقی ماندم، چون صدای سرهنک را شنیدم و متوجه شدم که او و سربازانش هنوز محل را ترک نکرده‌اند. من از گوشه چشم و از زیر پلک‌های نیمه باز آنها را دیدم می‌زد. شما ممکن است حرف مرا باور نکنید. شما قطعاً آنچه را که من دیدم باور نمی‌کنید ولی قسم به نانی که در سفره‌ی این خانه هست آنچه می‌گویم حقیقت دارد.»

شرط‌بندی بر سر مسافت دویدن اجساد بی‌سر!
خلاصه پیرمرد به سخنان خود چنین ادامه داد:

«سرهنک چندین نفر از جوانان ما را که اسیر کرده بود جمع کرد و بلافاصله دستور داد با زغال آتش روشن کنند. من فوراً متوجه شدم در حال تدارک چه جنایت فجیعی است. او دستور داد یک طاوه آهنی بزرگ آماده کنند و طاوه را روی آتش بگذارند تا خوب تفتنه و قرمز رنگ بشود، آنگاه دستور داد یکی از جوانان لر را بیاورند. دو نفر سرباز دستهای جوان را محکم گرفتند و سوتی هم با یک شمشر تیز در عقب او

ایستاد سپس با اشاره سرهنک، سرباز جلاّد با شمشر سرجوان را قطع کرد. هنگامی که سر از بدن جدا شد و به کناری افتاد، سرهنک فریاد کشید: «بدو...بدو» و همزمان یکی از افراد طاوه سرخ شده را روی گردن بریدند چسباند. جسد بی‌سر از جا بلند شد و یکی دو قدم دوید و بعد افتاد. سرهنک مثل اینکه از این عمل شبنع خود رضایت حاصل نکرده باشد فریاد کشید: «آن جوان بلند قد را بیاورید. فکر می‌کنیم که او بهتر از این‌ها بدود.» خلاصه آن بیچاره را هم آوردند و این بار با دقت بیشتری سر او را بریدند و طاوه آهنی را روی گردن بریده محکوم قرار دادند به طوری که این بار جسد بی‌سر توانست یکی دو قدم بیشتر بدود، خلاصه این عمل سعهانه ادامه پیدا کرد تا اینکه یک بار سرهنک خودش شخصاً در این عمل شبنع شرکت کرد و این بار خود مسئولیت گذاشتن طاوه آهنی تفتنه را روی گردن محکوم قبول نمود ولی چون او به موقع نتوانست طاوه را روی گردن بریده قرار دهد، لذا وقتی جلاّد سر محکوم را از تن جدا کرد خون از گردن محکوم در حدود یک متر فواره زد و سر و روی او و همه اطرافیان را خونی کرد.»

«پس از این که چند نفری از جوانان با این وضع فجع کشته شدند، فکر تازه‌ای در مغز دیوانه سرهنک خطور کرد تا بر سر مسافت دویدن اجساد بی‌سر شرط‌بندی کنند و بر سر تعداد قدم‌هایی که اجساد می‌توانند بدون پد برد و باخت راه بیندازند.»

«خلاصه این جنایت بارها و بارها تکرار شد تا آنجا که بالاخره اجساد و سرهای همه محکومین هر کدام یک طرف روی زمین تلمبار شد. گفتنی است که هر بار که این عمل وحشیانه انجام می‌شد خود سرهنک و افسران و درجه داران و سایر افراد مثل تماشاچیان مسابقه فوتبال یا دست زدن وهورا کشیدن و هلهله دونندگان را تشویق می‌کردند که قبل از افتادن هر چه بیشتر بدوند.»

پیرمرد که از فرط خشم و غضب صورتش به زردی گرائیده بود مکتبی کرد و من از این فرصت استفاده کردم و پرسیدم: «خوب، بالاخره در این مسابقه دو اجساد، برنده چه کسی بود؟»

او چند دقیقه‌ای سکوت کرد سپس گفت: «سرهنک در اغلب شرط بندی‌ها، برنده شد؛ فکر می‌کنم فقط در یکی از شرط‌بندی‌ها که جسد توانست ۱۵ قدم بدود، هزار ریال برنده شد.»

من مجدداً رو به او کرده پرسیدم: سرهنک بعد از این ماجرا چه کرد؟ او در پاسخ به این سؤال چنین گفت:

«خوب معلوم است که چه کرد، اودستور داد همه گاوها و گوسفندان و اسب و الاغ‌ها و سایر اغنام و احشام ما را ببرند و روز بعد چند کامیون آوردند و همه اسباب و اثاثیه و بالاخره همه دار و ندار ما را از قبیل قالی‌ها و سماورها و بشقاب‌ها و طلاآلات و زینت آلات و لباس‌های ما را بار کامیون کردند و بردند.»

پرسیدم: «تو در این گیرودار چه کردی؟»

جواب داد: «من خودم را به طرف چشمه آبی که داخل درّه کوچکی قرار داشت کشیدم و زخم خود را شستو دادم. من آنقدر ضعیف شده بودم که دو شب تمام قدرت حرکت را نداشتم تا این که روز سوم قدری حالم بهتر شد و توانستم روی پای خود بایستم و اجساد را به سختی و زحمت زیاد دفن کنم. همه مردها و زنها و بچه‌های ما بلا استثنا کشته شده بودند و لاشخورها گرد آنها جمع شده بودند. بطوری که من برای دفن کشته‌ها مجبور بودم آنها را از اطراف اجساد دور کنم.»

مجدداً پرسیدم: «بعد از آن برای سرهنک چه اتفاقی افتاد؟»

او در پاسخ با نفرت و تحقیر غیر قابل وصفی گفت:

«سرهنک؟! ایشان به پادشاه شاهکارهایی که در لرستان انجام داده بود، به درجه ژنرالی ارتقاء یافت و بعدها هم وزیر جنگ شد.»

پرسیدم: «آیا او هنوز زنده است؟»

او در جواب گفت: «بله زنده است و در تهران زندگی می‌کند. او اموال غارت شده از دهات ما را بار کامیون‌ها کرد و به غنیمت برد.»

«بله آن سرهنک امروز به تیمسار امیراحمدی قصاب لرستان معروف است.»

بالاخره پس از دقایقی سکوت لب به سخن گشود و گفت: «میدانی... من یک ایرانی هستم، من کشورم را دوست می‌دارم. من حاضریم جانم را فدای کشورم بکنم، ولی چه کنم که مجبورم به این حقیقت هم اعتراف کنم که من از نظامی جماعت متفرم و امیدوارم که تا من زنده‌ام به چشم خود ببینم که خداوند انتقام ما را از آنها بگیرد.»

ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را بخورد!

ویلیام داگلاس، بعدها خود شخصاً قصاب لرستان را ملاقات کرد و چنین نوشت:

«مدتی بعد از این ماجرا بود که من امیراحمدی را در یکی از گاردن پارتهای در تهران ملاقات کردم، او مردی بود چهارشانه، راست قامت که ظاهراً شصت ساله بنظر می‌رسید. اوضاعنا دارای یک سیبل سیاه چخماقی و چشمانی نافذ بود؛ او یک سری دندان‌های طلائی داشت که هنگام خندیدن به خوبی نمایان می‌شد. به زبان روسی و ترکی آشنایی داشت و در ارتش قزاقستان (قزاق‌ها) در روسیه (تزاری) آموزش دیده بود. در آن ایام هنوز هم آثار تکبر، نخوت و جسارت از سیمایش و به خصوص از طرز صحبت و آهنگ صدایش حتی هنگام بحث‌های خصوصی و خودمانی -اش هویدا بود.»

توضیح: بعلت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.



ابهام در لائیسیته و نیاز به شفاف‌گری در این و در سایر مفاهیم مردمسالاری: اعلامیه جهانی لائیسیته و به مناسبت یکصد و هشتمین سالگرد قانون لائیسیته.

متقلب شد و به قسمی که امروزه می‌بینیم رسید. تجربه ایرانیان و قانون اساسی جمهوری اسلامی، در خلاف این جریان شنا کردن بود. از جمله به این دلیل بود که "انقلاب اسلامی" در روندی شتاب‌گیر در سه دهه، امروزه به اینجا رسیده است. با تفسیر "خلیفه‌گری" از "جمهوری" و با ابداع "ولایت فقیه" در "اسلام" می‌بینیم که "جمهوری اسلامی ایران" در عین اینکه نه جمهوری است و نه اسلامی، با ایران و ایرانی و ایرانیت هم در تضاد مستقیم واقع شده است و حیات ملی ما را هر چه بیشتر به لبه پرتگاه نزدیک می‌کند، و این در حالی است که مهره‌هایی در مقامات کلیدی آن می‌آیند و می‌روند و این رژیم هرروزه اصلاح‌ناپذیرتر می‌گردد. "دولت دینی" به "دین دولتی" مبدل شده است و قدرت‌مداران در داخل و خارج کشور، در شعار "حفظ نظام، از اوجب واجبات است" با آقای خامنه‌ای هم‌صدا شده‌اند.

لائیسیته را در معنایی عمل‌گرا، به این ترتیب ارائه کرده‌ام: اینکه هر فردی مختار باشد که به طور هر چه خودانگیخته‌تر، عقیده و دین را بدون هیچ اکراهی اتخاذ کند؛ و اینکه هر فردی مختار باشد که به طور هر چه خودانگیخته‌تر، نوع آن عقیده و دین را بدون هیچ اکراهی، خودش انتخاب کند، این خودانگیختگی است که لائیسیته را در سطح افراد و هسته‌های مردمی و به تبع آن در سطح جامعه و ملت به طور عملی متبلور می‌کند. این تبلور، با اشراف به، و بر اساس حقوق ذاتی بشر (از جمله استقلال و آزادی) استوار است. یک چنین جامعه و ملتی به این ترتیب، یک قانون اساسی تدوین می‌کند که مملو از حقوق و خالی از مرام باشد و بدین ترتیب مردم به طور مداوم، لائیسیته را هر چه بیشتر به دولت تحمیل می‌کنند که دولت نسبت به نهادهای دینی و عقیدتی، پیوسته بی‌طرف تر گردد.

تذکر این امر بسیار مهم است که یک فرد نمیتواند لائیک باشد. ولی یک فرد و افراد و هسته‌های مردمی و در نهایت جامعه و ملت اول باید خود به لائیسیته باورمند باشند تا بتوانند یک قانون اساسی تدوین کنند که خالی از مرام و مملو از حقوق باشد. افراد و جوامع باید با عرفان به حقوق فردی و ملی خود، بتوانند بی‌طرفی را از دولت نسبت به بنیاد دینی و عقیدتی، طلبکارانه مطالبه کنند. مردمسالاری (و همه مفاد آن از جمله لائیسیته) یک فرهنگ است. در یک کشوری که ملتی کم‌آشنا و ناآشنا با فرهنگ مردمسالاری دارد نمی‌توان تصور کرد که یک دولت دیکتاتور و سرکوب‌گر وجود نداشته باشد. و همچنانکه دیدیم دموکراسی را با زور "رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ" و یا قشون کشی به کشوری (عراق و افغانستان) نمیتوان به دست آورد.

مردمسالاری یک فرهنگ است که باید به دست خود ما مردم ساخته و پرداخته شود. بدون فعالیت فرهنگی همه ما مردم، فرهنگ مردمسالاری و خشونت‌زدانی و حقوق‌مندی بوجود نمی‌آید. انواع و اقسام فعالیت فرهنگی به تعداد افراد و هسته‌های مردمی، متعدد است. کمترین فعالیتی که می‌توان در امنیت کامل انجام داد، اینست که چند نفری از دوستان و آشنایان که در سلیق و افکار با همدیگر بعضی نقاط مشترکی دارند و به مناسبت‌های مختلف در کنار هم اوقاتی را طی می‌کنند، با اختصاص دادن مدت زمان کوتاهی از نشست و برخاست‌های معمول خود، به مفاهیم (۱) مربوط به مردمسالاری و شهروندی بپردازند. به این ترتیب است که فرهنگ مردمسالاری در جامعه تولید و منتشر می‌گردد و به این ترتیب است که مقدمات استقرار و استمرار مردمسالاری، یک مردمسالاری پویا و به نقطه برگشت‌ناپذیر رسیده، در وطن مهیا می‌شود. شهروندان برانداخته این نام، در همین دور هم جمع شدن‌ها است که "هسته‌های مردمی" (۲) را تشکیل می‌دهند و با اعتماد به نفس فردی و ملی، در تعیین سرنوشت خویش، نقش آفرین می‌گردند (۳).

پس ضروری و بلکه حیاتی است که مردمسالاری و ویژگی‌های آن به طور هر چه شفاف‌تر تعریف شود و مفاد و اصول آن به شکل هر چه آسان‌تر (۱) و قابل فهم‌تر، در جامعه به بحث گذاشته شود.

هنر آن نیست که پیچیده بگویی سخن ساده‌ی خود را // لیک گر ساده بگویی تو معمای جهان، آن هنر است!

از جمله از اصول و مفاهیم مردمسالاری، می‌توان به استقلال (۴)، آزادی، لائیسیته (۵) (۷) (۸)، رسانه‌های همگانی (۹)، جمهوریت، رشد بر میزان عدالت، احترام به تنوع قومی و فرهنگی، پاسداری از محیط زیست و میراث‌های تاریخی و فرهنگی، برابری در مقابل قانون،... اشاره نمود. در این باب "مجامع اسلامی ایرانیان" (۱۰) و "همبستگی ملی جمهوری خواهان ایران" (۱۱) متون خوب و پشرونی را به جامعه ارائه کرده‌اند که لینک آنها (۱۰) (۱۱) در ذیل آورده شده است.

در عصر حاضر دولت به مثابه محل توازن قوای داخلی و خارجی است و به این ترتیب شکل می‌گیرد. با این توجه، جنس دولت از قدرت است و متناسب با میزان منفعل بودن شهروندان، به سمت دیکتاتوری و تمامیت‌طلبی میل می‌کند. هر چه شهروندان و هسته‌های مردمی در عرصه تعیین سرنوشت خویش بیشتر حاضر بمانند، به همان درجه از عبار قدرت در آلیاز دولت کاسته می‌گردد و به این ترتیب جامعه به سمت الگوی مردمسالاری مستقیم مشارکتی مشاورتی، به پیش می‌رود. در چنین روندی، نقش افکار عمومی غیر قابل انکار است و سیر آزاد اندیشه و خبر و نظر در پیسرد جامعه به سوی این الگو نقشی حیاتی دارد. در این زمانه جای خالی رسانه‌های همگانی به عنوان شاخه چهارم دولتی حقوق‌مدار نمایان است.

دین و عقیده از جمله ابزار مهمی است که دولت برای تمرکز قدرت و افزایش سرکوب و خشونت (۱۴) و اعدام، به کار می‌برد. بعد از مدتی، در عمل آن دین و عقیده به نقطه مقابل خود مبدل می‌گردد. در

جامعه‌ها عده معدودی، آن دین و عقیده را توجیه‌گر انتخاب هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف موعود می‌کنند. به این ترتیب قدرت‌مداران و زورپرستان "دیکتاتوری صالح" و یا "حزب پیشرو" و با "اسلام ناب محمدی" و یا "ایدئولوژی شاهنشاهی" و "دروازه‌های تمدن بزرگ" را هدف قرار داده و با شستشوی مغز عوامل اختناق و سرکوب، برای رسیدن به آن هدف هرگونه وسیله ضد آن را حلال و ضرور تبلیغ می‌کنند. غافل از اینکه وسیله آینه‌ای از هدف است. با تکرش به وسایل بکار برده شده توسط هر فرد و گروهی است که اهداف واقعی آنها را می‌توان به وضوح پیش‌بینی نمود.

با توجه به تکاثر واضح در باور و دین و عقیده مردمان، در کشور و در جهان، نیاز است که گفتگوهای سازنده بین افراد جریان داشته باشد که با استفاده از سیر آزاد اندیشه و خبر و نظر، از میزان خشونت‌ها در جوامع بشری و در دنیا کاسته شود. با تلاش برای اشاعه بحث آزاد و تحمل عقاید و باورهای دیگران و ترویج کثرت‌گرایی و روشهای خشونت‌زدایانه است که تصور یک جامعه همساز، در یک کشور و در جهان، متصور می‌گردد.

به مناسبت یکصد و هشتمین سالگرد قانون لائیسیته، در تاریخ نهم دسامبر ۲۰۰۵ "اعلامیه جهانی لائیسیته در قرن ۲۱" (۱۶) در مجلس فرانسه ارائه شد. متن این اعلامیه توسط تعدادی اکادمیسین از نقاط مختلف دنیا، به زبان فرانسه (۱۶) تدوین گردید و از فرانسه به فارسی ترجمه شد (۱۵). در آستانه یکصد و هشتمین سالگرد قانون لائیسیته، ترجمه متن انگلیسی (۱۲) این اعلامیه را، که در جای دیگری ندیده‌ام، با امید افزایش تبادل نظر و بحث و گفتگو در این زمینه به هموطنان گرامی تقدیم می‌کنم. کلمه "لائیسیته" فرانسوی است. این کلمه که ریشه فرهنگی یونانی آن "لائوس" به معنای "احاد مردم" است را به سال ۱۸۴۲ در فرانسه پی‌گیری کرده‌اند. ولی در سال ۱۸۷۱ به واسطه کارزار کوتاه کردن دست معلمهای دینی از دبستانها بود که مصرف این لغت در فرانسه جا افتاد. ترجمه فارسی خوبی از کلمه لائیسیته ارائه نشده است و در این نوشته هم از همین لغت که سابقه تاریخی طولانی دارد استفاده شده است. لائیسیته در فرهنگ انگلوساکسون و کشورهای که مذهب پروتستان شایعتر است، کمتر بکار می‌رود. در این کشورها بیشتر از لغت "سکولاریسم" استفاده می‌شود. دو مقوله لائیسیته و سکولاریسم کاملاً از هم جدا هستند. به نظر من این دو لغت، تاریخچه و معانی کاملاً متفاوتی دارند و یکی را به جای دیگری نمی‌توان بکار برد. با توجه به تاریخ سیاسی دینی در ایران و در منطقه، به خصوص در سه دهه اخیر، تکرش به لائیسیته را برای استقرار و استمرار مردمسالاری در وطن، بسیار مناسب‌تر می‌دانم تا سکولاریزاسیون.

این متن از روی متن فرانسه به زبان انگلیسی ترجمه شده است و کمی‌بودهایی دارد. انتقاداتی هم به بعضی مفاهیم به کار برده شده وارد است که باید در تدقیق آنها کوشید. در این ترجمه تلاش کرده‌ام متنی را ارائه دهم که حتی الامکان ترجمه لغت به لغت متن انگلیسی باشد و از تاویل و تفسیر و ابراز نظر شخصی پرهیز کرده‌ام.

جای تعجب است که این اعلامیه، به رسانه‌های همگانی اشاره نمیکند و این را یک کمبود عمده برای این متن می‌دانم. چگونه بتوان اطلاعیه‌ای در باب مردمسالاری و حقوق بشر و باور و عقیده و نظر و دین و اندیشه تدوین کرد بدون اینکه در آن به سیر آزاد و مستقل اندیشه و نظر و خبر اشاره شود؟ در فراخوان جبهه از طرف "مجامع اسلامی ایرانیان" و در پیمان و "همبستگی ملی جمهوری خواهان ایران" به نقش رسانه‌های همگانی و به عنوان شاخه چهارم (۱۳) دولت پرداخته شده است. ولی در بیشتر اساس‌نامه‌ها و مرام‌نامه‌ها و منشورهای که توسط تشکیلات مختلف تدوین شده، به این مهم کمتر توجه مبذول گردیده است.

علی صدارت
نوزدهم اکتبر ۲۰۱۳
sedaratmd@gmail.com

تکاتی در باره اعلامیه جهانی لائیسیته در قرن بیست و یکم:

۱- تاریخ:

نهم دسامبر ۲۰۰۵

۲- محل:

پارلمان فرانسه

۳- منظور و هدف:

۱-۳- اهداف اصلی:

الف- ایجاد بحث و تبادل نظر در باره لائیسیته و نتایج و بازتاب‌های آن.

ب- ارائه گونه‌های جدید تکرش فکری به لائیسیته.

ج- فاصله گرفتن از سامانه‌های غربی و فرانسوی

سایر اهداف:

- امسال (۲۰۰۵) صدمین سال لائیسیته است و ما میخواهیم از این موقعیت و از این اعلامیه برای انگیزختن نقطه شروعی برای برخوردی ژرف به لائیسیته و نیز برای انگیزختن یک مباحثه بین‌المللی در مورد لائیسیته ایجاد کنیم.

بحث در مورد برخورد‌های قابل قبول در مورد لائیسیته

۲-۳- ارائه پیشنهاد روشنی در مورد اینکه به لائیسیته چگونه باید تکرست.

۴- تولید کنندگان:

سه دانشگاهی در سه کشور مختلف.

Jean Baubérot – Ecole Pratique des Hautes Etudes

Roberto Blancarte – Collegio de Mexico

Micheline Milot – Université du Québec à

Montréal MEDIA EMBARGO (until December 9, 2005)

۵- متن تهیه و امضا شده

۶- توضیحات:

۱-۶- اطلاعیه حاوی نظرات و عقاید مختلف و متنوع تهیه کنندگان متن است.

۲-۶- عدم وجود اجماع کامل میان تهیه کنندگان و خوانندگان در مورد مفاد اطلاعیه.

تهیه کنندگان متذکر شده‌اند که:

- "امضا کردن الزاماً به معنای قبول نتیجه‌گیری‌های اطلاعیه نیست، بلکه فقط به معنای قبول کردن فلسفه تولید کننده این متن و میل به یافتن اجماعی که دربرگیرنده نظرات و فرهنگهای قاره‌های متفاوت دنیا باشد."

- "امضا کردن الزاماً به معنای صحه‌گذاری و توصیه راهکارها نیست." اطلاعیه جهانی لائیسیته در قرن بیست و یکم:

مقدمه:

در تمدن دنیای مدرن امروزه، به میزان قابل توجهی تکاثر در دین و اخلاقیات وجود دارد و مشخص است که چالش آفرینش یک جامعه متوافق و هم‌ساز در میان تمام افراد باید برآورده شود.

ما نیاز داریم که به متفاوت بودن ادیان مختلف و اعتقادات فلسفی (مانند آتئیسم <خدا ناپاوری> و آگنوستیسیزم <خدا نماندگرائی>) احترام بگذاریم و حامی برقراری گفتگوهای دموکراتیک و خشونت‌زدا در همه زمانها باشیم.

مردم امروزه بسیار بیشتر به حقوق ذاتی خود عارف هستند؛ بنابراین دولت در حالی که سعی می‌کند تمام شهروندان در زندگی در کنار همدیگر و کار کردن با هم یکپارچه و همسسته شوند، باید ضامن باشد که حقوق و باورهای افراد محترم شمرده شود.

به این دلیل، ما، دانشگاهیان و شهروندان دنیا، اعلامیه ذیل را نوشته‌ایم و امیدواریم که منجر به گسترش بحث‌های آزاد شود و آفرینش این چالش بتواند به وقوع بپیوندد.

این اطلاعیه در چهار قسمت کلیدی تقسیم شده است:

۱- اصول بنیادین.

۲. لائیسیته به عنوان اصل بنیادین دولت.

۳. مباحثه‌ها در باره لائیسیته.

۴. لائیسیته و چالشهای قرن بیست و یکم.

۱- اصول بنیادین:

بند اول: اصل بنیادین ۱- احترام به حقوق بنیادین فردی و گروهی، آزادی بیان و پرستش

اصل اول: هر بشری صرف نظر از جنس، نژاد، رنگ یا باور دارای حق آزادی بیان و آزادی وجدان است چه به صفت فردی و چه به شکل جمعی، و حق دارد به عقاید دینی و فلسفی (مانند آتئیسم و آگنوستیسیزم) مورد انتخاب خود بپردازد.

دولت به مثابه یک بنیاد مردمسالار باید به این حقوق احترام بگذارد و آنها را پاسداری کند.

بند دوم: اصل بنیادین ۲ - تفکیک دولت از نهادهای دینی و عقاید فلسفی

اصل دوم: دولت در موقع وضع قوانین باید بی‌طرف بماند و نباید جانب یک عقیده دینی را در مقابل سایرین بگیرد؛ و باید در همه زمانها پاسدار حق سایر گروههای مختلف برای شرکت در این مباحثه باشد. استقلال دولت حاکی از آن است که قانون مدنی باید از اعتقادات دینی جدا نگاه داشته شود.

گروههای مذهبی می‌توانند آزادانه در مباحثه شرکت کنند؛ ولی آنها به هیچ وجه نباید سعی کنند که به جامعه اصول مشخص و مراسم و سلوک خود را تحمیل کنند.

بند سوم: اصل بنیادین ۳ - نفی تبعیض (مستقیم و غیر مستقیم) بر علیه انسانها

اصل سوم: این برابری نباید مطالبه‌ای نظری ادراکی باشد، بلکه باید به آن قاطعانه عمل شود و در زندگی روزمره سیاسی به اجرا درآید.

حقوق مدنی افراد باید محترم شمرده شوند، صرف نظر از باورهای فلسفی و دینی آنها.

اگر شرایطی پیدا شود که این محترم شمردن دیده نشود، بایستی راه‌حل مناسب ("سازگاری‌های معقول") مابین سنت‌های عمده ملی و اقلیتها اعمال شود تا موقعیت موجود تصحیح گردد.



روانشناسی اعتماد بنفس (۲)

اینگونه افراد در اثر شکستها و ناکامیهای مرحله ای که در هر کار و فعالیت اجتناب ناپذیر هستند، سخت دلسرد و نا امید میشوند. در واقع عدم موفقیت زودرس در هر کار و فعالیتی سبب میگردد که این افراد نسبت به آن کارها و فعالیتها بی میل و بی رغبت شوند. دلیل این امر اینست که آدمی که اعتماد بنفس ندارد، دلیل شکستها و ناکامیهای خویش را اساساً و بطور کلی، همیشه به گردن ناتوانیهای خویش می اندازد. شعار همیشه آدمیهای ضعیف النفس اینست:

"این کار از من (و یا ما) ساخته نیست. من (و یا ما) قادر بانجام این عمل نیستم."

اینگونه پندار و کردار و گفتار که ناشی از عدم اعتماد بنفس هستند، سبب میشوند، افراد فوق هیچ اعتماد و اطمینان و تکیه ای به تواناییهای خویش نکنند. بهمین خاطر نیز این افراد در غالب امور زندگی خویش خیلی زود قطع امید میکنند. آنها تمامی تلاشها و کوششهای خویش در رسیدن به اهداف دلخواه خود را در نیمه راه رها میکنند. ضعیف النفس ها معمولاً از زیر بار پیگیری، پایداری، استقامت و ثبات قدم در هر کار و فعالیتی خیلی زود شانه خالی میکنند.

از جنبه روانشناسی نتیجه این گونه پندارها و کردارها سبب میشوند که انسانهای ضعیف النفس از نظر روحی غالباً در یأس و ناامیدی بسر برند. زیرا که به هیچگونه تغییر و تحولی که سبب بهبود زندگی آنها و جامعه شان شود، اصلاً باور ندارند.

فردی که فاقد اعتماد بنفس است، دلش میخواهد نزد دیگران مدام محبوب و دلپسند باشد. باصلاح بطور شدیدی مهرطلب است. چرا که خویشتن خویش را در خور احترام و ستایش و تحسین دیگران نمی بیند. بهمین خاطر نیز آدمیهای ضعیف النفس غالباً روح نوگویی، مداح گویی و چاپلوسی دارند. مهرطلبی آنان باعث میشود که از نقد دیگران و با مورد انتقاد دیگران قرار گرفتن، سخت بترسند و در وحشت و نگرانی بسر برند.

انسانهای کم اعتماد بنفس تا جائیکه ممکن است، از خود، خودی نشان نمیدهند. حتی اگر بیشترین استعدادها و تواناییها را نیز داشته باشند. آنها جرات و شهامت عرضه تواناییهای خویش در جمع ها و جامعه را ندارند. این رفتار سبب میگردد که دیگران، (آذهان و افکار عمومی) روی آنها یا اصلاً حساب نکنند و یا وجود آنها را دست کم گیرند. چرا که دیگران جامعه تواناییها و استعدادهای آنها را نمی بینند و نمی شناسند. یکی از دلایل بسیار مهم ناشناخته ماندن آدمیهای توانا و با استعداد، بخصوص در جوامع استبدادی که خطر حمله و توهین و تجاوز به آنان خیلی زیاد است، ضعف اعتماد بنفس خود مستعدین نیز هست. چون از نقد شدن میترسند، دانشها و استعدادهای خودشان را بجامعه عرضه نمیکند. خانم سونز در یکی از پژوهشهای خود تعدادی از دانشجویان رشته هنرهای دستی را از جنبه داشتن و یا نداشتن اعتماد بنفس، به دو دسته تقسیم میکند. سپس آثار هنری گوناگونی را به هر دو دسته نشان میدهد و از آنها میخواهد نظرات و ارزیابیهای خویش را نسبت به این آثار بیان کنند.

آن دسته از دانشجویانی که اعتماد بنفس قوی دارند، داورها و ارزیابیهای خویش در مورد آثار هنری را یک به یک و به تفصیل بیان و تفسیر میکنند. در حالیکه دانشجویانی که اعتماد بنفس ضعیفی دارند، یا خیلی با احتیاط و هراس نظر خویش را اظهار میکنند و یا غالباً سکوت کرده و از ابراز نظر خویش پرهیز میکنند. علاوه بر این دسته کم اعتماد بنفس ها، از کارهای هنری بیشتر تحسین و ستایش، و کمتر انتقاد و خرده گیری میکنند.

این تحقیق بطور کاملاً روشنی ثابت میکند: افراد ضعیف النفس دلشان میخواهد همیشه دوست داشتنی، دلپذیر و مطلوب دیگران جلوه کنند. با این امید که مورد توجه و مهر آنان قرار گیرند. زیرا کسی که اعتماد بنفس ضعیفی دارد، اولاً خود و نظرات خویش را اصلاً مهم نمیداند. ثانیاً از اظهار و ابراز آنها می هراسد. چرا که نزد خود گمان میرد، نظرات او ممکن است بد دیگران بر خورد و آنها را آزرده خاطر کند. بهمین دلیل نیز شعار اصلی و همیشگی آدمیهای ضعیف النفس این شعر است:

"تا مرد (یا زن) سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد."

در حقیقت آدمیهای ضعیف النفس دلشان میخواهد، همیشه مورد توجه و قبول دیگران قرار گیرند. ولی مهمتر از این امر، بیشتر ترس و گریز آنان، از نقد کردن و بدتر از آن، مورد انتقاد دیگران قرار گرفتن است. اما از این دو بیشتر، از این امر وحشت دارند که در اثر اظهار نظر خویش، مورد رد، امتناع، بی اعتنائی و بی مهری دیگران واقع شوند. در حالیکه تحقیقات متعدد روانشناختی پیرامون اعتماد بنفس ثابت کرده اند: هر کسی نسبت به استعدادها و تواناییهای خویش در شک و تردید بسر برد و آنها را بکار و فعالیت نیندازد، و بخصوص عرضه نکند، از جنبه روانشناسی اجتماعی کمتر مورد توجه، اعتناء و حتی علاقه دیگران قرار خواهد گرفت. چاپلوسی و تملق گویی، و مدام ماشین بله، بله گفتن و تصدیق صد در صد دیگران بودن، دارندگان ضعف اعتماد بنفس را محبوب و عزیز نمیکند، بلکه برعکس در چشم دیگران و جامعه، آنازا بیشتر بی اعتبار و بی عزت میکند.

از جنبه روانشناسی فردی و اجتماعی فردی که ضعف اعتماد بنفس دارد، بجهت شک و تردید دائمی خود نسبت به تواناییهای خویش، همیشه به تأیید و تصدیق و تمجید دیگران نیازمند است. او به تعریف و تمجید این و آن وابسته میشود. یکی از علائم بسیار بارز این وابستگی اینست که اینگونه افراد بهنگام مصاحبت با دیگران، مستقیم و غیره مستقیم، از کارهای مهم و اهمیت خویش گفتگو میکنند. با این امید که شنوندگان آنان نیز بزرگی و با اهمیت بودن آنان را هم تصدیق، هم تأیید و هم تکرار کنند. بهمین خاطر نیز معاشرت و گفتگو با اینگونه افراد برای دیگران فوق العاده خسته کننده و نامطلوب است.

حال آنکه افراد صاحب اعتماد بنفس، نزد دیگران جداییت فوق العاده دارند. هر کس اعتماد بنفس قوی داشت، بهر جمع و جامعه ای که وارد شود، بلافاصله مورد توجه و علاقه دیگران قرار خواهد گرفت. چرا که نوع رفتار، شیوه گفتار و ارائه نظرات فرد قوی النفس نشان میدهد که او آزاد و مستقل می اندیشد و مهمتر از آن، شهامت ابراز نظرات شخص خویش را نیز دارد. این شیوه از رفتار معمولاً برای اکثر انسانها جالب،

تحسین آمیز و بسیار مطلوب است. بهمین خاطر نیز دیگر انسانها روی تواناییهای صاحبان اعتماد بنفس بطور جدی حساب میکنند. حال آنکه بر عکس افراد کم اعتماد بنفس خیلی بندرت مورد توجه و علاقه دیگران قرار خواهند گرفت. آنها در زندگی خویش کمتر احساس رضایت، خشنودی و بهروزی میکنند. در شغل و حرفه خویش نیز پیروزی و موفقیت چندانی بدست نمی آورند. نتیجه اینکه ضعیف النفس ها بندرت در زندگی خویش تحسین و تمجید و تشویق دیگران را تجربه میکنند.

از جنبه روانشناسی تجربه و با عدم تجربه تحسین، تمجید و تشویق دیگران، برای روحیه انسان اهمیتی فوق العاده دارد. تجارب شخصی خود من چه در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و خواه در کار درمان بیماران روانی برایم کاملاً روشن و مبرهن کرده اند:

عدم تجربه مورد توجه و تأیید، و تحسین دیگران قرار گرفتن در محیط اجتماعی، یعنی در بیرون فرد، سبب خواهد گردید که در درون او انگیزه کار و فعالیت کاهش یابد. در نتیجه فرد مزبور در زندگی خویش رشد و موفقیت را کمتر تجربه خواهد کرد. عدم تجربه رشد و موفقیت در زندگی، چه نزد افراد و خواه پیش ملتها، سبب کاهش روزافزون احساس شادی و بهروزی در آنان خواهد گردید. در این صورت اینگونه افراد و یا جوامع در دور باطلی از احساس ضعف و ناتوانی، یعنی کمبود اعتماد بنفس، عدم دستیابی به تجربه و با تجارب موفقیت آمیز در زندگی، بسر میبرند. این امر سبب میشود که آنها بندرت احساس شادی و شغف را تجربه کنند. این دور باطل ضعف اعتماد بنفس، شکستهای مکرر و اندوه و غم، در دراز مدت، مشکلات بسیار جدی جسمی و روحی برای هم برای فرد و هم برای جامعه ایجاد خواهد کرد.

چرا اینطور میشود؟ چون از جنبه روانشناسی در درون هم خود آگاه و هم ناخود آگاه هر کدام از ما انسانها حسابداری دقیق نشسته که کار و وظیفه اش ارزیابی موفقیتها و شکستهای روزمره شخص ما است. این حسابدار با دقت کامل سودها و زیانهای موفقیتها و شکستهای ما را با هم مقایسه میکند. او هزینه های موفقیتها و دستاوردها را یادداشت میکند. درآمدهای ما را نیز بازرسی میکند. درآمدهایی چون بدست آوردن تشویقها و تحسین های دیگران و کسب مقبولیت و محبوبیت، و یا زیانهای مثل خرده گیریها و توهینها و یا بی اعتنائیها و بی تفاوتیها و بالاخره دستاوردهای پایدار و ماندنی چون یافتن نام نیک و یا ضررهای جبران ناپذیر چون بی حرمت و بی آبرو گشتن ما را بطور دقیق می سنجد.

حسابدار فوق بیلان و ترازنامه این سود و زیانها را به مرکز اصلی، یعنی مغز و عقل ما منتقل میکند. در آن مرکز حاصل نفع ها و ضررهای ما با احساسی شدت نازک طبع و زود رنج، بنام احساس ارزشمند شمردن خویش، از خود واکنش نشان میدهد.

در اینجا این پرسشها بوجود میآیند: تا چه اندازه ترازنامه بها دادن ما بخودمان میتواند ثابت بماند؟ و ثبات آن به چه چیزهایی وابسته است؟ آیا ما میتوانیم بطور دائم و پایدار نظری خوب و دلپسند در مورد خودمان داشته باشیم؟

همگی این امور بستگی به معیارها و مقیاسهایی دارد که ما در زندگی خویش برای خودمان در نظر میگیریم. تحقیقات روانشناختی بشمار ثابت کرده اند: اگر معیارهای ما تنها معیار مادی باشند، مثل پول هنگفت بدست آوردن و ثروتمند شدن، یا به قدرت و شهرت و مقامهای بلند پایه اجتماعی رسیدن، یعنی تمامی معیارهای زندگی ما تنها در مادیت خلاصه شوند، این امر سبب میگردد که ما مدام در حال مقایسه خویش با دیگران باشیم. علاوه بر آن همه کوشش و فعالیت ما را حفظ اموال و شهرتها و مقامهای بدست آورده، تشکیل خواهند داد. این امور نه تنها در ما ترازنامه ای باثبات، از ارزشمند شمردن خویش و اعتماد بنفس قوی و ثابتهای را ایجاد نخواهد کرد، بلکه هرگز نیز آرامش درونی و شادی و خوشبختی واقعی حاصل ما نخواهد شد.

اما اگر مقیاس و معیارهای ما معنویت باشند. بدین صورت که هدف زندگی خود را رسیدن به آرمانهای بالای انسانی، همراه با همت و عزمی قوی در توانا کردن روز افزون خویش در اندیشیدن و عمل کردن در راه این آرمانها، و میل به توانا و بهروز کردن همه انسانهای دیگر باشد، ترازنامه ارزشمند شمردن ما ثابت میماند. در اینصورت شادی و شغف ما نیز هم دائمی و هم روز بروز بیشتر افزایش خواهند یافت.

ابوالحسن بنی صدر فراوان نوشته ها و سخنرانیها در مورد "مدار بسته مادی/ مادی" و خسارات بیکران آن برای فرد و جامعه، و "مدار باز مادی/ معنوی" و موفقیتها و شادیهای حاصل از آن، بر رشته تحریر درآورده و بیان کرده است. مطالعه و درک این موضوع برای رهائی از دور باطلی که اندیشه استبدادی و بخصوص سرمایه داری به جوامع بشری تلقین و تحمیل میکند، اهمیتی بسزا دارد.

بهر حال همه ما انسانها میدانیم که هیچ کس کامل و بی عیب نیست. با اینوجود احساس ارزشمند شمردن خود نزد غالب انسانها سخت سست و ناپایدار است. بخصوص در جوامعی مثل جامعه امروز ایران که مردم گرفتار استبداد تمامیت خواه (توتالیتر) ولایت مطلقه فقیه است.

در گذشته های نه خیلی دور، یعنی در اوایل قرن بیستم مسیحی، در کشور محل اقامت من آلمان، نیز بجهت وجود استبداد توتالیتر نازیها، مردم این جامعه در دور باطل عدم اعتماد بنفس و شکستهای مکرر و عدم تجربه شادی و بهروزی، بتدریج مبتلاء به انواع بیماریهای جسمی و روحی میشدند. این بیماریها در بعضی از مردم آلمان نسل در نسل ادامه یافتند. من خود بیمارانی داشته ام که پس از تخصص های عمیق طولانی، ریشه های مشکلات روانی آنها را از زمان حاکمیت نازیها بر آلمان و خشونت های آنها یافتیم.

امروز این واقعیت بس با اهمیت را به هموطنان خودم گوشزد میکنم: اگر ما ایرانیان خیلی سریع در رفع علاج بیماری فردی و اجتماعی گرفتار آمدن در دور باطل ضعف اعتماد بنفس، شکستهای مکرر و عدم تجربه شادی، کوشش نکنیم. اثرات ویرانگر آن در شکل انواع بیماریهای تنی و روانی، شبیه به جامعه آلمان، گاه چندین و چند نسل باقی مانده و

ادامه خواهند یافت. این بیماریها از دید روانشناسی محصول گرفتار شدن و گرفتار ماندن ملتی در این دور باطل و رخت بر بستن شادی و خوشبختی نزد فرد و ملت است.

چرا که کار اصلی و واقعی حاکمان توتالیتر در هر جامعه ای ترویج و تجویز و تزریق ترس و ناامیدی به مردم تحت حاکمیت خشونت های خویش است. ترس و ناامیدی، همانطور که قبلاً نیز آمد، محصول عدم اعتماد بخود و تواناییهای خویش است. بهمین خاطر نیز جامعه امروز ایران نیازی مبرم به انسهائی دارد که اعتماد بنفسی سخت قوی و کارساز داشته باشند. تا این دوره باطل شکستها و غمخوارها را پاره کرده، از آن بیرون آیند.

هر ایرانی هموطنی که خودی قوی داشته باشد و با برای خویش بتدریج ایجاد کند، از بیم طوفان بحرانهائی که مدام برایش میسازند، نه میترسد و نه ناامید میشود. صاحبان اعتماد بنفس هرگز صحنه نبرد با مشکلات و یافتن بدیلی توانا برای حل آنها را رها نخواهند کرد. این هموطنان قادر میشوند به یمن اعتماد بنفس خویش هم خود و هم موطن خویش را براه رشد و سازندگی، در اینصورت شادی و امید راهبر شوند.

حال، همانطور که در بالا قول دادم، به بیماریهای جسمی و روحی می پردازم که در اثر کمبود اعتماد بنفس یا بزبانی دیگر بجهت ترس و ناامیدی انسانها به آن مبتلاء میشوند. ناتانیل براندن، Nathaniel Branden روانشناس کانادائی پژوهشگر اعتماد بنفس، مینویسد: (۱)

"گذشته از اختلالاتی که ریشه و منشأ و طبیعت زیست شناسی و ارثی دارند، من هیچ نوعی از بیماری روحی و روانی را نمی شناسم که - دستکم بخش مهمی از آن - ربط مستقیم با مسئله فقدان احساس اعتماد بنفس، نداشته باشد."

نظر روان درمانگر مزبور اینست: انواع گوناگون ترسها، کز کردگی ها (دپرسیون)، عدم موفقیت در درس و تحصیلات، شکست در شغل و حرفه، مشکلات زناشویی، از بین رفتن دوستیها مابین انسانها، اعتیاد به الکل و یا مواد مخدر، اختلالات آمیزشی، انواع گوناگون کار بدترها و بی تفاوتی ها در هر زمینه ای، اعمال خشونت و گرایش به خشونت و بالاخره خود کشی ها، ریشه و منشأ همگی این معضلات و مشکلات را بایستی به پای عدم اعتماد بنفس نوشت.

روانشناسان پژوهشگر دیگری همچون ماتئو مکی، Matthew McKay و پاتریک فانینگ Patrick Fannig از آلمان نیز بر اهمیت فوق العاده اعتماد بنفس برای سلامتی روح و جسم، تأکید فراوان دارند. این دو روانشناس در کتابی که در سال ۲۰۰۴ تحت عنوان "اعتماد بنفس. قلب شخصیتی سالم"، انتشار داده اند، مینویسند: (۲)

"داشتن اعتماد بنفس برای ادامه حیات روانشناسی انسان غیر قابل اغماض و چشم پوشی است. بدون دارا بودن مقدار مشخصی از اعتماد بنفس، زندگی افراد فوق العاده درد آلود و رنج آور خواهد شد. علاوه بر اینها بیشترین و مهمترین نیازهای اساسی ما انسانها، نه تنها تأمین نمیشوند، بلکه تا آخر عمر نیز نابر آورده باقی خواهند ماند."

انسانی که بخود و نفس خویش اعتماد و تکیه نکند، خویشتن خویش را مدام تحت حاکمیت احکام عملی بیرون از خود، قرار میدهد. این فرد سخت انطباق طلب میشود. زیرا که فقدان ارزشمند شمردن خود، سبب میگردد که او برای خود معیاری جهت سنجش خوب از بد پیدا نکند. این امر بدین معنی است که هر چه جامعه و دیگر انسانها از او خواستند، او مجبور است، خود را با خواسته ها و هوسهای آنها انطباق دهد. این فرد همانند خری است که جباران جورا جور تا آخر عمرش ارزش سواری کنند. از جنبه روانشناسی فرد انطباق طلب در درون خویش عمیقاً احساس میکند، که او خود نیست. بسیار بیشتر و بدتر این، بعضی مواقع دقیقاً میدانند که او، در حقیقت خودش نیست.

چرا فردی که اعتماد بنفس ندارد، این احساس و شناخت را نسبت بخود را پیدا میکند؟

زیرا علائم بشماری در درون و بیرون او، فریاد میکوبند، زندگی که او میکند، زندگی نیست. در زبان آلمانی روانشناسان برای اینگونه زندگی کردن اصطلاحی دارند به این عنوان، "زندگی، زندگی کرده نشده." ungeliebtes Leben. در زبان فارسی نیز فراوان تشبیهات در این مورد وجود دارند. برای مثال ابوالحسن بنی صدر به آن، "حق زندگی را بجا نیاوردن" میگوید. در زبان عامه به آن "تبدیل به مرده متحرک شدن"، میگویند.

زندگی، زندگی کرده نشده، بجا نیاوردن حق زندگی و با تبدیل به مرده متحرک شدن، علائم و زنگ خطرهای گوناگون بشماری دارد. این زنگ خطرها بمرور زمان در شکل ناراحتیهای جسمی و روحی، و پس از مدتی بصورت انواع بیماریهای "روان تنی" Psychosomatik خود را بروز میدهند. من در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره میکنم:

ابتدا از جنبه روانی، افرادی که اعتماد بنفس ندارد، بطور دقیق نمیدانند، که از خود و زندگی خویش، چه انتظاری دارند و چه میخواهند. ولی این امر را بطور کاملاً روشنی میداند که نوع زندگی که میکنند، حقیقتاً مورد پسند آنها نیست و آنرا نمیخواهند. معنای روانشناختی این امر اینست که افراد فوق بطور مزمنی از خود و زندگی خویش ناراضی هستند.

حال عدم رضایت و خشنودی از زندگی خویش، آتهم در دراز مدت، آثاری بشدت مخرب و ویرانگر برای تن و روان انسان با خود بهمراه خواهد آورد. از جنبه سلامت جسمی، در طی زمان ناراحتیها و ناخوشیهای مزمنی در شکل امراضی مثل سردردهای متواتر (میگرن)، کمر درد، فشار خون و ناراحتیهای قلبی و با انواع ناراحتیها و عوارض پوستی، بروز میکنند. از دید روانشناسی اینگونه بیماریهای روان تنی علائم و نشانه ها و زنگ خطری هستند بر این مبنی و با این پیام، زندگی که من میکنم، زندگی حقیقی و درستی نیست. بقول بنی صدر "من حق زندگی خودم را بجا نمی آورم". در حقیقت این من نیستم که

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و لطفاً کتبی و چک فرستید. وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارش یا بچساب بانک واریز فرمایند.

توجه: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و متناهی است و بحث آزاد قلمی و صرفاً یک نظر است نویسنده آن و منابع مندرج بوده. این نشریه در مقابل آنتها بیکو میهنیست محتوای و حقوقی را ندارد. توجه: نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال نموده و یا بل استدلالشان در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

S.16 Nr. 840 4 - 17 Nov. 2013

شماره ۸۴۰ ۱۳ تا ۲۶ آبان ۱۳۹۲ ۱۳۹۲

روزنامه نگاری

ظن و گمان، روا است را، جرم شناسد و به جد از آن اجتناب کند. روش‌های عامه‌پسند (ویژگی‌های سخن عامه‌پسند در کتاب عدالت اجتماعی شرح شده‌اند) را یکبار نبرد و هر زمان اهل سیاست این روشها را بکار بردند، نقد آنها را حق و وظیفه خویش و آگاهی مردم را از حقیقت، حق مردم شناسد.

● یک وسیله ارتباط جمعی می‌تواند ارگان یک سازمان و یک مرام بگردد. با وجود این، روزنامه‌نگار در خور این عنوان کسی است که در مرام خود غلو نکند و حقیقت را ولو در باره سازمان و مرام خویش بگوید.

● در تمامی مواردی که داوری حق جمهور مردم است، خود را جانشین مردم در داوری نکنند و برآن نشود که داوری دلخواه قدرتمندارها را به جامعه القاء کنند.

● زبان آزادی را با زبان قدرت جانشین نکنند، بخصوص از این روش که نگاه داشتن کلمه‌ها و تغییر معنی‌ها، به قصد از خود بیگانه کردن یک اندیشه و یک اطلاع راست و یا یک امر واقع را جز آن که هست کردن، اجتناب کنند.

● در همان حال که داوری را حق مردم می‌شناسد و به عرض مردم رساندن اندیشه و اطلاع را، همان که هست، حق و وظیفه خود می‌داند، اظهار حقیقت را ولو اکثریت و بسا جمهور مردم را خوش نیاید، حق خود بدانند و به این دلیل که مردم را خوش نمی‌آید، از سانسور نظری و یا اطلاعی خودداری کند. خوش نیامدن مردم را مجوز خودداری از اظهار حقیقت نکردن، در شمار مهمترین مسئولیتهای روزنامه‌نگار در خور این عنوان است.

● بر او است که بداند حق از اظهار زبان نمی‌بیند. در برابر، ناحق، به اظهار، در معرض از میان برخاستن قرار می‌گیرد. هر دانشی از اظهار دانشی که جسته می‌شود، سود می‌جوید و ره به کمال می‌برد. افزون بر این، اظهار دانش، نادانی را از میان برمی‌دارد. پس حق و دانش را راهنمای خود کردن، اجتناب از تبلیغ ناحق و جهل را ضرور می‌کند.

● تک صدائی را بر نتابد و خود وسیله قطع جریانهای آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و هنرها و فن‌ها نگردد. بفرض که بر جامعه، استبدادبان حاکم باشند و تک صدائی را مقرر کرده باشند، بر او نیست که دستیار آنها در این تک صدائی بگردد و بر او است که بداند، حتی در استبداد فراگیر نیز، روش و بسا روشها برای اظهار حقیقت و برقرار کردن جریانهای آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها وجود دارند.

● از تبلیغ دوگانگی‌هایی که جامعه را گیج می‌کنند و در گیجی نگاه می‌دارند و دروغ نیز هستند، اجتناب کنند. همچون دوگانگی استقلال و آزادی و یا استقلال و عدالت و یا آزادی و عدالت و...

● دلیل نظر برحق و اطلاع راست در خود نظر و اطلاع است. پس بر روزنامه‌نگار در خور این عنوان است که از تبلیغ نظر و اطلاعی که دلیل در خود آنها نیست، بنا بر این، دروغ هستند، اجتناب کند.

● جامعه فعال، جامعه خود انگیخته و جامعه‌ای است که، در آن، هر کس خود خویش را رهبری می‌کند و ولایت با جمهور مردم است. پس، روزنامه‌نگار باید از تبلیغ نظری که قول زور است و یا اطلاعی که دروغ است، بدون همراه کردن با نقد، اجتناب کند. بهوش باشد که نظر و اطلاع برای بی‌تفاوت و فعل پذیر کردن مردم و تسهیل سلطه زورمداران را بر آنها، نباید باشند.

● همان اندازه که تبلیغ قانونمداری و قتی قانون ترجمان حقوق ملی و حقوق انسان است، مهم است، اجتناب از تبلیغ قانونی که محتوایش جز قدرت نیست و بکار بردنش سبب سلطه اقلیت صاحب امتیاز بر اکثریت صاحب حقوق و محروم از آنها می‌شود، مهم و برای بقای جامعه حیاتی است.

● بر روزنامه‌نگار و حتی بر اهل سیاست و دیانت نیست که برای مردم تکلیف معین کنند. اگر این دو حق پیشنهاد کردن را دارند، روزنامه‌نگاران بدین خاطر که مسئولیت انتشار واقعیت و حقیقت را همان‌سان که هستند دارد، بجا است، در مقام روزنامه نگاری، از این کار نیز تا ممکن است اجتناب کنند.

● رایج ترین روش سانسور حق، جانشین کردن آن با تکلیف است. چنانکه دین بیانگر حقوق، هم اکنون، دین تکلیف‌مدار گشته‌است. روش کار اهل سیاست نیز دیگر یادآوری حقوق به مردم نیست. تعیین کردن تکلیف برای مردم گشته‌است. شناسایی از خود بیگانگی‌ها و آگاه کردن مردم ما از آنها، این است کار روزنامه‌نگار.

● افشای ترسهای مجازی و نیز ترسهای واقعی که قدرتمندارها ایجاد می‌کنند، کار روزنامه‌نگار هست، اما ایجاد ترس و ناامیدی، کار او نیست و می‌باید از آن اجتناب کند.

● می‌دانیم که، از سانسورها، یکی گم کردن صدای حق، با ایجاد قیل و قال است و این کار را روزنامه‌نگاران در خدمت قدرتمندارها می‌کنند. بر روزنامه‌نگار در خور این عنوان است که مأمور چنین سانسوری نگردد.

● تبلیغ کیش شخصیت، غیر از این که تبلیغ قدرت و قدرتمنداری است، مضمّن سه سانسور است: سانسور بیان و قلمها و سانسور شخصی که پرستش او کیش می‌شود و ممنوع کردنش از اندیشیدن و رهائی جستن از تجسم زورمداری که شده‌است و سانسور جمهور مردم به تربیتی که نتوانند مشکلات خویش را بر زبان بیاورند. بر روزنامه‌نگار است که خود را در حد مأمور تبلیغ کیش شخصیت بی‌مقدار نکند.

● بدین سان، هرگاه روزنامه‌نگاران حق کنند و حق گویند و از کردن و گفتن ناحق پرهیز کنند، و مسائل ارتباط جمعی کارآترین رکن مردم سالاری می‌شود در جلوگیری از فساد آن و در رشد جامعه و در نقد مردم سالاری و سمت تکامل در پیش گرفتن آن. به بخش دوم پرسش‌ها، در نوشته بعدی، پاسخ خواهم داد.

مانع تراشان؟

وقتی رژیم ولایت مطلقه فقیه انتقام کور را رویه می‌کند:

● در ۲۱ مهر ۹۲ به گزارش ایلنا، بهنام چکینی، روزنامه‌نگار و عضو ارشد ستاد انتخاباتی روحانی در اراک، توسط شعبه ۱۰۱ دادگاه انقلاب اسلامی اراک به ریاست قاضی مرادی به هشت سال حبس تعزیری محکوم شد.

● به گزارش جرس این عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پی شرکت در همایش اصلاح طلبان در شهر کرد و در حالی که مسئول هماهنگی همایش اصلاح طلبان در دلجان بود، در تاریخ پنجشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۹۲ در خیابان توسط نیروهای امنیتی بازداشت و پس از چند روز بازجویی روانه زندان شد.

● در ۲۱ مهر ۹۲ به گزارش «فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران» ده ها نفر از خانواده‌های اهل سنت کرد که فرزندانشان در آستانه اعدام قرار دارند و از وضعیت و شرایط ۵ نفر از آنها که چند روزی است به نقطه نامعلومی منتقل شده اند و هیچ خبری ندارند در مقابل واواک سندان دست به تجمع و اعتراضات گسترده زدند.

● در ۲۱ مهر ۹۲، به گزارش مهر، صدها تن از مردم بندرعباس در اعتراض به سکوت صدا و سیما، مرکز خلیج فارس در خصوص مصوبه جداسازی مناطقی از شهرستان پارسیان استان هرمزگان و الحاق آن به استان فارس مقابل ساختمان صدا و سیما مرکز خلیج فارس تجمع کردند. شماری از آنها دستگیر شدند.

● در ۲۲ مهر ۹۲، به گزارش عصر امروز، پلیس استان ایلام در اطلاعیه‌ای اعلام کرد: صبح امروز به دنبال اجرای حکم قصاص در زندان مرکزی ایلام اقوام قاتل اقدام به پرتاب یک نارنجک ساچمه‌ای به سمت درب ورودی زندان کردند که موجب مجروحیت چند تن از کارکنان انتظامی و مردم شد.

● در ۲۶ مهر ۹۲، به گزارش ادوارنیوز، سعید نعیمی، عضو شورای سیاستگذاری سازمان دانش آموختگان ایران (ادوار تحکیم وحدت) جهت اجرای حکم یک سال حبس تعزیری به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی سه شنبه ۲ مهر ماه ۱۳۹۲ برای اجرای حکم از دادگاه به زندان تبریز منتقل شده است.

● در ۲۶ مهر ۹۲، به گزارش محبت نیوز، ابراهیم فیروزی و سوادا آغاسر، پس از بازداشت خودسرانه از سوی مأموران امنیتی، برای انجام مراحل بازجویی به سلول انفرادی بازداشتگاه زندان اوین انتقال یافتند.

● در ۲۷ مهر ۹۲، به گزارش روزنامه اعتماد، اسحاق راستی، از فعالین باسابقه اصلاح طلب گیلان و از روزنامه‌نگاران پیشکوت این استان، به شعبه نهم دادگاه انقلاب شهرستان رشت احضار شد. راستی دبیر «مجمع نیروهای خط امام و عضو شورای مرکزی خانه احزاب گیلان» نیز هست. راستی با اتهام تبلیغ علیه نظام مواجه است. بدین منظور دادگاه برای این فعال سیاسی، قرار وثیقه دویست میلیون ریالی تعیین کرده است.

● در ۲۷ مهر ۹۲، به گزارش ایلنا، نزدیک به یک ماه از انتقال سعید نعیمی، عضو شورای سیاستگذاری سازمان دانش آموختگان ایران

اسلامی (دفتر تحکیم وحدت) به زندان تبریز می‌گذرد. اما همچنان در بند یازده سه گانه این زندان که محل نگهداری محکومین به ابد و اشرار است نگهداری می‌شود و از اعمال دستورالعمل سازمان زندانها مبنی بر تفکیک جرایم و انتقال او به بند زندانیان سیاسی امتناع شده است. با توجه به شرایط نامساعد و غیر بهداشتی این بند سلامت زندانیان در خطر است.

● در ۲۷ مهر ۹۲، به گزارش سایت «فرارو»، معاون اجتماعی و پیش گیری از وقوع جرم قوه قضائیه از وضعیت زندانها ابراز نگرانی کرده و گفته است: «کف خوابی، خوابیدن دو یا سه نفر بر روی یک تخت، خوابیدن نوبتی، خواب در راهروها و خواب در پاکوهای پله‌ها امری طبیعی در زندانهای کشور است.»

● جمعیت زندانیان ایران در سال ۱۳۹۱ به حدود ۲۵۰ هزار نفر رسید. به گفته معاون قضایی سازمان زندانهای کل کشور، در سال ۱۳۸۶ تعداد زندانیان ایران ۱۵۸ هزار و ۳۵۱ نفر بود. بر اساس آمار که پیش تر خبرگزاری مهر منتشر کرده بود، قبل از انقلاب ۱۳۵۷، جمعیت ایران ۳۶ میلیون نفر و شمار زندانیان آن حدود ۱۰ هزار نفر بود. به گزارش سایت "قانون"، جمهوری اسلامی ایران جزو هشت کشور اول دنیا از لحاظ تعداد زندانیان است.

● در ۲۷ مهر به گزارش ندای سبز آزادی، تعدادی از فعالان یارسانی تجمع کننده در مقابل مجلس دستگیر شدند. براساس این گزارش‌ها فرید طاهری و فرید سلیمانی و حمیرا طاهری و بهزاد طاهریان و فریدون سپاسه و افشار خالقی و آرمان علیون و حمدالله محمودی و خلیل قزوینه و سید امیر بی‌باک و خیرالله حق جوین و نوشاد طاهری و مهتاب اسرافیلی و ابراهیم بدله و فرشید ندیمی و سیدحسین افضلی و احسان نادری و بهمن صبوری و داود عزیزی و سید مهرداد مششعی در مقابل مجلس شورای اسلامی دستگیر شده‌اند.

● در ۲۸ مهر ۹۲، به گزارش ایلنا، پرستاران بیمارستان خمینی در اعتراض به کمبود پرسنل پرستاری و اضافه کاری اجباری در محوطه این بیمارستان تجمع کردند.

● در ۲۸ مهر ۹۲، به گزارش هرانا، الله وردی روحی و حمید مبینی و داوود میرزایی سه فعال سیاسی ساکن کرج بازداشت شده و از وضعیت آنان اطلاعی در دست نیست.

● در ۳۰ مهر ۹۲، به گزارش هرانا، بابک آسیایی از فعالان فرهنگی که سال گذشته به همراه چهار تن دیگر بازداشت شده بود به چهار سال حبس تعزیری محکوم شد. این فعال فرهنگی از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به چهار سال حبس تعزیری محکوم شده است.

● در ۳۰ مهر ۹۲، به گزارش خبرگزاری هرانا، سحرگاه یک زن به همراه شش مرد در محوطه زندان دیزل آباد کرمانشاه به دار آویخته شدند. نستر صفری ۲۶ ساله که به اتهام قتل به قصاص (اعدام) محکوم شده بود سحرگاه روز دوشنبه ۲۹ مهر ماه در زندان مرکزی کرمانشاه (دیزل آباد) از طریق حلق آویز اعدام شد.

● در ۱ آبان ۹۲، به گزارش آفتاب. کارگران کارخانه سرب و روی زنجان دوباره تجمع کردند. در این تجمع کارگران کارخانه سرب و روی با ناعادلانه خواندن تعطیلی کارخانه سرب و روی در سه ماه گذشته، عدم تشکیل کمیته ویژه برای رسیدگی و بازگشایی کارخانه را یادآور شدند و تاکید کردند باید مسئولان استان هر چه سریعتر نسبت به رسیدگی به وضعیت کارخانه و بازگشایی و بازگشت کارگران اقدام کنند.

● در ۱ آبان ۹۲، ندای سبز آزادی: تعدادی از مردم تهران با همراه داشتن نمادهای جنبش سبز و پخش شیرینی در میدان و تک خواستار آزادی سران جنبش سبز و زندانیان سیاسی شدند.

● در ۲ آبان ۹۲، به گزارش کلمه، دیدار عیدانه فرزندان میر حسین موسوی و زهرا رهنورد، با رفتار توهین آمیز زندانبانها و هتک حرمت بی‌سابقه دختران ایشان و زدن سیلی به گوش آنها، به تنش و وضعیتی بسیار تلخ در منظر پدر و مادر تبدیل شد.

● در ۳ آبان ۹۲، مردم شهر اهواز در اعتراض به انتقال آب رودخانه کارون در سطح شهر دست به اعتراض زدند.

● در ۴ آبان ۹۲، به گزارش خبرگزاری هرانا، رضا اسماعیلی (مامدی) فرزند توفیق، ۳۴ ساله و اهل روستای دریک زندانی سیاسی در سلماس به اتهام همکاری با حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) امروز صبح ۴ آبان ۱۳۹۲ در زندان شهرستان سلماس اعدام شده‌است.

● در ۴ آبان ۹۲، به گزارش مهر، دادستان عمومی و انقلاب اسلامی زاهدان از به دار آویخته شدن ۱۶ نفر که در پی حمله «جیش العدل» به پاسگاه مرزی در سراوان، خبر داد. گمان می‌رفت دادگاه بلخ افسانه است. گمان می‌رفت «گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری» افسانه‌است. اما رفتار رژیم ولایت فقیه معلوم می‌کند دست کم در این زمان، حقیقت است. به تلافی حمله گروهی مسلح که از سر نادانی و تعصب کور آلت فعل شده‌اند برای برپا کردن جنگ شیعه و سنی، ۱۶ زندانی را اعدام می‌کند!